

شماره ۵۷۹۶

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p>	
<p>کتاب رساله نظام حدود و پیشه و قصص</p>	
مؤلف	سید محمد تقی مجلسی
موضوع	۵۷۹۶۷
شماره ثبت کتاب	۱۳۳۵
	۹۱۹۷۵
	+

خطی - فهرست شده
۵۶۴۷

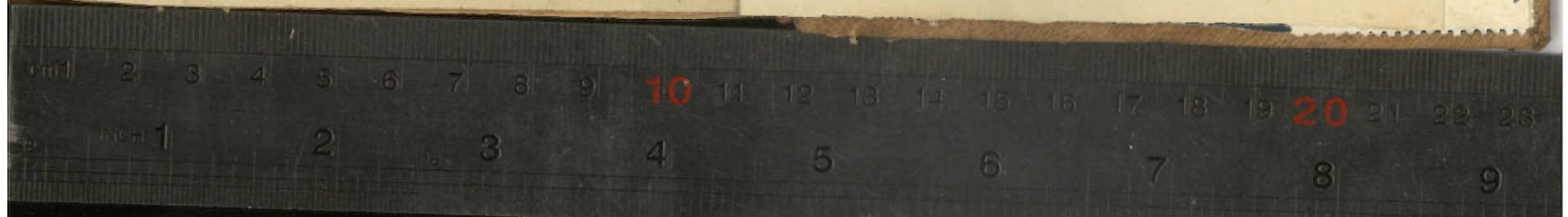
بازرسی شد
۳۹ - ۳۷

بررسی شد
۱۳۸۲

اصحیح

ماتی

خطی



عقل و حفظ دین باقیست عبادت و کشتن جان و نمره آن و جانی
 کرد این بدن جد و تعزیرات بر جمعی که آنها را سبک شمار
 نقص حق و حفظ انحصار کردن و دیت که قنیت خیا نچه حق تعالی فرموده است
 و لکن فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی از برای شما در قصاص
 کردن زندگی هست ای صاحبان عقل زیرا که اگر کشته در ابغرض
 مقتول کشته در حاجت کشته در ابغرض حاجت نمند یا دیت
 نیز کشتن و ف در عالم بسیار می شود و حفظ است نبکاح
 و ملک پس اگر کز آن و منع از زنا و لواط و امثال آنها کردن و
 حد بر بخت آنها جاری گردانیدست و حفظ مال با جرایمی عقود
 شرعی و منع نمودن از غضب و در ای در مال مردم و حد خدا را
 بر بخت آنها جاری گردانیدست و حفظ عقل که استیاز
 انسان از سایر حیوانات باقیست بمنع از آشامیدن
 شراب و سایر چیزهای مستکنه و جاری گردانیدن حد است

باشد

برآشاند و آفت **لذا** این رساله را بر دو قسم و هر قسم را
 بر چند باب مرتب گردانید و هر یک از احکام مذکور در او را بابی بر
 سپیل اینچ را بر اختصار ایراد نموده و الله الموفق و المعین **فصل اول**
در بیان حد و تعزیرات و در آن چند باب است **باب**
اول در بیان حد و دوزنا و لواط و ساحت و امثال آنهاست و در
 آن چند فصل است **فصل اول** در بیان حد زنا است و زنا آنست
 که مردی ذکر خود را در فرج زنی از پیش یا پس خود بر دلقه ری که
 خسته گاه پنهان شود و آن زن بر او حرام باشد و عقده می و شبهه
 عقده می و ملکیتی نباشد و در آن چند مجرب است **اول در بیان**
شرایط واجب حد و آن هفت است اول آنکه زنا کنند
 خواه مرد باشد و خواه زن بالغ باشد پس اگر نابالغ باشد
 او را بچینه تازیانه که حاکم شج مصلحت داند تعزیر و تا دیت میکنند
دوم آنکه عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد بنا بر مشهور میان

بر وجهیست بلکه در تعزیر و تادیب میکنند مانند طفل و بعضی گفته اند
که مرد و زن را حد نیز نهند مانند عاقل و زن دیوانه **حد نیز نهند** **سیم** آنکه
باید پس اگر کسی زن را بچربد بر زن یا بر زن حد نیست و در مرد
نیز شهور است و بعضی گفته اند در مرد اگر اهلی باشد و اگر مرد زنی
با کراهت جامع کند حد نیز نهند مرد را و مهر مثل آن زن را بدهد موافق
مشهور **چهارم** آنکه آن زنی که با او دخول کرده است بر او حرام باشد
تا بکه حلیه او نباشد و مالک او نباشد پس اگر در حیض فوطی کند
یا در روز ماه رمضان اگر چه حرام است اما تا نیت و حد ندارد
بلکه در تعزیر میکنند **پنجم** آنکه در آن دخول کردن شبهه باشد
بلکه دانند که بر او حرام است پس اگر کمان زن خود کرد یا کمان کرد که بر او
حد است بر او حد نیست **ششم** اگر فوج خود را در فوج زن نیندازد
باشد خواه در قبل و خواه در ورنه بکه خفته گاه پنهان شده باشد
که اگر چنین نباشد حد تا نیت **هفتم** آنکه شبهه مالکیت نباشد

پس اگر کسی

پس اگر کسی کند که نیز اگر میان او و دیگری مشترک باشد اگر کمان کند
که بر او حد است حد بر او نیست و اگر دانند که حرام است بحد حمله او
حد تا حد است و بحد حمله شریک حد نیز نهند مثل آنکه نصف از او باشد
و نصف از شریک نصف حد که پنجه تا زیاده است بر او نیست
بحث دوم در افتام حد زن است و آن سه قسم است **اول** گفتن
بیشتر است و آن بر سه کس لازم است یکی مردی که با زن محرم نسبی
خود زن را کند مانند مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر
و بعضی از علما محرمی سبی را نیز باین الحاق کرده اند مانند زن
پدر و مادر زن و اشکالی دارد و حد ایشان نیست که کردن
نهند ایشان را و بعضی از علما گفته اند که اگر آن مرد محض بوده و زن
داشته و با محرم خود زن را کرده است او را حد تا زیاده نهند
و بعد از آن شک میکنند و اگر زن داشته و او را اول صد
تا زیاده نهند و بعد از آن کردن میرتند و قول اول مشهور است

وزن سینه اگر راضی بوده و جبری بر او شده حکم مرد دارد **دوم** کاه
 که باریک است اما زنا کند و این سینه که آن نیز **سیم** مردی که
 زنی را اگر از زنا کند و اگر در دن نیز نشسته و بعضی در این دو قسم نیز
 تفصیل سابق را قایل شده اند **قسم دوم سینه که در دن است**
 و آن بر مرد جوان و زن جوان که از هم محبت میکنند و محبت هر دو است
 که بالغ و عاقل و آزاد باشد و زنی که کثیری داشته باشد که و طبع آن
 کرده باشد بعد از بیخ و از آدمی و هر صبح و شام قادر بر دلی او باشد
 پس اگر در سفر باشد و نزد هم با او نباشد باید در حضر باشد و محبوس باشد
 که بزن و کثیر خود شود و رسید محبت بخانه بود و محبت بود زن نیز چنین است
 که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد که کثرتش با او
 رسد و متعه از برای محبت بود کافی نیست و بعضی کثرت از برای کافی نیست
 و بعضی در مرد عقل را شمرده اند و هر دو قول خلاف شهر است
 و جمعی از علماء اعمق است که اگر مرد بالغ محبت نکرده باشد و خرد بالغ

بازن دوم

بازن دیوانه و او را زنا نمیکند و سینه نمیکند و محبت زن محبت
 اگر طفلی یا دیوانه یا زنا کند و اگر سینه نمیکند بلکه زنا نمیکند
 و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و در طفل زنا نمیکند و در دیوانه
 و در دیوانه سینه نمیکند و سینه خالی از اشکال است و غلام و کثیر خوا
 محبت میکنند و زن یا شوهر داشته باشند و خواه داشته باشند
 برایشان سینه است و **تفصیل سینه که در دن است** که مرد در آنکه و زنا
 تا سینه در میان خاک پنهان کنند یا در جوی یا استحبابا با علی الحدا
 و سینه بر او زنند تا بمیرد و اگر بخواه زنا یا او ثابت شده باشد
 اول تمام بزند و باید که جماعتی را حاضر کنند در آن وقت و بعضی
 سنت داشته اند و بعضی گفته اند که کسی که سینه قدیمی باشد
 نباید بر او سینه بزند چنانچه در روایت وارد شده است
 و اول امر میکنند و اگر غسل میکنند و کفن میکنند و خود را کافر بر خود
 بریزد و بعد از مردن سینه را بر او میکنند و او را دفن میکنند

اول آنکه آن سینه را بتختی امام آن حاضر باشد پس بر او دم و اگر از زنا باشد

قسم سیم است که اول تازیانه بر بند و بعد از آن سنگ را کنند و این
در مرد و زن هر است که محض شیشه و زنا کنند زیرا که عذر ایشان
باعتبار پیری و انکار شهادت که تحت و گناهشان عظیم تر و جمیع
از علمان قریب میان این قسم و قسم سابق مکرده اند و میکنند مردی
که زن یا یکیز داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد بر ابطی که گشت
خواه جوان باشد و خواه پیر اول او را تازیانه میزنند و او را سنگسار
میکند **قسم چهارم** است که صد تازیانه بر بند و در شش استرسند
و یک سال او را از شهر خود بیرون کنند و این قدر دیگر است و در غیر
بکر خلافت بعضی گفته اند مردیت که زیر عقد کرده باشد و هنوز
بابه و دخل نکرده باشد و بعضی گفته اند که بکر غیر محض است خواه عقد زنی
کرده باشد و خواه نکرده باشد و در زن هر تر اشیدن و از شهر
بیرون کردن غمی باشد هر چند عقد بر او شده باشد **قسم پنجم** صد
تازیانه است و آن قدر میان زن بالغ آزادیت که ناکرده باشد

در عقد

و نه عقد کرده باشد بر زنی که دخول کرده باشد و بنا بر قول دیگر که
ند که گشت و فرق میان این قسم و قسم سابق نیست **قسم ششم** سنجاه
تازیانه است و آن حد غلام یا کنیز است که بنده باشد خواه محض
و خواه غیر محض و در بنده هر تر اشیدن و از شهر بیرون کردن است
قسم هفتم هفتاد و پنج تازیانه است و آن حد غلام یا کنیز است که زنا
کرده باشد و نصفش آزاد باشد و نصفش بنده زیرا که نصف حد
آزاد میزند و نصف حد بنده و اگر ششش آزاد باشد باینست
حد آزاد شود و زیاد و اگر کمتر ششش آزاد باشد باینست کم شود و تا همه ششش آزاد
نباشد او را سنگسار میکنند زیرا که حق تعالی برای مذلت بندگی
بر او حرم کرده است و حد شش را بسبب کرده اند است
قسم هشتم جمیع میان حد و تعزیر است و آن در باب کسی است
که در زمان شریفی هجرت مانند ماه مبارک رمضان و روز جمعه و روز
عزف یا میکان شریفی مانند هر یک که یا حرم بدین زنا کرده باشد که شود

زیاده

آنست که زباده بر قد بقدری که امام علیه السلام مصلحت بداند و او را
 تعزیر و تادیب بنماید **قسم ششم** حکم مرد بیمار یا زن بیمار است که
 تاب ناز نایند داشته باشد تر که خنجر را بعد از آن ناز ناینها جمع میکنند
 و کیم بر بدن او نمیزند و **اما حکام اول** آنکه زانیر ابرینه حد
 نمیزند و اگر مرد باشد و مشهور در زن آنست که با حجامه
 ناز نایند نمیزند و بعضی گفته اند اگر ایشان را در وقت ناز نایند نشاند
 برهنه حد نمیزند و الا حجامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را
 یافته اند و ناز نایند را تفریق میکنند بر جمیع بخش بغیر از سر و ر و فرج
 که بر این اعضا نمیزند و مرد را ایستاده نمیزند و بعضی گفته اند میبایست
 بسیار سخت و نه بسیار عموماً و در هر مای سخت و در مای سخت حد
 نمیزند بلکه در زنستان در میان روز و در تابستان در روز و در
 روز که هوا سخت دل باشد نمیزند **دویم** هرگاه کسی کاری کند که حیثیت
 حد کرد و پناه بحکم که مخطئه بود برای حرمت حرم حد نمیزند و او را ناز نایند

و از آنست که بعضی اندک بسیار سخت نمیزند

بد آید و لیکن در خردن و آتش میدن بر او شک میکند و بعضی
 شود به پرون آمدن پس حد نمیزند و او را اگر آن کار شنیع را در
 حرم کرده باشد چون او حرمت حرم را نگاه نداشته در باب
 او حرمت حرم را رعایت نمیکند و در حرم او را حد نمیزند
 و بعضی از علما در این حکم ثلث شده اند بحکم که حرم حضرت رسول
 است و مقدسه اند معصومین صلوات الله علیهم و او در این باب است
 بنظر نسیده **سیم** هرگاه زنا کر شود واقع شود و دیگر تبه زنا حاکم
 شرح ثابت شود مشهور میان علما آنست که یک حد نمیزند و بعضی
 گفته اند اگر زنا با یک زن باشد یک حد نمیزند و اگر با چندین زن
 باشد برای هر زنی او را حدی نمیزند موافق روایت
 ابو بصیر **چهارم** زن حامله را حد نمیزند تا زاید از نه ماه پس بدن
 آید و فرزند خود را شیر بداد اگر کسی نباشد که فرزند او را حمل
 نماید و شیر بداد و اگر کسی کفالت فرزند او نماید بعد از زائیدن

نسکار و بعد از پاک شدن از نفاس در تازیانه او را حد میزنند
چشم هرگاه مرد و زن را در یک لحاف پهن دو تا بپوشند
 که کاری کرده اند یا ثابت شود که در میان بامی او ملحقه کرده است
 و دخول ثابت شود بکمر از حد تازیانه او را تعزیر میکنند و شش ضربه
 عید از حد در بعضی از تعزیرات گفته است که هرگاه مرد می را با زن
 بیکانه در زیر یک پند یا پند که دست در گردن او کرده باشد
 و او را بوسه داده تازیانه هر یک را میزنند و شش ضربه حد است
 گفته که اگر کو امان کو ای و بماند که ایشان را در زیر یک پند یا پند یا
 بدشتان برهنه ملحق میگردد است حاکم شرح ایشان را
 تعزیر میکند با پنج ضربه و اندازده تازیانه تا نود و نه تازیانه و در حد
 صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 بر او و نیز از در یک لحاف دیده حضرت فرمود که هر یک از حد کم کنید
 تازیانه زنند **ششم** هرگاه بر آزادی دو مرتبه حد بزنند و در مرتبه

سیم آن کار را بکنند یکشنبه و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم بکشند و اگر
 بنده را هفت مرتبه حد زنند در مرتبه ششم او را میکشند و بعضی
 گفته اند در مرتبه نهم او را میکشند **هفتم** هرگاه کسی توبه کند پیش از
 آنکه نزد حاکم شرع ثابت شود حدش بزنند و اگر بعد از ثابت شدن
 توبه کند مشهور است که ساقها نیشود و حد میزنند و او بعضی
 گفته اند که حاکم مختار است میان حد زدن و عفو کردن و اگر با قرار
 خودش ثابت شده باشد و بعد از اقرار توبه کند حاکم مختار
 میان حد زدن و بخشیدن **هشتم** هرگاه زن را شوهر بزند اشتبه باشد
 و حامله شود او را حد میزنند تا چهار مرتبه با قرار است که زن اگر ده
 بار بشوهر **نهم** کسی که مرد را در خانه خود بپسند که با زن او
 زنا بکند هر دو را می ذاکشت **ا** اگر نزد حاکم ثابت نکند
 او را قصاص میکنند و میان خود و خدا گناه ندارد **دشتم** در
پانزدهمین ثابت شدن زنا به و چیز ثابت میشود او

با قرار کردن و اشهره و اقوی آنست که ثابت نشود زن با کوهی که زنانه
 خواهد داشت و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند زن با و خلافت
 در آنکه چهار اقرار با همی که در چهار مجلس بشود یا در یک مجلس که بشود
 نیز کافیست و اشهره آنست که تعلقه و مجلس در کثرت و گفته اند
 که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بجز اقرار کند
 اعتبار ندارد و اگر غلام اقرار کند زن با اگر آقا قصد تی او میکند
 او را حد نمیزنند و اگر قصد تی نکند حد نمیزنند دوم ثابت شدن بکوهی
 و ثابت نمیشود سنک را بکوهی که عادل که کوهی و منکر زنای
 او را دیده اند مانند میل در سر نه دان یا سه مرد عادل و در آن
 عادل شهادت بدهند و اگر دو مرد و چهار زن کوهی بدهند اکثر
 علامه گفته اند که او را سنک را نمیکند و صد تا زنانه نمیزنند و بعضی گفته اند
 صد تا زنانه نمیزنند و اگر کمتر از چهار نفر کوهی بدهند ثابت نمیشود و
 کوهی را حد نمیزنند برای قتل کشتن و اگر بعضی پیشتر بپایند و شهادت

بدهند پیش از آنکه باقی شود حاضر شوند اشهره آنست که اینها را حد فسخ نمیزنند
 و اشهره را باقی شود نمی کشند و زن ثابت نمیشود و شرط است که شهادت
 ایشان بر یک فعل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در روز
 شنبه زنانه کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه یا بعضی گویند در همان خانه
 و بعضی گویند در خانه دیگر ثابت نمیشود و کوهی از حد نمیزنند و مشهور است
 که حاکم شرح اگر علم بهم رسد که شخصی زنانه کرده است بدون کوهی و اقرار او
 حد می تواند زد و تخمین در سیر حد و در هر صحتی آنست باشد مانند لواط
 و مستحبه و اگر حق انکس باشد مانند حد فسخ تا صاحب حق طلب نکند
 حد نمیزنند فصل دوم در حد لواط است و لواط آن و در آن چند
 مقصده است اول ثابت شدن لواط تیرش زن یا بچه را کوهی است یا
 بچه را مرتبه اقرار و مشهور است که حاکم شرح بعد از خود حد می تواند زد
 چنانچه در زنانه کوشد و اگر کمتر از پنج مرتبه اقرار کند گفته اند حاکم شرح او را
 تعزیر میکنند دوم بدانکه لواط بر دو قسم است اول آنکه برومی ذکر خود را

در دبر مردی یا پیری داخل کنند که خسته گاه پنهان شود و بعضی گفته اند که
 اگر بعضی از خسته را داخل کنند باز این حکم دارد و حد این قسم است
 بر فعل و مقول هر دو اگر بالغ و عاقل باشد خواه ازاد باشد و خواه
 بنده و خواه مسلمان باشد و خواه کافر و خواه زن داشته باشد و خواه
 نه و اگر یکی بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را می کشند
 و طفل یا دیوانه را تغیر میکنند و بعضی گفته اند اگر فاعل دیوانه باشد باز او
 نمی کشند و اقامت مجزئت در کشتن کسی که لواط کرده باشد میان آنکه او را
 بشنیز گردان برزند یا با تشبیه بر زنند یا دست و پایش را بر بندند و از
 کوبی بر زنند از زن یا دیوانه را بر زنند و خواب میکنند و جایز است که اگر تغیر
 او را کشند بشنند بعد از کشتن بر زنند و بگویم آنکه یا مردی یا پیری بجا
 کند در میان راهنمای او یا در پس او برون آنکه ذکر را داخل کنند
 در دبر او و مشهور است که هر دو اگر بالغ باشند و الا هر یک که همجنس
 باشد یعنی بالغ و عاقل و ازاد باشد و زن داشته باشد بشرطی که

و یک است اگر بالغ باشد و یا بنده و یا پیری باشد و بعضی گفته اند

در زنانه که در شکم میکنند و هر یک که محض نباشد و بالغ و عاقل
 باشد حد زنانه بر زنند و بعضی گفته اند این را نیز مانند قسم اول میکنند
 و اول اقوی است و در خسته صادق علیه السلام مقول است که
 لواط است که در میان راهنمای او داخل کنند و هر که در دبر داخل کند
 کافشه است با آنچه خسته از محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است و این را
 نیز از مرتبه سیم یا در چهارم حلی الخلاف میکنند هر گاه دوبار یا سه بار
 تازیانه زده باشند **دویم** هر گاه دو دور در بر زنند در زیر لحاف یا جایی
 دیگر بمانند و در میان ایشان قراتی نباشد هر دور را تغیر نماید
 میکنند از سبب تازیانه تا دو دور تازیانه بماند که حاکم شرح مصلحت دانست
 و بعضی قیاسی قرات کرده اند و بعضی گفته اند که هر یک را حد تازیانه
 بر زنند و این قول بحسب دلیل اقوی است و جایز قول اول گفته اند
 هر گاه دو مرتبه تغیر واقع شود در مرتبه سیم حد تازیانه بر زنند **سیم**
 هر گاه آقا با غلام خود لواط کند هر دور را می کشند و اگر غلام دعوی

کند که هر اچیز که او آقا را میکشند و ده از خدمت آنها میشود هر چند جبر ثابت
 نشود **چهارم** هر که پیر را بهشت بپوشد او را تقریر میکند و حاکم شریع با چنانچه
 مصلحت و اندام نواز و نه تازمانه و در وایت معتبر دارد شده است که هر که
 پیری را بهشت بپوشد لغت میکند و او را ملکه آسمان و ملکه زمین
 و ملکه جنت و ملکه غضب و مهابت میگوید برای او جنت و بد جایگاه
 جنت از برای او و در حدیث دیگر دارد شده است که هر که پیری را از روی
 خواستش بپوشد حق تعالی او را با هم کند و عیال او را از آتش **خمس** کسی که بگوید
 خود را که خود را بگوید که من پیغمبرم حرام کرده است و حاکم شریع او را
 تقریر میکند با چنانچه مصلحت و اندام نواز و نه تازمانه و در وایت معتبر دارد شده است که هر که
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود چنین مردی را که آفت در رکف دستش
 زده تا رخ شده و او را از بیت المال مسلمانان کف داده اند که در شهر است
 که این عمل به او که او را بیک اقرار ثابت میشود و بعضی گفته اند اقرار می باید
فصل سیم در بیان حد با قاتل یعنی سائیدن و ازین

پنج خود را بپوشد که بگوید این فعل حرام است یا جماع و در حدیث و از حدیث
 که اصحاب را پس که خدا در قرآن بگوید که او که ایش را عذاب کرده است
 ایشان این بوده است و مشهور در حدیث ایشان است که با دوزخ
 هر یک حد تا نماند نماند و خواه از او باشند و خواه نباشند و خواه مسلمانی
 باشند و خواه کافر باشند و بعضی گفته اند اگر محسنه باشد یعنی شوه دار
 باشد اعلی گفته اند که او را سنگار میکند و اگر محسنه نباشد
 حد تا نماند نماند و خالی از قتل نیست و اگر تا نماند نماند در مرتبه سیم
 که او با نماند نماند باشد می کشند و بعضی در مرتبه چهارم گفته اند چنانچه
 نه که او را در زنا و اگر دوزخ را در یک لحاف بر انداخته
 بعضی از علما گفته اند که بکفر از حد ایشان را تقریر میکنند در مرتبه
 و بعد از آن تقریر در مرتبه سیم حد تا نماند نماند و در مرتبه چهارم
 می کشند و بعضی گفته اند همیشه تقریر میکنند و حد نماند نماند و بعضی
 گفته اند در مرتبه اول و دوم حد تمام نماند و در مرتبه سیم یا چهارم می کشند

و خواه کافر باشد و خواه مسلمانی

و در نزد ابر حنبله در زیر یک لیف حرام است خوابیدن و احوط
 است که برهنه هم که نباشند در زیر یک لیف بخوابند و اگر فردا
 باشد لیف را در میان نگه دارند و در حدیث صحیح از حضرت
 امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام ثبوت که در زیر حضرت
 امام حسن علیه السلام در جای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود
 ناگاه کردی آمدند و گفته حضرت امیر را منم ایسم حضرت امام حسن فرما
 گفت چه کار دارید گفته مسئله داریم فرمود بگویید چه مسئله است
 گفته مسئله زن نشوهرش با او جراح کرد چون فارغ شد زن بهمان
 گرمی برخواست و با دگر بکرده مساحت کرد و نطقه در او فرج او
 زبخت و دختران نطقه شده در این قضیه چه باید کرد امام حسن
 گفت مسئله شک نیست و چنین مسائل را پدرم باید جواب بگوید و
 من جواب میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب
 پدرم خواهد بود اگر بر فرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود آیتسید امام

است الله که خطا نماند باید که از زن هر آن دختر بکره را بگریزند زیرا
 که در نزد پدر و پسر نیست یا بکارت او در طرف نشود و زنا شک
 میکند برای آنکه شوهر داشته و اشتباهی گشته تا فرزند از آن دختر
 متولد شود و آن فرزند را صاحب نطفه نمیدانند که پدر اوست و دختر را
 حد میزنند که از منی بپاشد شده است چون تیره حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه فرستند قضیه را با حکم امام حسن علیه السلام عرض
 کردند فرمود که اگر زنی منی بپاشد جواب من همان بود که پدرم گفته است
 و جمعی از علمای این حدیث قایل شده اند و بعضی از احکام
 مذکور را اشکال کرده اند که این رساله کتبیش ذکر آنها ندارد و محتمل
 بگوای چه امر و دعای ثابت میشود یا بچی ر مرتبه اقرا زن و بهشت
 زنان ثابت نمیشود مانند لواط و اگر زن بالغی یا دغیر بالغی منقطع
 کند بالغ را حد میزنند و نابالغ را تغیر میکنند و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو
 تغیر می کنند **فصل چهارم در بیان حد قیادت** یعنی قریه

که جمع کنند میان مردی و زن برای زانیان دود و برای لواط و
 میان علمائست که اورا **اسم** بر بروج قدر نایز ترند که هفتاد و پنج
 تازیانه است و بعضی گفته اند که بعد از حد شش راجی تر است و بر دود
 شهرت پیدا میکند و در مرتبه دوم نایز هفتاد و پنج تازیانه ترند
 و از شهرت و شش میکند و در مرتبه سیم نایز هشتاد و پنج تازیانه ترند و در مرتبه چهارم
 نایز هشتاد و پنج تازیانه ترند و اگر تسبیح نایز کند می کشندش و اگر
 نایز کرد و باز در مرتبه پنجم نایز نکند می کشندش و بعضی موافق
 روایت قائل شده اند که در مرتبه اول او هفتاد و پنج تازیانه ترند
 و از شهرت و شش میکند و این قوی است بحسب دلیل و در زن بغیر هفتاد و
 پنج تازیانه چیزی نیست و قوی است بدو که او عادل باشد شود و در
 مرتبه آخر اگر زن و اگر بکر ترند او را نایز میکنند **فصل پنجم**
در بیان تده و عمل و سبب و احوال و در آن دو بحث
 است **اول** کسی که با حیوانا حبس کند اگر مال الهی باشد که اگر کسی

که اگر کسی با حیوانا حبس کند اگر مال الهی باشد که اگر کسی

و اگر کسی

بحسب تقاروف خورند یا نه که گفته اند که دوشتر چند حکم ثابت
 میشود اگر و طایفه کشنده بالغ و عاقل باشد بسیار شهرت و اول بغیر و طایفه کشنده
 با چوب نام مصیبت دادند و بعضی سبب پنج تازیانه گفته اند چنانچه در چند روایت
 وارد شده و خلافت از قوی است و بعضی صد تازیانه گفته اند و در
 روایتی شش تازیانه است و اگر احمل کرده اند بر سبب سیم
 یا چهارم **دوم** آنکه گوشت آن حیوان و فرزند او که بعد از آن
 فعل هم کشند و نیز آنکه حرام است و اگر حیوانات دیگر مشبه شوند
 آن حیوانات را او قتل میکند و در حد نیزند و همچنین با منکر در حد
 حرام شود و باقی حلال اند علی المشهور **سیم** آنکه واجب است که آن حیوان را
 فرج کنند و بوزن آنند و برای حقوق آن حیوان بلکه برای مصلحتی
 که مایه نیم برای آنست که شست و آن عمل قبیح ظاهر کرد و برای
 آنکه شست حرام آن بسیار شود و گوشتش را بباطل بخورند **چهارم**
 آنکه اگر ملک دیگری باشد فحش را بجا حبس بدو و بپنداری

معتبر از خصات صادق و کاظم و رضا صلوات الله علیه تمثولات
 که مردی که حیوان را دخیل کند اگر ملک او باشد ذبح میکند
 و بعد از مردن میور آنست بانش و از آن منتفع نمیشود و میت
 پنج تا زیاده برع حد را بر او میریزند و اگر حیوان از دیگری باشد
 قیمت میکند و قیمتش را از او میگیرند و بعد بکشش میدهند و میت
 پنج تا زیاده بر او میریزند و اگر کسی بر سبک که حیوان چه گناه دارد فرموده
 که حیوان کشتن ای ندارد و لیس که حیوان را بر او صلوات الله علیه و اگر چنین کرد
 که مردم جرات نمایند بر دخیل بسایم و نسل انسان بر طرف نشود
 تمام شد حدیث و اگر حیوان را بیش از مانند آب و است و الا
 آنرا ذبح نمیکند بلکه از آن شمشیر برودن می ریزند و در شمشیر و میزنند
 که آن شخص را بپوسته زدنش بآن محل نمکند و بعضی گفته اند که کشتش نیز
 حرام میشود و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت آنرا بصاحب
 حیوان میدهند و الا دخیل کشته شده و بعضی گفته اند قیمتش را

و اگر حیوان را
 بپوسته زدنش
 حرام است

فصل در

نقد ق میکند و شش هانت که در قسم اول مذکور شد و بعضی غن
 و عقل را در جنسیر حد از احکام دیگر است باز کرده اند و عقل و دیوانه اگر چنین
 عمل کنند ایشان را تادیب میکند و این جسد بد و گواهی دل و پیکر اقرار
 ثابت میشود و بعضی گفته اند بد و اقسام و گواهی زن ثابت نمیشود و در
 سیم هیچ را کم گفته اند و اگر میکشند و اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تا زیاده زده
 باشند و اگر حیوان از دیگری باشد با قرار او نجس بر چیز بیست
 میشود و اگر دخیل است و دخیل مردگان در احکام مثل دخیل زنده است اگر
 کسی با زن بچکانه مرد زدن کند اگر محسن باشد دزن داشته باشد
 او را نکند و میکند و اگر زن نداشته باشد حد تا زیاده میریزند و زیاده
 بر دخیل زنده بقتل در آنچه امام مصلحت داده اند و اگر تعزیر نمیکند و اگر بآن
 خود بعد از مردن او دخیل کشت یا با کینه زده خود او را تعزیر میکند و حد
 میریزند و حکم زن با زنان محرم بعد از مردن و لواط کردن با پسر زده
 و ثابت شدن بچپ که گواه یا چهار اقرار مثل حکم زنده است چنانکه

که نشیب **دوم در بیان فحش است** و در آن چند مطلب است **اول**
 در میان هر جیب فحش است و آن نسبت دادن شخصی است بر نایا
 لواط مثل آنکه گوید تو زناکاری یا لواط کننده یا من زنا کرده ام تو یا فلان
 داده یا فلان خورده است **ثانی** این از عجب رانده که دلالت
 بر زنا یا لواط کند خواه بفاعل بودن و خواه بمفعول بودن و اگر گوید
 بغیر زنی که اقرار با کرده باشد تو فرزند من منی فحش است نسبت
 با در آن فرزند و همچنین اگر بگوید که تو فرزند پدر خویشی فحش است
 نسبت با در او و اگر شخصی گوید تو از زنا بهم رسیده یا بگوید ای دله از زنا
 مشهور است که این فحش است و خلافت که طلب کننده فحش
 مادر است یا پدر و پدر هر دو بعضی گفته اند اگر مرد و استه عاصی فحش
 بکنند او را حد نیزند و الا میرند و بعضی گفته اند مطلقا حد نیزند
 برای آنکه معلوم نیست که کدام یک را نسبت بر نایا داده است
 زیرا که ممکن است که نسبت با در زنا باشد و بر پدرش باشد یا

و اگر

و ممکن است بر عکس باشد یا پدر را در اجبر کرده باشد و اگر گوید یا
 فلان شخص زنا کردی مشهور است که فحش است **ثانی** طلب
 و هم بجنس دیگر و اگر هر دو طلب کنند او را حد نیزند
 و بعضی گفته اند اگر یکی حد نیزند از برای فحش طلب نسبت بکلی
 فحش است و اگر گوید ای فرزند زنا فحش میبرد داده و اگر گوید ای فرزند
 زنا فحش میبرد گفته و اگر گوید ای دوست و ای قریب
 مشهور فحش است و حاکم شرح آورده انفریز میکند که آنکه در عرف
 ایشان دلالت کند نسبت زنا بر زن او یا مادر او یا خواهر یا
 دختر او یا تصحیح کند نسبت زن دوست و اگر گوید حرام زاده مشهور
 است که فحش نیست زیرا که ممکن است که از وطنی در جنس بهر
 باشد و بعضی گفته اند فحش است زیرا که در عرف از حرام زاده
 بغیر دله از نامحرمی و یکمی فحش و همچنین اگر گوید مادر است در لغت
 دلالت بر فحش میکند اما در عرف محل فحش میکند و ظاهر آنکه پاک

غش باشد و اگر دشمنهای دیگر و کرم و حبه و استخفاف او
 باشد و سبب آنرا یکی او که در بدن او کرم است و آن باشد و او را
 قدی نیست بلکه نوز میکند بخت حاکم صحت اندک گوید ای ملک
 ای عزیز ای خدای احمق ای فاسق ای شارب الخمر ای خائن ای کفر
 ای کافر ای زندق ای ترید یای کورای کرامی پس هر چه متصف با این
 باشد یای فرزند شبیه ای فرزند حیض و اگر کسی استخفاف باشد
 مانند متظاهر بملوک کند و از علانیه کند و بداند بخت
 در این خدا کند او را احمقیت و دشنام او موجب نوز و نوز و نوز
 از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هرگاه فاسق علانیه قوی کند
 او را احمقیت و غیبت او حرام است و در حدیث صحیح از آنحضرت
 روایت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه برپسند بعد از من
 آنکه اگر درین خدا شک میکند و به عتقاد و پند میکند پس ظاهر
 که داین پند را می اندیشد و بسیار دشنام میدهد ایشان را و سخن

بدعت در حق ایشان بسیار بگویند و ایشان حجت تمام
 کنند ایشان را بطن بختند در خانه کردن دین اسلام
 و نام دوم ایشان خدا کنند و از به عتقاد ایشان بازگویند
 چون چنین کنند حق است و احسان برای شما بگوید و در جات
 در آخرت برای شما بگوید و اگر بگوید باین خود که ترابا که نیام
 او را تغییر میکند با پیشه و دوم در شرط دشنام دهنده و دشنام
 داده شد شرط است در حدیث آن که دشنام دهنده بالغ و عقل
 و عاقل باشد پس اگر بالغ و عاقل گوید او را تادیب میکنند و بر او
 چیزی نیست و مشهور است که در حدیث کامل از آدمی شرط نیست اگر بنده
 فحش گوید او را اشتداد از نایب نرسد و بعضی گفته اند چهل نایب نرسد
 نصف حد از او و اول قوی است و در فحش گفته شده شرط است
 که محسن باشد یعنی بالغ و عقل و آزاد و مسلمان باشد و حجت
 در نزد او ترابا پس کسی که اگر کسی را فحش گوید یا بداند یا نبیند در ایامی

که عذای زن کند و پنهان ندارد و او را حد میزند **بلکه** حکم تعزیر
 میکند ایش را تا آنچه بصلحت داند و اگر شخصی مرد آزاد مسلمان عاقل را
 که مادرش کافره یا کینه باشد بگوید ای پسر ز این سر بیگماید در تو زنا
 کار بود در حکم او ضمانت بعضی گفته اند برای حرمت فرزند او را حد
 میزند و روایتی بر این مضمون وارد شده و بعضی گفته اند او را
 تعزیری کنند برای آنکه مادر را فحش گفته است و مادر مسلمان یا آزاد
 نیست و اگر پدر فرزند خود را فحش گوید او را برای زن حد میزند
 و همچنین اگر زن مرده خود را فحش گوید و آن زن وارثه یا غیر از آن زن
 مرد نداشته باشد او را حد میزند برای آن زن زن و امام علیه السلام
 او را تعزیر می نماید **در حد فحش** **ما حکم است** حد فحش ایش تا زنا نیست
 خواه فحش گویند زن باشد و خواه مرد و خواه آزاد باشد و خواه
 بنده و بنابر مشهور او را واجب است حد میزند و بر نمیکنند و
 است تر از حد زنا میزند و در روایت معتبر وارد شده است

که از آن

که زنا از سخت تر از شارب الخمر نیست و شارب خوار است
 از فحش گویند و میزند و فحش گویند در سخت تر از تعزیر نیست
 و اگر او کسی که بگوید ایش نام فحش دهند حد از هر دو ساق قطع شود
 هر دو را تعزیر میکنند و اگر شخصی جماعتی را فحش گوید اشد است که اگر
 یک یک را حد فحش گفته است برای هر یک او را حد میزند
 و اگر یک لفظ همه را فحش گفته اگر همه همراه پاسبان و طلب حد کنند ای
 همه او را یک حد میزند و اگر هر یک شما پاسبان برای هر یک حدی
 میزند و بعضی گفته اند یک حد میزند و اگر بعضی از شما فحش گفته باشد
 و جدا جدا پاسبان و طلب کنند که در این صورت برای هر یک حدی
 میزند و اشد است که در تعزیر تحصیل اول جاریست و مشهور است
 که حد فحش میراث یار پس اگر شخصی که او را فحش گفته اند میراث یار
 و ارثی او طلب حد می تواند که و بغیر از زن و شوهر که ایشان
 طلب حد نمی تواند که و هر یک از او که زنی که بگوید باقی در طلب

میتوانست که در جمیع صدر او این حد ثابت می شود و بدو گواه عادل باید بود
اقرار و تائید شخصی که با او شش داده طلب حد نکند و در احدی نیست و آدمی
تواند خود کردن و بخشیدن می از ثابت شدن نزد حاکم شرع و بعد از آن
و این حد حدی می شود با قرار دشنام داده شده و با کجی نباشد
داده یا ثابت کردن دشنام و منه و آنچه از آن نباشد داده بگوای و اگر
بسیار بزن خود داده باشد بلیان می شود و حد اگر اقرار غلام خود را
یا کثیر خود را دشنام بخش که به یقین حد بر او واجب می شود **باب در حد خوردن**
شراب و سایر مکررات کسی که خمری از دست گرفته ای یا بعل را پیشانده باشد
شراب و بوزه خواه از جو فعل آید و خواه از گندم و خواه از بوج یا ذره و
خواه از آب و حیوانات و خواه از شکر و خواه از خرما و هر چه پیش
آدمی را دست کند و عقل از ایل که دانه اگر چه بخیل از آن بجز دریا میخونی
بجز در آن داخل کرده باشد هر چه منحل شده باشد موت نکند
باشمیدن و خوردن آن بخت با بلع و عقل و حکم کسب لم بودن و عدم

اگر او دیر حد واجب می شود و همچنین بپشت آمدن شیر و اگر که کشیده
باشد و غلیان کرده باشد و دو دوشش آن زنده باشد بشرط
نه که در حد واجب می شود و نیز بشهر و در شیر و خرما و غیره که بپوشد
و دو دوشش زنده است گندیده باشد و خداوند و اشهر حلال بود
و این حد بشهادت دو عادل ثابت می شود و بدو مرتبه است و این
بر شهر و بعضی یک مرتبه اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان
ثابت نمی شود و مشهور است که حد شش شتا و تازیانه است خواه مرد یا
و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه آزاد و بعضی از علماء را اعتقاد
است که بنده چهل تازیانه بیشتر نصف حد آزاد و خالی از
قلم نیست و در ترمیم سیم یا چهارم او را می کشند هر گاه در مراتب
سابقه تازیانه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب
خورد و دیگری شهادت دهد که او شراب نمی خورد مشهور است که
ثابت می شود و حد غیرت در او را اگر شراب خورد و آنرا احلال داند

از آن جماعت که جنگ کرده اند با کافران از غنیمتی که از ایشان گرفته اند
 پیش از آنکه بدزد و دستش را نمی بزند بابر قول این جماعت و اکثر
 محققین معایق است شده اند که اگر زیاده از حد خود بقدر مضایق قطع
 برده باشد دستش را نمی بزند **چشم** اگر مال در جزئی بوده باشد
 که متعارف است که آن قسم مال را در آن جزو میکند از نه مثل آنکه در میان مع در
 صدوقی باشد و فعل بر آن زده باشند یا بسبب در طایفه بوده
 باشد که در شش یا فضل یا کلون بسته باشند و اگر مالی را در زمین
 دفن کرده باشند مشهور است که آن چیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند
 که هر چه که از جایله بزدند که غیر ملک را جایز نباشد در فتن بخت
 حکم در زمین از حرز دارد پس اگر مال در صحیفه کسی که نوشته باشد
 و کسی بخت صاحب خانه برود و بدزد و دستش را نمی بزند و این
 خلاف مشهور است و بابر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیای یا
 حاصی یا کاروانسرا یا مسجد بزد و دستش را نمی بزند و اگر مالی

اینست که اگر در آنجا که نوشته باشد
 و در آنجا که نوشته باشد

در مسجد یا در این قسم مواضع که مذکور شد که کسی را منعی از رفتن بخت
 نیست بدزد و در حاکمی صاحب مال ملاحظه آن کند و او را غافل کند
 و بدزد و بعضی از علما گفته اند که دستش را نمی بزند و بعضی گفته اند که اگر چیزی را
 در زیر کف کشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزد
 حکم حرز دارد و نادری از علما قایل شده اند که در هر جا که چیزی بدزد
 حد لازم میشود و در حاکمیت و این قول ضعیف است و در قول
 سابق میان دست خورین تردید است و اگر کسی میوه را که برداشته باشد
 بدزد و دستش را نمی بزند و بعضی گفته اند که اگر درخت در آنجا
 باشد یا خانه که در آنجا کلون یا فضل بسته باشند حکم حرز دارد
ششم اگر در حرز را بشکند و مال را از حرز بیرون آورد و پس اگر در
 در را بشکند و مال را بیرون آورد و بچنگ آوردت نمی بزند بلکه اگر شکسته
 در قاون در را بشکند و از بزنده مال تاوان مال را بشکند اگر گرفت
 کرده باشد و اگر شکسته در در بیرون مال را بشکند شود و حد ندارد

بعد از نصب بشود دستش را می برند و چون بردن مال است از آن
 که خود بردارد یا ریسائی بر آن بر بندد و چون کشت یا بر حیوان یا بر کینه
 و کشت یا بر آن و چون بر داییت که کشت غیر مخیری به هر که چون
 برد **مفسر** آنکه در دین صاحب مال نباشد که اگر پدر مال جزو زاده زود
 دستش را نمی برند و موافق مشهور در حکم پدر است اجداد پدری هر چند
 بالا روند و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند **مفسر** آنکه پنهان بزند
 پس اگر کسی عداوتی بدارد یا کینه یا کینه یا کینه یا کینه یا کینه یا کینه
 در دین دارد و حکمش بدارین خواهد آمد ان شاء الله **مفسر** آنکه در غلام
 صاحب مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او را بزند یا غلامی که در بین
 غنیمت گذار باشد از مال غنیمت بزند و دستش را نمی برند و گفته اند
 علقش است که ضرر مالک است بر سر **مفسر** آنکه ذکر و همان نباشد
 بیا بر قول جمیع از علماء و اگر گفته اند که این در صورتیست که مال از ایشان
 پنهان نکرده باشد و ایشان از ضرر زنده داشته باشند پس اگر ضربه

بکشند یا در آب بشکنند و بدارند دستش را می برند **مفسر**
 آنکه آن مالی را که برده است بعد از نصب قطع بوده باشد یا جامع
 علیها چنانکه که نخواهد شد **مفسر** آنکه صاحب بر آن ضربه و طلب
 و قطع یا بکشد پس اگر صاحب مال از مال بکشد یا مال را بکشد و از دست
 بریدن بکشد و بکشد پس از آنکه ثابت کند که ضربه حاکم شرع حد است
 و اگر تعدد از آن ضربه ثابت کردن در ضربه حاکم شرع نیست حد است
 نیکه یا بر مشهور **مفسر** خلافت که آیا شرط است که صاحب قطع را
 بکشد چون او را بزند و بعضی گفته اند شرط است که جمیع اعضاء را بکشد
 چون او را بکشد اگر حوزا بشکند و حد توان را حاسبی حاسبی چون
 او را دستش را نمی برند و بعضی گفته اند که اگر در مرتبه اول بعد از نصب
 باشد که در مراتب دیگر بعد از نصب باشد نمی برند و این قول غریب
 و اگر گفته اند اگر بعد از نصب در او آرد اگر چه در چندین دفعه باشد
 دستش را می برند **فصل دوم در نصب قطع** و در آن خلافت و مشهور

میان طلا است که ربع و میاز است یعنی چهار یک اشرف تمام چهار یک
 دینی مصر ذب بکینه سله قیمت آن و این بابویه و این حبسید
 رحم الله علیه پنجیک دنیا رکشته اند و قول اول قیتر است و در حدیث
 صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر بخت
 رسید که در چه مقدار از مال دست در زوای بر نه فرمود که در ربع
 دنیا پر سید که در دو در نیم می بر نه فرمود که در ربع دنیا بر قیمت
 که بیش پر سید که اگر کمتر از ربع دنیا بر نه و آید نام سارق بر او
 اطلاق میکنند و در این حال نه خدا سارق و در دست حضرت
 فرمود که هر که بزد و از سله خیزی را که ضبط کرده باشد و در خزان
 که داشته باشد نام سارق بر او اطلاق میکنند و او نزد حق تعالی در آید
 اگر کشتش اگر کمتر از ربع دنیا بر نه و اگر در کمتر از ربع باید
 دست بریده هر آینه اگر تعدیم باید دستش بریده شود **فصل سیم**
در بیان قیله از دست هرگاه بالغ غفلت مقدار مضایب بزد و از خزان

و ثابت شود واجبست بر زده که مال را پس دهد و اگر تلف شده باشد
 مثل ثقیل آزار به دو حکم شمع میفرماید که چهار کشت او را از بندگی
 که متصل بخت است از دست راست ببرد و کشت و بخت ابرام
 برای او سید که از نه برای و ضرر و ناز از نه بخوی که سنین میکنند
 که از نه دست می زید و اگر بعد از بریدن دست در مرتبه دوم زدی
 که با چپش امی بر نه از غفلت میانی قدم و پاشنه را برای او میگذارد
 که در ناز و آند است و نه روش سنین که اگر قورک می زید و اگر مرتبه
 سیم زدی کشت بعد از بریدن دست و پا در زدن او را همیشه میکنند
 و اگر در زدن آن نیز از خزان مضایب بزد و او را میکشند و اگر
 چند زدی یک بر ثابت شود و یک مرتبه دست در کشتش امی بر نه و در این مقام
 چند سله محل خلاف و اشکال است **اول** آنکه کسی که در مرتبه اول زدی
 که دست راست نداشته باشد مثل آنکه بقصاص بکشد و دیگر غیر زدی
 بریده شده باشد در این صورت خلافت بعضی گفته اند دست چپ را

می بزند و بعضی گفته اند بای چش را می بزند و بعضی از قاضین احتمال داده اند
 که بریدن بالکلیه قطعه شود و دست خالی از استخوان است
دویم آنکه در دمی گشت دست راستش مثل شمشیر است
 که دست راستش را می بزند و بعضی گفته اند نمی بزند برای آنکه دستش را
 که بر زدن آنرا قطع نمی توان کرد و باعث قتل او میشود بلکه دست چپ
 او را می بزند بای چش را با جبر میکنند و او را **سیم** آنکه در دمی گشت دست چپ
 نداشته باشد باید دست چش مثل شمشیر است که دست راستش را
 می بزند و بعضی گفته اند نمی بزند و او را در زدن آن جبر میکنند و در صورتی که هر دو دست
 مثل شمشیر از این خلافست **چهارم** آنکه حد آدمی که دستش را می برد اگر
 بقطعه دست چش را ببرد و بعضی گفته اند بریدن دست راست ساقه میشود
 و اگر گفته اند دست راستش را می بزند و دست چپ را با او بریدند
 و مشهور است که بعد از بریدن دست سنت است که دستش را از آن گشت
 تا خون بند شود و او را بگشت **فصل چهارم در بیان طریق تهیه دند**

در دند و آن موافق مشهور بود که است باید بر تبه اقرار کردن و بعضی
 گفته اند بیک اقرار تبه ثابت میشود و خالی از قضا نیست و بسیار هر را که
 بیک تبه اقرار کند مال را از او بگیرند و حد نیز تبه تبه دیگر اقرار کند
 و اگر غلام یا کنیز اقرار کنند بدزدی احتساب ندارد و دیگر اگر اقرار تصدیق
 ایشان بکنند و اقرار می که از روی جبر و شکنجه باشد بکسر عتاب
 ندارد و هر چند عین مال دزدیده را پس آورد و بعضی گفته اند که اگر بعد از
 اقرار عین مال دزدیده را پس آورد حد ثابت میشود و در دمی بر این سخن
 وارد شده است **فصل پنجم در بیان تهیه کلاه و در آن چند مطلب است**
اول در حکم کفن دزد که بر راسش کلاه باشد و کفن بر او زده باشد
 چند قول است **اول** آنکه دستش را می بزند مطلقا خواه قیت کفن بقدر رضا
 باشد خواه نباشد **دویم** آنکه اگر کفن بقدر رضای او و زنده است
 دستش را می بزند و الا نمی بزند بلکه بفرش میکنند **سیم** آنکه در مرتبه اول رضای
 شرط است و در مرتبه های دیگر دستش را می بزند هر چند که رضای

بشد **چهارم** آنکه اگر کفن در دیده است مطلق دستش را می بزند و اگر عادت
بریش فبر کرده است دستش را می بزند هر چند کفن بزند آشفته باشد
پنجم آنکه دستش را می بزند مطلق خواه کفن برده باشد و خواه نه و خواه
کفن بقدر نصاب باشد و خواه نه مگر آنکه مکرر این کار کرده باشد که
دستش را می بزند و اشتهر قول دوم است **سلب دوم** اگر کسی آدمی را بزند
اگر بالغ است آن که در دیده اند دستش را می بزند و اگر نابالغ است اگر
محل محرمیت که غیر برین نیک و بد میکند باز نمی بزند و اگر کودک غیر محرم است
اگر بسته دست و از او فرزند در دیده است و قمیص بقدر نصاب است
دستش را می بزند و اگر از او باشد بعضی گفته اند دستش را می بزند بعضی
گفته اند دستش را می بزند نه برای دردی بلکه برای آنکه کف در زیرین دیده است
و ظاهر بعضی از اقوال اخبار آنست که اگر کودک محرم از او یا مرد بالغ
آزاد را بفرستد باز دستش را می بزند و خلاف مشهور است **سلب**
سیتم کسی که بر او طأر که از چوب **جده** و بغل مردم ز میر بایند اگر کفشان

که اگر از چوب جان به بالا بزند و نمی بزند دستش را و اگر از چوب جان بزند
بزند و می بزند و بعضی گفته اند اگر زنی را مشتک در جان خود داشته
باشد باشد اگر از او بزند بسته است دست میزند و اگر از بیرون
بسته است نمی بزند و ظاهر روایت بخیر این است و طأران و حیاران
که علانیه دست را داشت یا میر بایند دست بریدن میت ایشان را
بگوید تقریر میکند **سلب چهارم** کسی که خورد و لب بزند و در سال فحشاء دستش را
می بزند زیرا که نه اجماعی عذری است ایشان را و در باب قطع دست
کسی که جان به کعبه معطر را بزند و خلافت و اشتهر آنست که نمی بزند و
محقق خلافت که کسی که در خانه بسته را بزند و دستش را می بزند یا نه
و همچنین کسی که شتران و حیوانات غیر از او بزند در وقتی که مالک
یا اچر مالک نظر نماند می بزند یا نه مشهور در اینها آنست
که نمی بزند **سلب پنجم** کسی که در مرتبه در کسی که ویرد و در یک مجلس نزد
حاکم شج ثابت شود دست را دستش را می بزند و پایش را نیز بزند و خلافت

که آیا بزدی اول میرند و یا بزدی دوم و من یه در سخن کردن کی
ظاهر میشود و اگر گواهان بزدی اول گواهی دادند و بعد از دست بردن
ببزدی دیگر گواهی دادند **شهر راست** که پایی پیش را بزدی
دوم میرند و بعضی در بریدن پا درین صورت توقف کرده اند **مطلب**
ششم اگر دو کس در راه باشند و قد ریک نصاب را هر دو با
هم آورند بعضی گفته اند دست هر دو را می برند و بعضی گفته اند دست
ایچیک را نمی برند و این باحوط است **مطلب ششم** اگر کسی چیزی ببزد
و در میان چنان بلیع کند و پرونی آید اگر آن بلیع کردن از افسه میکند
و بجنب عادت بر نمیگردد و پیش از افسه شدن پرونی آید مانند
طعامی که بخورد و دستش را نمی زند و اگر بجنب عادت پرونی آید
پس نصاب یا اگر ناقص شود قیاس از نصاب کمتر نشود و دستش را می برند
مثل آنکه آتش بنزد آید یا قتل یا دزدی یا بلیع کند و در دست
وضع شود علی المشهور بین اصحاب **مطلب ششم** اگر کسی شراب یا مخمر

بزند و خواه از مسلمان و خواه از ذمی که در امان باشد دست بردن
او نیست و همچنین اگر طنبور یا صحن یا دف یا نای و امثال اینها را از امان
حرام ببرد و اگر موقوف حلال و نفقه را ببرد و گذشته اگر برای شکستن بر
داشته باشد بزدی او حد نیست و اگر برای ذمی برداشته قیمت شکسته
بعد از حد است حد را لازم میشود **باب پنجم در نصاب** و در آن چند فصل است
اول در سنی محارب و آن کسی است که حربه و سلاحی برهنه کند از برای
رتسیدن مردم خواه در دریا و خواه در محله و خواه در شب و خواه در روز
و خواه در آبادانی و خواه در بیابان اگر حربه حبس یا باشد یا سکی باشد
و شهر راست که زن و مرد هر دو در این باب یک حکم دارند و بعضی گفته اند زن
محارب نیست و بعضی شبهه طکر آید که کسی که از برای رسیده و قتل باشد و بعضی
شبهه طکر آید که کسی باشد که مردم از او بترسند اگر مرد ضعیفی باشد که کسی از
حد او ترسد هر چند قصد ترسانیدن کند محارب نیست و اگر این شرط
اعتبار نکند و بعضی از آنست خوین احتمال داده اند که شرط باشد که در حق

اورا از این دست طایفه گویند و بر هرقتی را اگر کسی بر سپل مزاج و باری
این که گشت محاربیت و دیده بان را از نماند یکس که ندانست که
در غیر این که با ایشان در راه انداخته و داخل شود و در حدی که راهزن را
و در انداخته که بخت نماید و تعقیب و استیلا علیه مال میرسد حکم محارب
از انداخته که بخت نماید با ایشان محارب گشته شود خون ایشان در راه
و حوض ندارد در هر چند در درجه باشد و انداخته باشد اگر مطلب او باشد
و امید غلبه داشته باشد جایز است جنگ کند و جایز است متعز نشود
که مال را بر نه مگر آنکه بر دن آن مال بجایست هلاک او کرد که با عدم خلق هلاک
باید محارب گشته بنابر شریعت بود اگر غرض آن محارب عرض او باشد که خواه
با او یا با زعم او یا با محارم او مثل قبیله که تاختن هلاک نداشته باشد
و اجابت که انداخته نماید و اگر قصد هلاک او داشته باشد که خلق هلاک گشته
و تواند که بجایست مجزئت میان جنگ کردن و در کجایش و اگر خلق هلاک گشته
در محارب و تواند که بجایست موافق مشور که بجایست و اجابت و اگر نتواند که بجایست

نداخته و مقتله واجب است و از خلق هلاک داشته باشد و خواهد شد
باشد زیرا که اگر در جنگ گشته شود و بهتر است از آنکه ندانست که گشته
و در این صورت اگر گشته شود ثواب شهید دارد **فصل دوم در بیان**
محارب حق تعالی میفرماید اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُنَضِّلُوا
أَوْ يَكُونُوا رِجَالًا أَوْ حُلُومًا أَوْ يَكُونُوا نَارًا أَوْ يُكُونُوا نَارًا
میکنند آنچه در رسول و مومنین نمایند در زمین از برای نفس او که گشته
ایش را یا بداند اگر گشته یا بر نه دستها و پاها را یا اشیای از اموال
یکدیگر را بر بدن کنند ایشان را از زمین و میان علمای این سلسله و او
اول آنکه نام علیه السلام مختص است میان چهار امر **اول** آنکه او را کردن
نشد **دوم** آنکه او را زنده بردار گشته و بداند که گشته و بداند که گشته
و کس که بگویند و زنده بگذرد و در زمین نصب میکنند و او را بر آن
چوب بطناب می چسبند و میگردانند تا پیرودن او را بکشند و زنده

نمی نهد هرگاه طعام و آب ندهند او را **سیم** بکنند دست راست و پای
 پیش را به **خیم** بکنند و اگر از آن شهر برون کنند و بهر شهر دیگر برود
 بجا که آن شهر نویسنده که او برون کرده شده است با او طعام مخورند و آب
 مخورند و در خواب سید و خدیو و فرزندش بکنند تا آنکه بشیر دیگر رود و چنین
 نکرند که در هیچ شهر قرار گیرند و مشهور اینست که نه نماند از و نمانده است
 چنین میکنند و در روایتی وارده شده است که تا کمال چنین میکنند و حل
 کرده اند بر صورتی که توبه کند در شش سال چنانچه روایت نیز ایجابی
 بآن دارد و نه که نخواهد شد و اگر خواهد بود بکافران و مانع میشوند
 و اگر برود بر یک روزه و اگر کفایت رافع شوند بایشان قتل میکند
 تا او را بکشد **قول دوم** آنکه اینها پس از تحریک بکنند از آنها حد
 جماعتی است اگر آدم گشته است و پس او را می کشند و به **دلمه** می کشند
 و اگر آدم گشته است و دل هم برده است مال را پس میگیرند و دست برآست
 و پای پیش را می زند پس او را می کشند و برادر می کشند برای جبریت

و اگر مال گرفته بگشت دست راست و پای پیش را می زند و از
 شهر برون میکنند چنانچه ذکر شد و اگر جرات کرده است و مال
 نگرفته است فصاحت میکند و از شهر با پرورش میکند و اگر جرات
 براند که در دسترس نماند و نه جرات زد و نه مال برده است
 همین از شهر با پرورش میکنند و پس و در روایتی از حضرت
 صادق علیه السلام ثبوت که هرگاه راه نماند و آدم گشته او را
 میکشند و اگر آدم گشته و مال هم برده او را می کشند و برادر
 می کشند و اگر مال برده گشته دست راست و پای چپ او را می زند و
 اگر می زند که بگشت و مال هم برده از زمین پرورش میکنند و او را می پریشان
 که حد برون کردن صفت فرمود که کمال برون میکنند و از شهر می
 که این کار در آن کرده است بشیر دیگر پس می نویسد بآن شهر که او را پرورش
 کرده ایم با او طعام و آب مخورند و با او خرد همه تا برون رود و زمین
 دیگر پس همین را می نویسنده بآن جهت و پخته حاش چنین است

یک آن چون چنین کند و توبه میکند با خوار می و مذلت **قول اول**
 که تجزیه است از شهرت میان متفران و چون اشته است که این
 حد را امام علیه السلام جاری می تواند کرد نه دیگران چندان فایده
 در تحقیق آن نیست و اگر کسی را گشته باشد که گفتا باشد و بعضی
 او را توان گشت و ارث بکلم حکم شرع قصاص نیست بآنکه کرد و اگر
 او عفو کند امام علیه السلام حد را جاری می سازد و بعضی
 کردن و ارث بر طرف می شود **فصل سیم در احکامات** و در آن چند
 مسئله است **اول** آنکه کسی را که برده ارشند زیاده از شش روز
 بر دار نمیکند و نه پس از دار بر می آید و غنیمت میدهند اگر بیشتر
 او را از غنیمت کرده باشند و کفن میکنند و خوط میکنند اگر پیشتر کرده
 باشند و خواه بغیر آن **دوم** آنکه بکشتن شرعی و ناز بر او میکنند و او را کفن
 میکنند **و سیم** کسی که بعد از شش روز بقصد دین دار کشیده برود خواه
 بطریق شرعی یا بکشتن و خواه بغیر آن **چهارم** آنکه بکشتن شرعی باشد

و خواه بغیر آن و او را به پند سنت است که غل کند و بعضی واجب دانسته اند
سهم شرط نیست در دست و پیریدن محارب که مال بقدر رضایت
 از وی برده باشد یا از خزیره بر وی آورده باشد و محارب را
 از وی در آنچه معتبر نیست **چهارم** محارب به ثابت میشود و ایک آنرا
 باید و گواه عادل **پنجم** کسی که منیدل و جانشه مردم را را باید یا تسبیح از
 و کان مردم را باید یا ترغیر و در سالتهای دروغ یا کاذبهای شسته
 ترغیر کند و مال مردم را که مال را از او پس بگیرند و او را ترغیر
 میکنند حکم شرع و دستش را نمی برند و در روایتی وار شده است
 که کسی که بر سالتهای دروغ مال مردم را که دستش را می برند و اگر علماء
 عمل کرده اند و کسی که بکشت یا از وی بهوشی بخورد کسی دهد و او را پارهش
 کند و مالش را بر دار او را ترغیر میکنند و اگر عمل قبیح کرده باشد حد آن
 عمل را بر او نیزند **ششم** در بیان حد **هفتم** و در آن چند مقصد است
اول در معنی ارتداد است و آن که فرشتن بعد از اسلام است

با کذا قرار گرفت که از دین اسلام بدو بر قلم یا خطی که از او بیان چلید
کنند بنده دین بود آن یا ترسیان یا کبریا یا انکار کند چیزی را
که ضروری دین اسلام باشد یا اثبات کند چیزی که ضروریست
که داخل در دین نیست یا کاری کند که صریح دلالت بر خروج از
اسلام و عدم اعتقاد بآن کند مثل آنکه برای بت یا آفتاب یا
یا سایر بتها سجده کند یا برای خشت و گچ یا برای اشیاء
کند یا قرآن مجید را در میان قاذورات افکند و استیفاء
بآن کند بقرآن یا صحیفه کلمه یا کتب دعا و حدیث اهل بیت علیهم السلام
زند یا بدون ضرورت در میان کعبه محطه یا ضریح مقدسه رکعت
و آنکه طهارتین صلوات بر علیهم آیین بول یا غایط کند یا نجاستی در آنها
پندارد یا کعبه را از روی امانت خواب کند و اشل نهیب
و نهاده ام کسی از علماء رضوان علیهم ضروریات دین را که منکر آنها گناهات
صنعت کرده باشند و غیر در کلمه اعتقاد آنکه آنها را ذکر کرده ام حق

بودن نیست نه ای خبیث کاند و عهد دانی رکعتهای آنها و شستن بول
آنها بر کعبه و سجود بکعبه یا کعبه الاحرام و قیام و قنات و انجمله و
شرط بودن آنها بطهارت و انجمله و واجب بودن غسل جنابت
و حیض و نفاس و ناقض بودن بول و غایط و باد و ضرر او و واجب
غسل و کفن و نماز بر مردگان و دفن ایشان و وجوب زکوة و روزه
ماه رمضان و آنکه خزان و آشیامیدن بر شرفعت و مالک
عالمی را و جمیع در قبل زمان ناقض روزه است و واجب بودن
حج و شستن بول آن بر احرام و طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه
و توقف عرفات و توقف مشعر بکعبه تراشیدن و قربان
کردن و رمی جمرات کردن فی الجمله اعم از وجوب و نذوب و مطلوب
بودن قربان و در حیداضی و وجوب جهاد فی الجمله و مطلوب
بودن جهاد در نماز و مطلوب بودن تصدق بر مسکین
و فضیلت علم و علمای نسکی است که یکه که ضروری نبخشند و بول

دروغی که در آن مصطفی نباشد و حرام بودن زنا و اطلاق شرب خمر و
 حرمت کشتن درخت و حوک و خون و میتة زانیة و حرمت نکاح
 مادر و خواهر و دختر و برادر و دختر خواهر و حمة و خاله بلکه مادر زن و
 خواهر زن باذن و حرام بودن کشتن کرم کمال مردم بردن بی سببی که
 محل آن باشد و حرمت قتل مؤمن مبتدی و بر جرح کردن نفس دشنام
 پسب و رجحان سلام کردن و حجبان نیکی با پدر و مادر و خویش
 و بی حقوق ایشان و مقرر بودن میراث فی الجمله و شروع کردن
 پیچ و شرا فی الجمله و سایر امور که در دین اسلام بر تشریح
 یافته که هر که در اقصای بلاد اسلام باشد و باید شنیدن و زکات
 و گردان هر میده اند کسی که انکار یکی از اینها کند مرتبة است **اولیم در**
اقسام مرتبه و احکام آنهاست **اما اقسام** مرتبه یازست یا مرد و مرد یا
 مرتبه خطابت یا مرتبه قی **اول** زن مرتبه خواهد مسلم ازاده و خواه
 بعد از کفر مسلمان شده باشد مشهور میان علما است که او را

نکسته

نمیکند بلکه او را اجبر بر توبه میکنند اگر توبه کرد از قبول میکنند و اگر قبول توبه نکرد
 او را اجس میکنند و در اوقات نماز اینست که یا توبه کن یا در جسد **مکینه**
 بانه تا ببرد و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که زن
 که مرتبه شود او را نمیکند وضعت یقینا بد او را خدمت مشایعی و از
 خوردن و آشامیدن انفراد با ویست مگر آنکه نیرد و جاهای درشت و کند
 او را می پوشند و از بدای نماز با او را میزنند و در روایت دیگر دارد
 شده است که او را اجس میکنند و در زمان کار بر او سنگ میگردانند **و دوم** حکم مرتبه
 که مرتبه شود و بر حضرت اسلام باشد یعنی یکی از پدر و مادر و در اسلام است
 او مسلمان باشد و این مرتبه خطری میگویند و مشهور است که اگر او توبه کند
 توبه اش مقبول نیست و بر هر حال او را می کشند و همین که مرتبه شد زنش را و حرام
 میشود و عده و دفات میدارد و مالش را بین در دستش قسمت میکنند و خدمت
 که آبیان خود و خدا توبه اش مقبول است یا نه بعضی گفته اند مقبول نیست و بنده در
 جهنم خواهد بود و اگر تحقیق ملک را احتقاد است که توبه اش نزد خدا مقبولست

پس اگر کسی برادره ادا و مطلع شود یا کسی نباشد که تواند او را کشت و بکشد
 عبادات و معاشش صحیح است و از عذاب الهی کفایت می یابد و لیکن اگر
 کشته اند که مالش از وراثت است یا بر بیکر رود و زرش بر او حلال نشود **سیستم**
 مرد مرتد است که پروردگارش کافر و ده باشد و او مسلمان شده باشد و بعد
 آن مرتد شود و او را توبه میفرمایند اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند و اگر توبه
 نکند او را میکشند و در مدت توبه فرمودن خلافت بعضی کشته اند الله را که دیگر
 توبه کردن او نباشد و بعضی کشته اند آفت در موافق رویی که سر زرد او را
 توبه میکنند و در هیچ دم میکشند و باید که او را شبیه عرض شده باشد
 می نمایند و از آن شبیه او و اگر کمتر توبه کند و باز توبه نشود و مرتد بیهوش یا بچام
 عدا اختلاف او را میکشند و توبه اش را قبول نمیکنند و مرتد امام است یا نباشد
 امام علیه السلام و بعضی کشته اند هر که بکشند و می تواند کشت و این قول خلاف شهر است
 اما اگر کسی بغیر امام یا نبی امام او را بکشد که کرده است و او را تعزیر می کنند
 و بغیر میکشند او را زیرا که او واجب القتل است اما بکرده است که بخت

امام علیه السلام او را کشته است **سیستم** در بیان سایر احکام است
آول فرزند الله که مرتد پیش از مرتد شدن بهم رسیده حکم مسلمان دارند
 خواه خطای باشد و خواه نباشد و اگر مادر و پدر هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد
 از ایشان فرزند می بهم رسد موافق شهر مسلم کرده اند و اگر مسلمانگی بپایان
 بگشت او را در عوض میکشند و خلافت که با او را بدین که میتوان گرفت اشهر
 و اقوی است که نمی توان گرفت و بعضی کشته اند اگر درین کافران هر چه پیشه
 می توان بپند کرد و اگر در میان مسلمانان بپسندند و بعد از انقض شدن
 ایشان را تکلیف اسلام میکنند اگر قبول اسلام کردند می کشند **دوم** اگر کسی در
 حال غضب رده بگوید و دعوی کند که بخواهد از من جدا شود و در غیر حال
 غضب دعوی کند بر سبیل سوء و غلط بر زبان من جاری شد یا کسی مرا اگر او چه
 کرده و نسبت بکمال او ممکن باشد از وی شنوند و اگر در حال سستی رده بگوید
 اشهر بیان علی است که مرتد میشود و مستحق قتل میشود و اگر عقل از او رایل شده باشد
 و بعضی کشته اند حکم مرتد دارد **سیستم** ثابت میشود رده چکر تبه اقرار یا بگوید

که او عادل **چهارم** هرگاه درین مرتبه شود عده طلاق تمسید دارد اگر در عده توبه
 کرد عده شش کمال خود است و اگر توبه نکرد تا عده منقضی شود حیثیت میان
 ایشان برطرف میشود و این جمله است که بعضی از شیاطین تعلیم بعضی از زین
 که خواسته اند از شوهرشان جدا شوند و او را اضطرار طلاق شود میکنند که یا در آن
 محله بگذارد تا مرتبه شود و توبه مکن تا عده منقضی شود و در خانه شوهر حرام نشود
 و آن ملعونند فکر میکنند که اگر این باعث از تداود او شود و بر این حالت بماند
 و در آشنای عده بمیرد ابد آلود بگفت در جهنم متعذب خواهد بود و یا آنکه صلوات
 میت که با ضرورت چنین عمل میجوید از تداود کرد و **پنجم** کسی که نازا
 کرد بجزرت رسالت یا فاطمه زهرا یا یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
 جزیات هر که را که بشنود او را بکشد و اگر خوف فقر بر جان و مال خود یا احدی
 از اهل ایمان نداشته باشد و در این باب خطا بر خدا نیندازد میان علمائست
 و در حدیث معتبره آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 ستم مردم در باب من مساویند هر که از کسی شنود که مرا سیدی یا دشمنی و دشنام

میدهد و اصیت بر شنود که او را بکشد و او را نزد پادشاه
 نکند و پادشاه و اصیت که هرگاه نزد او ثابت شود بکشد او را که
 بمن باشد گفته حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که بشنود که
 کسی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه دشنام میدهد یا از او بیزاری
 میجوید و آنکه خویش خلالت امامی کشم که شمارا بغض میکنند و من از آن
 لغوایت زاری را یکی از شما نیندازم یعنی اگر خوف داشته باشد که شمارا
 بغض میکنند بکشید و کسی که دعوی پیغمبری کند یا شک کند در پیغمبری خدا
 بعضی گفته اند هر که بشنود می تواند کشت و بعضی گفته اند که مخصوص حاکم است
باب پنجم در بیان سایر حدود است و بعضی از احکام متفرقه و در آن فصل است
فصل اول در بیان حد حرکت و جادو کردن آنچه که گناهان کرده است و اگر سنان
 جادو کند و ثابت شود او را می کشند و اگر کافر جادو کند و در ایمان باشد
 او را تعزیر میکنند و از حضرت صادق علیه السلام ثبوت که کاهن است
 و ساحر ملعون و در حدیث معتبره که از آنحضرت ثبوت که هر که برود

بنزد سحری یا کاهنی یا دوزخ کوی و آنچه کویه اقتضای تحقیق که گفته شد
 بچشم کتابهای خدا و در حدیث ایکونقول که نزد آنکه بنزد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله من سحر می دارم و در شتی میکنم بخت
 بمن و من جادویی کردم که او را بر خود مهربان کنم حضرت فرمود آف باد
 بر تو که زکری دین خود را در اتر العفت کرده و ملکه اختیار و ملکه فک
 و آرد و درشت گمان زمین پس آن توبه کرد و در بار و زه میباش
 و شبها بر پامی ایستاد و پلاس پوشید حضرت فرمود که با اینها تو پیش
 مقبول نشود مگر آنکه شورش از او راضی شود و گفته اند سحر سختی است یا کوشید
 یا عیسیست که تاثیر کند در بدن آدمی بادل او یا عقل او مثل آنکه کار می کنند
 که کسی را با کسی دوست کنند یا دشمن کنند و آنچه بفرمان و دعا و اسماء و احول
 حق تعالی باشد که بجهت او تسلی شوند در آنها داخل سحریت و آنچه طبع است
 و اعداد باشد سحریت و اشکال که در آنها تکیه اسماء الله و آیات
 کریمه میکنند محل شک است و احوط آنست که آنها را نیز نگفته و سحر نبوی است

علیه الرحمه و الزموا من غیر می فرمود که دعا و قرآن که برای مصلحتی خوانند خوب
 نماند بدان که در غم جادو در آن میشود و شیخ شهید علیه الرحمه
 و دیگران از اقسام شمرده اند کشتن و نوشتن و افغان کردن را و در
 آتش زدن و درون بقایای چیزی چسبیدن که موجب بگوئی میماند و گردان
 و میدان در آتش را و استخوانی که گردن و غیر نجات را حش
 و طلسمات و نوشتن و آن مثنی کرد آنست که شنبه را که امروزه
 ظاهر شده اند از راه جلد دستی چنانکه معرکه گیران میکنند و از جمله سحر است
 قبل آنست که بخت یعنی خبر دادن از جن و گفته اند از جادو است چنانکه
 میدانند در ریاضت می کشند برای دین جن و تخمیر کردن ایشان و
 غریت خواندن و قسم دادن بطنی چنانکه معنی آنها منجم نمید و به عقاید
 خود تسخیر ملکه میکنند که خدا تعالی ایشان را بفرماند و تسخیر جن میکند برای دفع
 اضرب بر دم یا حی یا قیوم یا حاضری میگردانند برای آنکه خبر از ایشان
 پرسند و نقل کنند یا به عقاید خود جن را داخل بدن زنی یا کودکی می کنند

که بر زبان او سخن بگوید و خبر اهل بیت را در اهل سحر خواند
و بعضی را اعتقاد است که سحر حقیقی ندارد و محض خیالت و اثری بر آن
مرتب نمیکرد و بعضی قائلند که بر دو قسم است بعضی محض تخیل و تخیل را
مانند شعبه و بعضی اصل دارد و اثرها نسبت به بعضی بر آن مرتب میشود و اثر
و عداوت و محبت و نکلت و امثال اینها و علامه حلی رحمه الله علیه گفته است
که گاهی است که سحر باعث کشتن و بیماری میان مرد و زن میشود
و محبت و عداوت میان دو کس میکند و اگر حلال دانند و بکنند کافری را
و اگر حرام دانند و بکنند یا بایده یا نبایده کافر نمیشود و بعضی گفته اند کافر نمیشود
و روایت کرده اند که نجاشی سحر از اطلبه که در ذکر عماره بن ابی لیه
میداد و دیوانه میشد و حیران و سحر او دید و با جوشیان سحر افشور شد
و چون سحر جسد تازان غداقت عمر پس بر آید و دست اند که او را بکشد و چون
او را گرفت شروع کرد به طعنه و اصطحاب و گفت بکنه او را که مرا بر سر
ندمی میبرد او را سینه داد و در همان ساعت مرد و نقل کرده اند

که زن جدا و کبری برای یکی از اهل بیت گرفت پس بر سرش آمد و دیوانه و حیران گفت
بگوئید دست از من بردار و آن زن گفت بگوئید برای من رشته چند پادزه
و زنی چون آورد که چندی بر آن رشته تار و بان در پرواز کرد
و بر او دست نیافتند تا آنجا سخن علامه رحمه الله بود و حق است که در ایام
جاهلیت پیش از ظهور نبوت و انتشار انوار آنحضرت کمالات
سحر بسیار بود و آثار عظیمه بر آنها مرتب میشد اما بعد از سطوح انوار شریع
آثار حضرت رسالت و اهل بیت با جدالت آنحضرت صلوات الله علیه
اجمعین و انتشار قرآن و دعاء و اسماء و تعوذ اکثر مردم مانع از این شد
اما نشان بسیار ضعیف گردیده خصوصاً در حجاب و بخشش و توبه که اعمه
عظیم و توکل کامل بر حجاب متعین آتی دارند که در ایشان کم اثر میکند
و اکثر تائید آن در مردم ضعیف العقل است مانند زنان و کودکان و امثال ایشان
فهرستیم از مردان و زنان و اهل بیت و مردم خود که در زمان نواب کیتی
سنان علیه الرحمه و العزیزان و الرضوان جوکی از منتهی این بلاد و شهرت عظیم کرد

سهم کسی که بخت نکسی شرف شود از بختی اگر چه نام خانه او باشد
 باز رخصه و یا از نظر **سهم** مردم **سهم** کند می تواند او را بخر و بفروشد
 کند اگر متعلق نشود می تواند بر او چو پل یا سنگ میگذارد و اگر باین
 انداختن گشته شود خوشتر است و اگر محرم زنمان باشد زجرش مؤثر است
 که در آن چیزی بومی او می اندازند و اگر زنمان برهنه باشد که درین صورت
 بجزینک یا چوب انداختن کرده اند و اگر گشته شود خوشتر است
 و باید که تا ممکن باشد بکمر تفع کردن تعدی زیاده بکنند مثل انداختن سنگ
 ریزه و تاند دفع کردن سنگ بزرگ ترند و اگر حیوانی از کسی رو بادی می چاید
 و نیز بخت نشود میتوان گشت و خوشتر است **چهارم** مشهور است
 که آقا غلام جو در احدیت میفرماید اگر کاری کرده باشد که متوجیب
 شده باشد و اگر بقیه بر حد زن او را بدین آنکه عملی کرده باشد که متوجیب
 حد باشد بعضی گفته اند واجب است او را از آن گشت و مشهور است
 که سنت نبوی است و در حدیث صحیح وارد شده است که گناه زن دارد

و بعضی از آنرا گفته **پنجم** جمعی از علما قایل شده اند که باید
 برهنه زن و شوهر بر بدن خود حد میفرماید و اگر گشته اند و بعضی
 حیانه است و گناه ظاهر کلام بعضی از علما است که آقا و پدر و شوهر
 در صورت حد میفرماید زن که مجتهد باشند و بعضی گفته اند که اگر گشته
 اجماعی باشد می تواند زن و او حد است که غیر مجتهد نکند اگر چه دور
 نیست که بقتله مجتهد زن که در بر هر وقت میرایند که علم بوقوع جرم
 حد داشته باشد پس اگر گناه ثابت شود باید که زن مجتهد ثابت شود
ششم خلافت که آیا مجتهد در زمان غیبت امام علیه السلام میتواند
 اقامت حد و بکند یا نه جمیع کثیر از علما را اعتقاد است که مجتهد جامع
 الشرائع عادل میتواند در زمان غیبت اجرا جمیع حد و بکند حتی در
 بریدن و کردن زن و سنگسار کردن و برادر کشیدن و بعضی
 گفته اند حدی که بکشتن زن جاری میتواند کرد و بعضی گفته اند اگر بکند
 منتهی بوجاهت نزد غیر نمیتواند کرد و بعضی گفته اند حد زن مطلقا

امام صلوات الله علیه و نایب خاص اوست و مجتهد هیچ حدی را نمیتواند
 زد و مستند خالی از استکلام است و تحقیق این مستند بر ذریع
 زیرا که هر مجتهدی برای خود عمل فرماید که **باب هشتم در بیان تعزیر است**
 و در آن چند فصل است **اول** در معنی آن و تعزیر در لغت بمعنی تادیب است
 و بحسب شرح حقوقی یا امانی است که بر کسی کشیده که فاعل آن مستحب
 حد نباشد و بعضی گفته اند معنی برای آن نباشد مطلقا
 یا خالی و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر **اول** عدم تعیین اندازه آن
 چنانچه ذکر شد **دویم** مساوی بودن از حد و حد که حکم مصطفی
 در تفاوت داد **سیم** تفاوت تعزیر در بزرگی و کوچکی آن و تفاوت
 حد که تفاوت نمیکند که در جای که تعزیر با آن منضم شود **چهارم** آنکه متعلق
 تعزیر لازم نیست که نسبت بفاعل محصیت باشد مانند تعزیر کوکب
 و دیوانه بخلاف حد که باین سه مورد بر غیر مکلف وارد نمیشود **پنجم**
 سابقه شدن تعزیر بر حد بخلاف حد که بعد از ثبوت نزد امام سابقه نمیشود

بنوعی که اگر بآزار نباشد بشود که امام در بعضی از حد و تعزیر است میان آنکه بر او
 اذن است که همیشه **دویم** در بیان احکام تعزیر است **باب نهم** تعزیر امام و نایب امام
 علیه السلام را جایز نیست بلکه اصابت بر هر کس فعلی را می کند یا ترک و این می کند
 اگر چه بکسختی و او را شایسته بدیدن یا جبر کردن یا عیادت و سرزنش
 کردن و مشورت است که آن حدی ندارد و منوط بر اینست که شرح است و بعضی
 گفته اند از و تازیانه است تا پست تازیانه و بعضی گفته اند از سه تازیانه است تا زود
 و نه تازیانه و بعضی گفته اند که شصت حدی ندارد و زیاده و کس می باید از نوع آن حد
 باین صفت زیاده نباشد مثل آنکه تعزیر عساکر که اقبیل تازیانه است
 آن باشد در آنرا و دیگر از حد تازیانه باشد و در بنده که اگر تازیانه
 و همچنین در دشمنان که از حد شصت باشد و این قول خالی از غلط نیست اگر گفتند
 گفته اند که کوکب و کوکب را از زیاده از تعزیر تازیانه و در رد اینست که
 وارد شده است که تادیب کوکب و بنده پنج تازیانه است یا شصت تازیانه که هر دو
 بر تادیب و در روایت دیگر است تازیانه در تادیب کوکب وارد شده است

در تعزیر آنست که در حد و تعزیر است میان آنکه بر او

سیتم در بیان انواع لغز است و بعضی که در ابواب سابقه کور نشسته اند
 باین میگویند و آن چپ و چشم **اول** کسی که در روز ماه مبارک رمضان
 با زن خود جماع کند اگر زن نیز نامی بوده هر یک را قصه و کفاره و حجت
 و حکم شرع هر یک است پنج تازیانه نیزند و اگر زن را جبر کرده است شصت
 که کفاره زن را در دسید و دو تازیانه زن را نیزند و نیزند یعنی او را بخواه
 تازیانه نیزند **دویم** کسی که من از آدمی داشته باشد و کینه را بپسند
 او بخاک کند و داخل کند یک تازیانه نیزند او را یعنی دو از ده
 تازیانه و نیزند و در روایت کلینی این لغز برای کسی دارد شده است که زمین
 کاوی را بر سر زن مسلمان بخواهد و نیم تازیانه است که میان تازیانه را
 بگیرند و زنند و بعضی گفته اند که سست تر و میان حال زنند و اول آقوی است
سیتم دوسر و برهنه را که در زیر یک لحاف پانصد بار تازیانه زدند
چهارم مرد و زن را که برهنه در یک لحاف پانصد بار تازیانه زدند
پنجم کسی که بخت بکارت دختر برادر خود در حدیث صحیح وارد شده است

که از آن است

او را هشتاد تازیانه نیزند و مشهور لغز است **ششم** کسی که او را
 بر نیالو اطله که از چهار تریک است **هفتم** کسی که برای رابو **هشتم** دوزن
 پیکانه که ایش از برهنه در زیر یک لحاف پانصد **نهم** کسی که شخصی را
 دشمنی دهد که فرزند باشد و او استخوان است نباشد یا کینه بگوید که
 در خشت نباشد مثل آنکه بگوید من حرام زاده **سیتم** **دوم** آنکه کسی زن خود بگوید
 که من ترا بکشد یا بکشد **یازدهم** آنکه طفل یا دیوانه را خشت بگوید **دوازدهم**
 دوزن که یکدیگر را در دوشتم فرزند بگویند هر دو را تازیانه میکنند **بیزدهم**
 کاوی که سحر کند **چهاردهم** طفل یا دیوانه که تراب خورند **پانزدهم** کسی که تراب
 فروشد و حاصل نداند **شانزدهم** کسی که تهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگوید
 مانند طاران **هفدهم** کسی که بکافه های سخته در سالتهای دروغ مال
 مردم بگیرد **هجدهم** کسی که بخت بخورد کسی دهد یا بپوشد **ارد و نوزدهم**
 کسی که بخت کند و بخت خود استن کند تا نمی پاید **بیستم** کسی که غلام
 خود را بکشد او را تازیانه میکنند و کفاره میدهد و حجت غلام را نیز

نقد می کنند **پنجم** مسلمان که کافر را کشت که آن کافر در میان باشد
پنجم کسی که در مجلس شهاب با ضیاء خود نشیند **پنجم** کسی که
 ماهی بپزد و آنرا بخورد یا بپزد و با سپهر حیوان یا سایر اجزای ماهی
 حیوان را بخورد **پنجم** طعن یا دیوانه که زن یا نایاب را بکشد **پنجم**
 و علی کردن با چهار پیمان **پنجم** کسی که زن را بر عهده یا فاحشه اش
 عقد کند بر ضایع شدن یا علم کبریت **پنجم** کسی که زن یا منته یا
 کینه خود را در حیض یا نفاس از پیش جابج کند او را پست تریا ترند
 راجح است زن را که **پنجم** کسی که موی سر زن را بتراند در روایت
 وارد شده است که او را میزنند زانی در دانه و وجه میزند او را
 اگر موی سر زن رویید مهرش زن را می گیرند و زن میزند **پنجم**
 کسی که عبادت واجب را ترک کند و اصرار نماید **پنجم** کسی که فعل حرامی
 بکند که حدی بر آن قرار نشود و اصرار نماید این دو حدی نیز از امام علیه السلام
 بنام او تعزیر نیستند یا بچه مصلحت دانند که از حد شرعی بپاخته اند

اگر کسی که عبادت واجب را ترک کند و اصرار نماید یا بچه مصلحت دانند که از حد شرعی بپاخته اند

سی و یکم در حدیث ثقیل از حضرت صادق علیه السلام مرویت
 که هر کسی آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و کشت که در کباب
 رسول الله من بردی بر او مال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بردی
 خدا مرا پنج تازیانه زد و حضرت حضرت پنج تازیانه دیگر بر او زد گفت
 سوال کن بوجه لیم خودت **سی و یکم** نسبت به ثقل است که حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر وی را دیده که در سجده قصه میخواند و آنرا تازیانه
 زد و پرسید که در ملک است که مراد قصای دروغ بوده باشد
سی و یکم در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که در مسجد الحرام
 بول یا خالی بکشد او را انگشت سخت میزنند و اگر در کعبه بکشد او را
 از حرم بریدن می برند و گردن می زنند **سی و یکم** در حدیث معتبره از حضرت
 صادق علیه السلام ثقل است که بود خوار را تعزیر میکند اگر بار دیگر
 بکند باز تعزیر میکند اگر بار دیگر بکند او را می کشند **سی و یکم** در حدیث
 معتبره وارد شده است که کسی که گوشت حیوان مرده یا خون یا

بود شاد تازیانه ز دوش او را نگاه داشت و در روز دیگر پیت
 تازیانه زد و فسمه بود که این پیت تازیانه برای این بود که جرات
 کردی بر ایش میهن شراب در ماه مبارک رمضان **چهل و پنجم**
 روایت معتبری وارد شده است که هرگاه کافر ذمی مسلمانی
 خوش بگوید و نسبت دهد بر بنا او را است تازیانه برای خوش
 میزند و شتاد کم یک تازیانه برای حرم است اسلام
 میزند و سرش را می تراشند و در میان اهل خویش میگردانند
 تا دیگر آن خنجر کار می نهند **چهل و ششم** هرگاه کسی بگوید بگری که از
 خواهر یا عیالت یا خاله اش بهم رسیده باشد ای ولد ازنا
 او را قهز می کنند زیرا که ایشان این بخاج را می میسند
چهل و هفتم از حضرت جواد علیه السلام منقول است که دو کس را
 آوردند بنزد حضرت امیر المومنین علیه السلام که یکی بدگری گفته
 بود ای پسر دیوانه او در جواب گفته بود تو ای پسر دیوانه

پس امر کرد یکی را که دیگر را پیت تازیانه بزند و فسمه بود که بدن که
 هم خواهد زد پس تازیانه را بدگری داد و فسمه بود که تو هم پیت تازیانه بزن
 او را **چهل و هشتم** در چند روایت وارد شده است که حضرت امیر المومنین
 کسی را که جو سلا میگرد و قهز میسند یعنی نجوسی که خوش صبر کند شسته
 و اگر استیج می شود **چهل و نهم** از حضرت منقول است که اگر کسی بگوید لایاب
 لک یا ای ام لک باید که چیزی بقتل کند و این دشنامی بوده است
 میان عرب یعنی پاسبان و تراوه مادر باده **چهل و دهم** بسند صحیح منقول
 است که در زمان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روی بدگری گفت که من باده
 و قوت شدیم آن مرد او را بخت از حضرت آورد و گفت این هر خوش
 گفته است حضرت فرمود که خواب بنزد بید است اگر نخواهی بیا به اش را
 تازیانه بزن اما او را انگشت سخت در آورد و نه فرمود که دیگران را پس نماند
 و چنین چنان بر روی ایشان بگوید پس فرمود که او را انگشت ششی را بزند
چهل و یازدهم از حدیث معتبر منقول است که هرگاه زن شوهر داری زن نکند و حاضر شود

و بعد از وضع حل فرزند خود را بکشتد و او را صد تازیانه برای کشتن فرزند تیرته و بعد از
 آن سنگ را بشکند و اگر نه بترند داشته باشد و زنا کند و فرزند را بکشد و او را
 صد تازیانه بزند برای زنا و صد تازیانه برای کشتن فرزند **چهارم** در بعضی
 از روایات وارد شده است که هرگاه مردی زنا را بخواهد و معصوم شود که
 شوهر داشته است بر او صد تیرته و از زنا سنگ را بشکند و اگر آن مرد را
 بزنا محرمین و زنی که صاحب آرد تصدق میکند و صاحبی که بتریزی و چهارده
 شتال و در بعضی است و موافق مشهور صد و شصت بر تیریز هرگاه که او داشته باشد
 و تصدیر در شخص کرده باشد **پنجم** هرگاه آزادی و غلامی شریک شوند در
 کشتن آزادی و داری اختیار کشتن را از آنکه آدمی است و را تیریز میکند و
 پهلوی او را بکشد و تیریز و در روایتی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه علیه را بصره فرمود و اعلیٰ بی جاهل را و کتار باین مجلس را
 و علی بن حنفی را برای خطابن و مال و دین مردم **نواختن** که ضبط تیریز است
 نجوی که درین رساله شده و در کتب اهدی از علی بن سلف رضوان الله علیه

نش و بعد از کشتن آن را بکشد و او را صد تازیانه و بعضی را متفرق فکر کردند
ششم در بعضی است و در آن او صاحب است **هفتم** در بعضی
 حکایم صاحب است و در آن چهل و شصت **فصل از بیایند و شصت**
 بنا که او را بکشد و از غلامی که آن بکشد و است و بعضی بفرموده که و من
 یقتل مؤمنا شهیدا فجزاؤه وجهه خالدا فی النار و غضب الله
 علیه و بعضی که بکشد و بعضی را بعد از این چهل و شصت و بعضی در آن
 بود و حسب گفته بر او است که او را ده تازیانه و او را برای او صد عظیم را
 و در بعضی روایات وارد شده است که بر او صد تازیانه است که برای این او را
 بکشد و اگر غلام غلام را بکشد و او را ده تازیانه بکشد و او را ده تازیانه
 علی بن حنفی و از مشورت که او را چهل تازیانه بکشد و او را ده تازیانه بکشد
 و فرمود که بکن آن تازیانه که بکنم و بقیه قدرت است که اگر اهل اسلام
 ازین امر شریک شوند از خون مؤمنی خداوند را بکشد و اگر ازین امر بکشد
 هیچ از حضرت صاحب علیه السلام مشورت که هرگاه امانت کند بکشتن مؤمنی

و أعدله عذابا عظیما

پنجم گاه چون از محرابی خوشه در آید در میان دو نیمه او نوشته باشد که گاه است
 از رحمت خدا **فصل** بر سه مرتبه است عهد و شپه عهد و عهد اگر خدا اکتفا کند که حق
 عهد است که عهد کنین نام و قتل گشتن کسی را بفعلی که غایب گشته باشد و شپه
 و گشته باشد عهد گشتن نه داشته باشد و کاری که غایب گشته باشد و شپه عهد
 که عهد آن شخص داشته باشد اما عهد گشتن نه داشته باشد و شپه گشته باشد و شپه
 محلی را نکلی که نه داشته باشد و شپه برای توبه و او بر دهن گشتن و شپه است
 که عهد آن شخص مطلقا داشته باشد و بر او گزیده و گشته باشد مثل اگر کسی بگوید چه
 و به او می نهد و او را بگشاید یا پیش نهاد و بر روی کسی چشمه و او بر روی
نیمه اول و آن چند نوع است **اول** آنکه در سبزه باشد و آن عهد قسم است
 آنکه اگر عهد گشتن او داشته باشد و کاری که غایب گشته باشد است
 مثل اگر کسی که در شرف و خونی بر شکرش زده که بماند و شپه و عهدی است
 در این که این اقرار عهد است و در عهد قسم است **دوم** آنکه عهد گشتن نه داشته باشد
 اما عهدی که غایب گشته است مثل آنکه در چوب کسی نیز نه عهد گشتن نه دارد

یا آنکه او از عمارت رفیعی سبزه را از عهد گشتن نه دارد و در این قسم نیز
 خلافت نباشد که حکم عهد دارد **سیم** آنکه عهد گشتن نه دارد اما کارش غایب گشته
 نیست مثل آنکه سنگ را چکی انداخت بجهت گشتن و اتفاقا باعث گشتن او شده
 در این قسم خلافت آنکه گشته اند حکم عهد دارد و بعضی گفته اند داخل شپه عهد است
 که بعد ازین نه که خواهم **چهارم** آنکه عهد گشتن نه داشته باشد و فعلش نیز غایب
 گشته نباشد اما اتفاقا گشته شود مثل آنکه شتی بر کسی زد و او مرد و اگر اتفاقا
 این باشد عهد میدهند و بعضی این را نیز داخل عهد شپه نه **پنجم**
 اگر کسی نفس کسی را بکشد و در زمان قیام که غایب این گشته و نمی باشد
 و او پیر و مشهور است که اگر عهد گشتن داشته است عهد است و اگر شپه
 عهد و بعضی مطلقا عهد میدهند **ششم** آنکه کاری که غایب گشته باشد
 او پیر شود و آن چاره می پرد مثل آنکه چند چوب را از او گشته و نبوده
 و بسبب این چاره شده و آن چاره می پرد و اگر این ادخال عهد میدهند
 و بعضی احتمال شپه عهد دارد و آنکه اگر عهد گشتن او نه داشته باشد **هفتم**

آنکه کسی در آتش یا آب پندارد که قادر بر بریدن آمدن نباشد و ملک
نشد حکم عده دارد و اگر تواند بر بدن آمد و قفسه گشت یا نه گشت و در بدن نیاید
تاهاک شود در این صورت او را بعضی نمیکشند و خلافت که آیات
میدهد اگر گفته اند دیت لغزش نیست بلکه دیت جرات یا فنی که با دسیه
ناو قی کوفت در بر بدن آمدن بود و وارث سید و بعضی گفته اند است
لغزش سید و اگر معلوم نباشد که میترسند است پران آمدن نیاید
یا نمی تواند است قصص لازم می شود علی المشور **مشم** کسی که جراتی بر کسی نبرد
و جروح داد و آنکه تا پیر و جراتش قابل داد باشد مشهور است
است که او را بعضی میترسانند و چنین است حکم جراتی که کسی
نبرد و او را بکشد مثل کشت کسی یا کشت کسی را بر ابرو آنگاه جرات پیر
او را بکشد قصص لازم می شود و خواه آن جرات کشنده باشد و خواه
نباشد و خواه قهقش کشنده باشد و خواه نه و بعضی در صورتی
که قهقش کشنده باشد و جرات کشنده نباشد اشکال کرده اند

الافندی

قصد آنکه کسی را بکشد و خود نداند و موضع قصه را نداند
مشهور است که قصص بر جفا لازم می شود و دیت و بعضی احتمال دارد
قصص او را نداند و کسی خود را نداند یا موضع مرغی زیر غلغله
و بر شخصی عقده و دشمنی که در زیر است پیر و مشهور است که اگر آن قوی
کشنده باشد یا قهقش کشنده باشد بهشت بهشت هر چند آن فعل کشنده باشد
قصص لازم می شود و اگر قهقش کشنده باشد و آن فعل غلبه کشنده
نباشد بهشت بهشت و دیت بر او لازم می شود و اگر قهقش کشنده باشد
بهشت و نداند که او در آن موضع است حکم خدا دارد و دیت بر جفا
و بر هر قتی پیر آن شخصی که خود را انداخته اگر پیر و دشمنی بر او است و اگر آن
او را چندان از دهر دور از من است تفصیلی گفته اند که هر کس که بکشد یا از دهر
اگر او را کشد که من بکشد او را کشتن پیر که بگوید چنین امری که معنی
بر جفا است ثابت می آید باشد خلافت که با قرار آید
او را بعضی میکشند یعنی گفته اند بجز آوار او را بعضی میکشند

و شش دوی حد از کشت است که حق حقیق ندارد این قسم افرا بران
 مرتب میشود و او را بعضی نیکشند و بعضی بدشند و بعضی چنانکه
 بعضی گفته اند اگر کجاست بر او را کشتند و بعضی نیکشند است
 حکم خود دارد اگر کجاست در امیکشده می پرسند که کشتن و کشتن
 اگر کجاست کشتن و کشتن و کجاست کشتن و کجاست کشتن و کجاست
 محض دارد و است بر بقا است نفع و نفع است که او است کشتن
 شده خود می باشد نه خود این قسم است اول گفته اند هر دو معلوم است
 و نزد کسی پ آورد و او کجاست و او کجاست که نزد هر دو معلوم کرده
 و محض و کجاست و او است کجاست و او کجاست که نزد هر دو معلوم کرده
 و نزد است و اگر نه است که نزد هر دو معلوم کرده اند و او کجاست
 که او را بعضی نیکشند و بعضی بدشند و بعضی چنانکه کشتن کرده است
 معلوم می کنند و اگر کجاست کشتن کرده است و او کجاست که نزد هر دو معلوم کرده
 او را می کنند و او است کجاست که نزد هر دو معلوم کرده است

باز خود دارد و او کجاست
 و او کجاست که نزد هر دو معلوم کرده است

و وقت و بعضی از آن معلوم است و خود و کجاست و او کجاست
 بیت قابل شده اند و بعضی کجاست و بعضی کجاست و بعضی کجاست
 و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 چاه و کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 ثابت میشود و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 بر جرح است و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 انداخته بود و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 با آن جرح است و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 بنموده و آن و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 بکن و کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 نباشد و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست
 بهر دو و او کجاست و او کجاست و او کجاست و او کجاست

آنکه بگوید بهر یکش و اگر کشی و ترا میکشیم در این صورت مجرب است
 او را بکشند هر چند که کشند و اگر بکشند آنکه هر چند که بکشند
 آنچون با فن او کرده است او را در عرض نمیکشند و بعضی گفته اند
 او را بر عرض می توان کشید و بیا بر کشند هر چند که بکشند بعضی گفته اند
 دیت از دیکر نه و بعضی گفته اند دیت نیز ساق است و می کشند
 مشکلی است **قسم** آنکه کسی را از کمر کشد که خود را بکشند و کشند
 که اگر با هر دوی خیزد یا نه است که در آن وقت می کشند زیرا که میکشیم
 و در هیچ ضعیف است و اگر کسی بجز این یا نفع نیست و اگر چندی
 لازم نیست و اگر اگر افکار ده باشد و بعضی امر باشد و اگر او را
 اگر او کرده باشد که اگر در آن کشی من تر میکشیم در این وقت
 بعضی گفته اند اگر میکشند مطلقا و بعضی گفته اند نمی کشند مطلقا و
 گفته اند اگر قیاس شد بدید تر تندی کرده است او را نمی کشند
 مثل آنکه گوید این کار در این شکم خود بزن و اگر تر نشد من بر شکم

تو بزنم و اگر کشد بدید تر شد بدید کند مثل آنکه گوید این کار در این شکم
 خود بزن و الا تو را بمقتضی ریزه ریزه میکشیم در صورت اگر
 بعمل نیاید و اگر را می کشند و این مسئله نیز در غایت اشک است
قسم ششم آنکه دو کاه کاه ای بپزند که فغان شخص مدانی را
 کشد و در آن شکم کشد این نیز حاکم باید و طلب قصاص کند
 و بیکم حاکم او را بکشد و بعد از آن معلوم شود که کاه ای دروغ
 داده اند قصاص نفی بگوید این سیکر دارد و در آن دانه که ایشان
 دروغ میکنند و قصاص کند قصاص نفی بوار است **قسم هفتم**
 اگر دو کس بر او جرحت زنند و هر دو را بکشند و او را بکشند هر دو
 قاتلند و حکمش که اگر خواهد شد آنکه اگر یکی تسلیم شود و صلیح
 آید و دیگری را بکشند او را بکشند آنکه جرح او را بکشند
 قصاص جرحت یا دیت جرحت را از دیکر نه و او را نمیکشند
 و آنکه جرح او را بکشند یا دیت کرده است می تواند کشد تا خلافت

که دیت جرات اول را با و می دهند و او را می کشند یا می بندند
نوع پنجم هرگاه بگین چنانچه جرات بر کسی نبرد و سرایت کنند
 و او میزد اگر مر جیب دیت باشند خدای نیت در آنکه دیت
 نفس امید و دیت جرات خاص قطع می شود و اگر مر جیب خاص
 باشند در آن سه قول است **اول** آنکه قصاص جرات را
 می کنند و آخر او را می کشند مثل آنکه دستش را و گوشش را پیش
 بریده و او را بید یا بعد از آن او را کشتن یا اعضای او را
 قطع می کنند و بعد از آن او را می کشند **دویم** آنکه ضعیف تر
 در قوت داخل می شود و قصاصهای خاص قطع می شود و او را کردن
 میزند **سیم** آنکه اگر همه یک ضربت شده است قصاص بر
 طرف می شود مثل آنکه یک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها
 و پایش را قطع کرد و در همین که دیش را می زنند و این
 قطع می شود و اگر بگین فعل که در همه را بعل می آید

مثل آنکه اول چشمهایش را که بعد از آن گوشهایش را برید پس زدن
 برید پس دستها و پایش را برید و ارش نیز چنین میکنند و اگر نزد
 که دیش را می زنند و این قول اشهر و اقوی است **فصل سیم در پناحکام**
اشترک جنایات و در آن چند مقصود است **اول** هرگاه چند نفر
 یک شخص را بکشند خواه همه را و چه برینند که معلوم باشد که هر چه
 دخل در کشتن داشته یا همه او را می زنند و از نام بریرانه از نیکو بدریا
 اند از نیکو بدریا یا در کلوش می کنند و همه بکشند تا بعد قصاص به
 تعلقی یکدیگر و اما اگر یکی کشتش را برید و باقی برادر خنجر زدند
 تا مر و بر آنکه کشتش بریده همان قصاص کشتش است و بر آنها قصاص
 نفس و ارش که ولی خواست اگر دیت راضی شود از همه یک است
 یکدیگر و اگر ده کشته باشند از هر یک ده یک دیت میگیرد و اگر
 خواه قصاص کند می تواند همه را بکشد اما دیت زیاده از یک نفر
 یک کس را همه در نه قاتلها می باید بدمش مثل آنکه کس بکشند دیت

می باید بد و آن نه دست میان ورثه و فقر بالسه قسمت می شود و او
 هر یک ده یک مجموع را می برد و اگر یک کس را یک شانه ده یک و
 بورنه انگه شت می دهد و از آن قاتل زنده می گیرد و از هر یک یک
 یک او را و نقصان دارد و می شود و اگر دو کس را یک شانه ده یک
 از دواش و دو مقول نه ده یک می دهد و داشت فقر که بخشید
 ده یک می گیرد و یک دیت تمام را می گیرد و او را پنج فقر را یک شانه
 است از خود می دهد و نیم دیت را از زنده می گیرد و همچنین اگر چند
 فقر دست بر روی کار می گذارد و همه زود کنند و دست کسی را جدا
 کند اگر دست یک نفر از همه یک دیت می گیرد که نصف دیت آدمی باشد
 و اگر چهار دست همه را می برد و زنده بر دیت یک دیت را می دهد و
 بایشان و اگر دست یکی را می برد و نصف دیت را از آن می گیرد
 و با او می دهد مثل آنکه سه کس دست او را برینند و او دست یک کس را
 می برد و دو شانه دیت دست می گیرد و از یک سه او خری می برد و اگر دست

دست هر یک یک شانه
 دست را می دهد و از او تمام دیت را می گیرد



دو نارا هر یک دیت دست از خود می دهد و هر کاه و زدن از
 مسلمان در کشتن یک نفر و شریک شود می تواند بر دو را یک شانه و خری
 ندهد برای آنکه دست زن نصف دیت مراد است و اگر زنده از زنده
 می برد و یک شانه می شنود می تواند بر یک شانه و دقت است
 بر دو و همچنین اگر چند کس را یک شانه ده یک می دهد و از هر یک یک شانه
 همه را می تواند یک شانه و دقت می شود دیت مراد است و هر
 از او حساب می کند اگر قیمت باهیت مجموع زنده از دست مراد
 از او باشد زنده را می دهد و هر کاه خرمی و زنده شریک شود
 در کشتن مرده ای اگر دست یک نفر دواش هر یک نصف دیت را
 می دهد و اگر مرده را یک شانه دواش نصف دیت می دهد و مرده را
 که نصف دیت را می برد و زنده را می دهد و او را زدن خری می دهد و
 بعضی گفته اند که شانه را می برد و زنده را می دهد و او را زدن خری می دهد و
 و اگر مرده را یک شانه دواش نصف دیت مرده را می برد و زنده را می دهد و

یا کمتر باشد بخری باقی نماندند و اگر زیاد باشد زیاد در امید
 تا نصف است آزاد و از زن نصف است **امی** که در **فصل چهارم در بیان**
شرایط قصاص است و در آن پنج شرط است **اول** مساوی بودن
 در آزادی یا نبوده که در آن چند قصه است **اول** در قتل عمد
 آزاد و بعضی مرد آزاد می کشند و بعضی زن آزاد می کشند تا بفرقی
 که در زن نصف است و بعد از آن مرد و زن آزاد و بعضی زن آزاد
 می کشند و بعضی مرد آزاد می کشند و مشهور است که بکشتن زن
 بعضی مرد تفاوت نیست را می گیرند و در روایتی وارد شده است
 که تفاوت را می گیرند از مال زن یعنی نصف است مرد و کسی از عدا که می کشد
 باین قابل شده است **دویم** در دیت احضار و در زن مساویند
 تا بکشت دیت کل برسد چون دیت عضو بکشد رسیدن باین
 دیت حضور زن نصف است حضور و می شود مثل آنکه مردی اگر می کشد
 زن را برده و شتر می دهد و اگر دو انگشت زن را بر دیت شتر می دهد

و اگر زن

و اگر است انگشت زن را بر دیت شتر می دهد و اگر چهار انگشت زن را بر دیت
 شتر می دهد و اگر شش انگشت زن را بر دیت شتر می دهد و اگر دیت شتر
 است شتر است و دیت شتر غلام را بعضی غلام و دیت زن را بعضی زن می کشند
 و همچنین که زن را بعضی غلام و غلام را بعضی زن می کشند اگر قیمت
 قتل مساوی قیمت قتل است یا کمتر باشد و اگر قیمت قتل زیاد باشد
 بعضی کشته قصاص کردن شرط است بلکه تفاوت نیست را می گیرند
 به انداختن یا قصاص یا آقا می قتل است اگر قصاص کند جایز است
 بخوری که کشته شده و اگر دیت طلب کند تعلق بگیرد و بعد از غلام اگر
 قیمت غلام قتل و متعلق مساوی باشد آقا می قتل می تواند و اگر باین
 بکشد و اگر آقا می قتل غلام متعلق را به و اگر کشته و دیت شتر می دهد
 و بدون رضای آقا می قتل است کلام دارد و اگر قیمت قتل زیاد باشد
 نقد قیمت متعلق آقا می آید پسند که متوجه است مثل آنکه متعلق قیمتش
 بچهارم باشد و دیت قیمتش ده و آن باشد نصف قتل را پسند که می کشد

داریم هفتم هرگاه آزادی و دست راست و اندام او را غنیمت برآید
اول دست راست را بپوشانیم و برای دوم دست چپ را می بزنند و اگر
دست راست کس را بر دانه کشته اند برای سیم پای راست را می بزنند و اگر
چهارم را بر دپای چپ را می بزنند و بعضی از علما گفته اند در هر یک سیم
دست می گیرند و پایش را بر عرض دست می بزنند و در هر یک پنج و نه بار
میت که دست می گیرند هشتاد و اگر غلامی ده و اندام او را بر توبی بکشند که بعد از
و بگری بعضی گفته اند مطلقا تعلق در نه اندام او را و مشهور است که اگر در
اول بر این بکشد که بکشد و بعد از آن دویم را بکشد و بعد از آن
دویم را بکشد و اگر در نه اول را بکشد و بعد از آن چهارم را بکشد و بعد از آن
اگر در نه اول را بکشد و بعد از آن چهارم را بکشد و بعد از آن
نست را بکشد و بعد از آن چهارم را بکشد و بعد از آن
او را بکشد و بعد از آن چهارم را بکشد و بعد از آن
آنها در هر یک باید و اگر یکی از این جنینها بکشد و او را در نه نصف

ن

نصف قیمت باید داد و اگر جراحت و جانی باشد که در آزاد
دستی وارد شده باشد در بنده ملاحظه میکنند که اگر این عیب را
نه داشته باشد قیمتش چند است و با این عیب قیمتش چند است
آن تفاوت از جنایت است در اینجی آزاد را قیاس میکنند
میکند یعنی فرض میکنند که این آزاد اگر بنده بود چند می ارزند
و با این جنایت چند قیمتش کم میشود آن نسبت را ابدیت ملاحظه
میکند و میگیرند مثل آنکه اگر بنده بود و سبب این جنایت نصف
قیمتش را نصف قیمت آزاد را می گیرند و **دوم** هرگاه آزادی
بنده جانی کند که مساوی تمام قیمت او باشد مثل آنکه او را
باید و پای او را بکشد و او را بر د که هر یک از اینها در آزاد مساوی
تمام قیمت است و در بنده مساوی تمام قیمت در بنده است
آنچه خیر است بیان آنکه غلام را بر د و تمام قیمت بکشد یا غلام را
نکند اگر در دپای بکشد و بعضی گفته اند که اگر اول غلام را غضب کند

و آخر چنین کاری بکنند در صورت آقا هم غلام را یک دو سه
 قیمتش را در هر دو صورت اگر جنایت است و قیمت باشد
 غلام را نگاه میدارد و اگر جنایت یا یک دو سه مثل آنکه یکیت غذا
 بر دو غلام از اوقات و نصف قیمت یا یک دو اگر جنایت است و عجب
 قیمت را او کس بکنند مثل آنکه یکیت شش را یک کس برید و دیگری
 دست دیگرش برید اگر گفته اند آقا غلام را نگاه میدارد و از هر
 یک نصف قیمت یک یک دو بعضی گفته اند غلام را هر دو سه بدو از
 هر یک نصف قیمت یک یک **در شرط دوم** در قصاص آنست که قاتل و
 مقتول در دین مساوی باشند و در این باب چنانچه مطلب است
اول آنکه مسلمان از اجوف کافر نمی کشند خواه کافر خریه و یا در امان
 مسلمان باشد یا خریه باشد و اگر خریه ده را یک باشد که از هر دو
 یا بر میان یا بر آن باشد حاکم شرع او را تفریر میکند و دیت
 دمی میدهد چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله و اگر عادت کرده

بیش

باشد یک شش ایشان و اگر گشت میان علی اختلاف
 بعضی گفته اند که او را می کشند بخصم و بعد از آنکه دارست کافر نشاند
 دیت مسلمان و دمی را او را دیت مسلمان سبب بود و بعضی گفته اند
 که امام او را یک یکیت کرد و در زمین میکند و بقصاص و تفاوت دیت
 نمیکنند و بعضی گفته اند مطلقا او را نمی کشند بلکه تفریر میکند و دیت
 دمی را می کشند و مرد دمی را اجوف بر دمی و زن دتیر میکند
 و اگر مقتول زن باشد نصف دیت دمی را او را زن بریدند
 بورنه قاتل و زن دتیر را اجوف بر دمی و زن دتیر میکند و اگر
 اجوف بر دتیر خریه و زن دتیر چنانچه در مسلمان که دیت
دوم اگر کافر دمی مسلمان را بکشد عذاب شدت است که او را
 و دیش را بورنه مقتول میدهد اگر خواسته او را می کشند و جنایت
 امام و اگر خواسته نباشد که یک یکیت و فرزندان یا تابع او را نیز نمیکند
 یک یکیت و بعضی گفته اند فرزندان او را بکشند که نمی توان گرفت و خلا

از وقت جنّت و بعضی گفته اند اگر او را ببندید بکمر نه مالش از ایشان
 خواهد بود و اگر او را بکشید مالش را نمیگیرند و عدل اول بر او است
 معتبر که درین باب دارد شده است آنست که او را
 و مالش را ببرد مقتول میسند اگر خواهند او را میکشند و اگر
 خواهند بنده خود میگردانند و فرزندان در حدیث ذکر شده و اگر
 بعد از کشتن مسلمان مسلمان شود او را ایستادن کشت و اسلام
 مانع قتل او نمی شود یا او را می کشند یا دیت از او میگیرند و متغیر
 احوال و اولاد او میشود و او را ببندید که نمیتوان گرفت و اگر
 بعد از آنکه او را ببندید که کشته مسلمان شود بنده که او بر حرّات
 نمیتواند اینها همه در صورتیست که مسلمان را بعد از کشته باشد و اگر
 بجا کشته باشد شیخ طوسی رحمه الله گفته است که اگر مال دارد و دیت
 از حدیث مانع بگیری که اگر مال ندارد او هم عید اسلام دیت را
 از بیت المال میدهد و نیز اگر ایشان بزرگوارند که ان الله

و نیز به نام میدهد و شیخ مفید رضی الله عنه گفته است که در خطابت
 از عتله و میگیرند و ابن اریس گفته است دیت را مطلقا امام
 عید السلام میدهد و احوال داشته باشد و خوانده **مؤلف گوید**
 که در شب عید ظاهر آنست که دیت را از مال ذمی بگیرند **سیم**
 اگر کافری کافر دیگر را بکشد و مسلمان شود او را بغض نمیکشند و اگر
 کشته شده از اهل ذمه باشد دیت او را بغض نمیکشند **چهارم**
 اگر ولد از نام مسلمان حلال زاده کشته شود آنست
 که اگر پیش از نایع شدن ولد از نام باشد او را بغض نمیکشند
 و ظاهر کلام ایشان آنست که دیت محمّد دارد و اگر بعد از نایع ولد از نام
 و اظهر اسلام او را بکشد مشهور آنست که او را بغض نمیکشند
 و بعضی گفته اند حکم کافر دارد و مسلمان زاده را بغض و نمیکشند **پنجم**
 اگر کافر ذمی مسلمان را بکشد و بنده باشد او را بغض نمیکشند
 و اگر مسلمان را بکشد قصاص نمیکشند اجماعاً و در دیت خلا

و اگر کافر ذمی را بکشد و بنده باشد او را بغض نمیکشند

که آیا اورا بغض می کشند یا نه و مسئله اش کمال دارد **ششم** اگر کسی را
 که قصاص بر او واجب شده باشد غیره و ارث مقتول بدون اذن
 او بکشد مشهور است که اورا بغض می توان کشت و اگر کسی بر او
 قتل واجب شده باشد برب زنا یا لواط و غیره ملامت یا حاکم شرع او را
 بکشد نه مشروع کرده است **آورد قصاص و دیت میت** **ششم**
در قصص نه که قاتل مقتول باشد و در آن چیه سلب است **اول** اگر شخصی
 فرزند خود را بکشد پدر را بغض می کشند نه زن می کشند هر چند بجهت
 بکشد واجب است که اگر عمد گشته باشد قتل عمد بهر دیت است
 و در نه بدو حکم شرع او را از او می گیرند و اگر بجهت گشته باشد قتل خطا
 و دیت بهر دو گفته اند اجداد پدری را نیز بغض فرزند نمی کشند و فرزند
 میان آنکه مقتول بر پدر باشد یا با خود فرزند را بغض پدر می کشند و
 مادر بغض فرزند و فرزند را بغض مادر می کشند و اجداد و جدات
 مادر و جدات پدری را بغض فرزند زاده و فرزند زاده را بغض

ایشان می کشند و سایر خویش را بغض می کشند **دوم** هرگاه پدر
 کسی زن خود را که همه مادران فرزند باشد بکشد آیا فرزند مقتول
 مادر از پدر می کشند که خلافت مشهور میان علمای است که نمی تواند
 که دیت می تواند گرفت و بعضی گفته اند قصاص مستحب است که **سیم**
 هرگاه دو فرزند به سعادت بوده باشند یکی مادر را بکشد و دیگری
 پدر را فرزند می که مادر را کشته است می تواند پدرش را
 بکشد و پدرش نیز مادرش را می تواند کشت و اگر زن زنی میان
 ایشان که هر یک خواهره پیشتر کشیده حاکم شرع خود می زند
 یا سم هر یک که بدون آید دیگر را می کشد بعد از آن در نه فرزند
 مقتول او را می کشند **شهر چهارم در قصص نه که قاتل کامل العقل باشد**
 و در آن چیه سلب است **اول** اگر دیوانه عقلی یا دیوانه را
 بکشد او را بغض نمی کشند بلکه دیت از قاتل او می گیرند و اگر
 در حالت عقل گشته و بعد از آن دیوانه شود او را می کشند **دوم**

اگر طفل نابالغی کسی را بکشد خواه مقتول بالغ باشد و خواه کودک و اگر طفل
 بعضی نمیکشد بلکه دیت را از غایت او بگیرد و بعضی گفته اند اگر طفل
 ده سال تمام باشد و او را قصاص میکنند و بعضی گفته اند اگر قاتلش
 پنج شنبه باشد و او را قصاص میکنند و این دو قول میان متاخرین متروک است
سیتم اگر بالغی طفل نابالغی را بکشد مشهور میان علمائست که او را
 بعضی سترانگشت و ابوالفتح رحمه الله قائل شده است که او را
 نمیکشند و دیت از وی بگیرند **چهارم** اگر گاه عاقلی دیوانه را بکشد
 اگر دیوانه قصه او کرده و او از خود دفع کرده و دیوانه کشته شده و خوش
 در است نه قصاص لازم می شود و دیت در وایت معتبری دارد شده است
 که در این صورت دیت را از قیمت المال میدهند و اگر بی سبب او را
 کشته اند اگر بعد کشته پیشه بعد او را نمی کشند و دیت از مال
 او بگیرند و اگر بجهل کشته است دیت بر جافه است **پنجم**
 اگر کسی که عقلش زایل شده و باشد کسی را بکشد بخوبی که اگر است

فی بواسطه قصاص باشد و خلاف آن گفته اند که قصاص ستر است و چون کرد
 و بعضی گفته اند و دیت بگیرند و اگر کسی مبتدیان مسکری خورده باشد
 و متهم باشد و دیت بگیرند و باید که با حجت مهری او باشد و باشد
 با و او باشد و باید از خورده باشد یا بجز شراب و بگویش
 و بخیه باشد و معاصرین چون علاء الدین است که قصاص سجده مشتمل
 اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قصاص نیست و دیت در وایت
 است و بعضی گفته اند و دیت بر قاتل است و هفتم مشهور میان
 متاخرین علمائست که اگر حکم نبی دارد و در قتل عمد و خطا و جسی از عیال
 قتل شده و آنکه عمد کویر ختم خطا دارد و در بعضی روایات دارد
 شده است که دیت را از غایت او بگیرند و اگر سال و اگر سال
 نداشته باشد و دیت از مال او بگیرند و اگر سال و در وایت
 و اگر دارد و کشته است که از مال او بگیرند و اگر داشته باشد
 اعم علیه السلام به بعضی از مال شرط پنجم در قصاص نیست

که نفس گیش خلق قتل بر او واجب شده باشد پس اگر
مسئله از توتی را بکشد یا زاندر اگر زنا می او ثابت شده باشد
و ستم قتل شده باشد در عوض از او نیکو شده و همچنین قصاص نمی باشد
برای کسی که قصاص بر او لازم شده و در جراحاتی و او را اعدام کنند
و لب ~~در~~ مثل آنکه دست کسی را بریده دست او را عوض بریده
و هر چند کسی که زخم قتل شده تا او زنده بماند و یا عید آن بر
آورند و او در این قصاص منسب شده فصل پنجم در بیان بطلانی
قتل ~~و آنچه قتل با و در آن وقت قصاص است مقصد آن در بیان می~~
و کیفیت دعوی است شرعاً است در دعوی که بالغ و عاقل و رشید باشد
در وقت دعوی و آنکه دعوی بر کسی کند که صد و در فعل از او می کند
پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم باشد که در وقت گذشته شده و محمل
در آن محمل بوده و دعوی او را نمی شنوند و همچنین اگر دعوی کند اجتماع
جمعی را بر قتل یک نفر که اجتماع ایشان بر آن ممکن نباشد

کلام

می شنوند مثل آنکه گوید که جمیع اهل شیخ جمع شده و او را کشته اند
است که می شنوند و بعضی شرطیه است که می باید دعوی
منحل و محرز باشد پس اگر دعوی کند که یک نام فاش نمی باشد
و نمیدانم بعد کشته است یا شبیه عمد یا بخل نمی شنوند و دعوی
او را و بعضی گفته اند می شنوند و در دست میگرد و اگر چنین ثابت شود
و اگر گوید که یک نام که او بعد کشته است اما نمیدانم ترکیبی داشت
یا نه بعضی گفته اند نمی شنوند و بعضی گفته اند بعد از ثبوت امر بعد می کنند
بر قتل مداری از دیت و همچنین خلاف در آنکه اگر دعوی کند
که یکی ازین دو نفر مدبر مرگ کشته اند یا یکی ازین ده نفر کشته اند
بعضی گفته اند دعوی ایشان باطل است و بعضی گفته اند می شنوند و می
تواند هر یک را قتل داد و اگر گوید که یک نفر را که که همان نیز چنین محمل که
پسند می شنوند برای آنکه ثبوت نزد او ثابت می شود
هر یک و اگر بر کرد و در دست و دعوی یکی مخصوص بکند قتل خود را

و اگر از این دعوی بر او بگوید که قتل کشته شده و او را کشته اند

و آنچه قتل با و در آن وقت قصاص است مقصد آن در بیان می

شرط دیگر آنست که دعوی او شتم بر شاخص نباشد مثل آنکه اول
 دعوی کند که زید بجهایه پدر مرا کشته است پس دعوی کند که عمرو
 بجهایه او را کشته است یا بازیه شریک بوده است مشهور است
 که دعوی اول و دوم هیچیک را نمی شنوند و بعضی گفته اند اگر دوم تصدیق
 او کند و بگوید من کشته ام می شنوند و اگر اول تصدیق کند و او را بر کرده
 به دعوی اول بعضی گفته اند می شنوند و اگر هر دو اقرار کنند بعضی گفته اند
 هر یک را که ادعیه تی کند بر او لازم میشود و بعضی احتمال داده اند
 که قصاص از هر دو مستحق شود و بر هر یک نصف میت لازم شود
 اگر دعوی عمده کند و بعد از آن برگردد و بگوید شبهه بود یا خطا
 بود مشهور است که منجوع است و بایه اثبات کند **مقصود دوم در آنجا**
قتل بان ثابت میشود و آنکه هر جهت **اول** اقرار
 قاتل یا کشته شده است او را اکثر علماء را اعتقاد است که بیکرتبه
 اقرار کافیت و بعضی گفته اند به درج سه ثابت میشود و شرط است

که او را کشته

که او را کشته و یا باطل و عاقل و مختار و آزاد باشد پس اگر اقل
 یا بالغ یا عاقل یا مختار نباشد اعتبار ندارد و اگر کسی بگوید که من او را
 کشته اعتبار ندارد و اگر حبس شده و او را کشته اعتبار ندارد و چون حق
 به و تعلقی ندارد و اگر اقرار تصدیق کند و ثابت میشود و اگر اقرار کند
 بخیر می که هر چه قصاص است در حق بنده است اعتبار ندارد و اگر اقرار کند
 یا بر می که هر چه بیت باشد می شنوند هر چند بنده او را کشته
 و تعلقی مسکین و بر قریبند و موافق مشهور و اگر تصدیق کند و اقرار
 کند یکی که قصص بسیار بهر سبب است که زنده از اسم الهی باشد
 و حاکم شرع او را منع کرده باشد در تصرف در اسم الهی اگر اقرار
 بقصاص کند ثابت میشود و اگر اقرار کند به هر چه بیت اگر گفته
 ثابت میشود اما در قصص همان در مفلس شریک نیست و بلکه بعد از ادای
 قصص اگر او را بهیم رسد نمیدهد و اگر یکی اقرار کند که من در البیستم
 و دیگری اقرار کند که من او را بختاکشتم و اوست مجتهد است بین

کشته است که شخص دیگر را زنده کرده و اگر کشته شد ثابت داده حق تعالی
 نفرماید و من احياها فکأنما احيى الناس من هر که زنده کرده و آنرا زنده کرده
 پس حیات کرده زنده کرده سیده است هر مردی را دوست از مرد و یا
 برداشت و دوست محلول را از دست الملل باید چون چهرت امیر علیه السلام
 عرض کرد که تو صریح حکم کنی که دوست را از دست الملل داد
 که دوست و خلافت نیست در آنکه به و گواه عدل و تقصیر ثابت
 میشود و بعضی گفته اند که گواهی بکند و او زن عدل نیز ثابت میشود و عدل
 و جمعی از علما گفته اند که بشهادت ایشان قصص ثابت نمیشود و آنست
 لازم میشود و هر چند بر عهد شهادت داده باشند اما فعلی که موجب
 دیت باشد مثل قتل شب عید یا خطا یا بر احتیاط که در آنجا قصاص نمی
 باشد و دیت میباشد مانند شکستن شجران یا بر احتیاط که بانه زن
 رسیده باشد اینها بیکر و دو زن دیکر مرد عدل و قسم
 ثابت میشود و نیز میشود و در شهادت بشود شرط است که میگوید شهادت

دهند مثل آنکه بگویند شش بر او زد و بهمان زن مرد یا آنکه گفته رزد
 او را که بآن زن مرد یا آنکه بسبب آن چهارم و بهمان بیماری
 مرد و اگر درین صورت قاتل گوید که راست میگویی که چهارم شد
 اما بآن بیماری نزد بسبب دیگر مرد بعضی گفته اند قول از مسیح است
 با قسم و ایضا شرط است که گواهی که امان بایکدی بگویند و بیست
 پس اگر یک گواه گوید که او را در اول روز کشت و دیگری گوید در آخر
 روز یا یکی گوید که در خانه کشت و دیگری گوید که در بازار کشت یا
 یکی گوید که بخیج کشت و دیگری گوید که بسمی کشت ثابت نمیشود و عدل
 که در صورت آمارت ثابت میشود برای مقتسمه بانه و اگر یکی
 شهادت دهد که دیدم که او را کشت و دیگری گوید که از او اقرار شنیدم
 که او را کشته ثابت نمیشود کشتن آمارت متحقق نمیشود اگر یکی گوید
 که اقرار کرد که او را کشته ام و دیگری گوید که اقرار کرد که او را کشته ام
 اما تصحیح بعد از اصل کشتن ثابت نمیشود و در نوع کشتن قول قتل مسیح است

و اگر یکی گوید که او را عده داشت و دیگری گوید او را کشت و بر عده نهاد
 نه در شهر است که قتل ثابت نباشد و اما کشت متحقق شود و در این
باب چند مسئله اول اگر دو کس بر دو کس گواهی دادند که فلان شخص را
 کشته اند پس آن دو کس بر گواهی آن شهادت دادند که گواهی او را
 کشته اند اگر در وقت مقتول تصدیق دو گواه اول کرد و خاص بر دور
 ثابت می شود و اگر تصدیق دور دور کرد و خاص از همه بر طرف
 می شود **دوم** اگر دو گواه یکی گواهی دهند بر شخصی که مقتول را کشته است
 و دو گواه دیگر گواهی دهند بر دیگری که او کشته است در این مسئله
 خلاف بعضی گفته اند هیچیک را نمی گشتند و از هر یک نصف
 دیت می گیرند اگر گواهی بعد باشد به عده دهند و اگر بر خط گواهی دهند
 از عادت هر یک نصف دیت می گیرند و بعضی گفته اند و ارث میراث
 تصدیق هر یک از گواهی که میکنند و اگر گواهی برای او داده اند می گشتند
 و در مسئله اول دیگر نیز قتل و قتل شک است **سوم** هرگاه دو گواه

قال الله

شهادت دهند بر مردی که شخصی کشته است پس مرد دیگری چایید و گوید
 من کشته ام و او را این مرد می گوید که گواهی او را داده اند پس شهادت
 در این صورت شهرت بین قتل است که و ارث می تواند بخش
 آن یکی را که بر او گواهی داد و داده اند و اگر کرده است نصف دیت
 می دهد و ارث آن شخص که او را قتل می کنند و می گشتند که او را کشته
 که او را کرده است و چیزی بود ارث او می دهند و برای آنکه او را کرده است
 که من کشته شدم و او را می گوید و ارث مقتول بر دور است و اما باید
 نصف دیت به هر دو ارث آنکه گواه بر او گواهی داد و دیت دیگری
 بود ارث آنکه او را کرده است و اگر دیت را می تواند از هر یک نصف
 دیت می گیرند و این منتهی بر ادب است که در این باب و در وقت
 و بعضی قائل شده اند که غیر ثابت و ارث میان قتل هر یک که گواهی
 چهارم از آنکه قتل با ثبات می شود و قتل است یعنی قتل چایید که
 در قتل خون گواهی و ثبات کشته خون در او قتل برانی است

در خون سلیمان و عدم هبات فقه بر قتل ایشان در خون
قسم را بر مدعی قسم دارد و اگر در مدعی علیه خلاف قسم
احوال که اول قسم شود مدعی علیه میگوید اگر او نباشد و اگر او را کند
مدعی قسم بخیزد و بعضی گفته اند که اگر رد کنند و کمال از قسم کند باز به
می شود اقامت از دعوی است که لوث باشد یعنی قریه باشد
که افاضه و غل بکنند بر صدق قول مدعی که اگر لوث نباشد بر دشمن
دعوی است قسم شود مدعی علیه میگوید یک قسم دعوی از دست می رود
و اگر قسم را رد کند مدعی قسم بخیزد و مثل بار دعوی و در این
مقام چنانچه بحث است بحث اول در تحقیق و آن چنانچه مذکور شد است
که عقیده غل باشد بر آنچه مدعی دعوی میکند مثل آنکه یکت که او عادل
که ادبی بود که او کشته است یا جمعی از فساد یا کفر یا زانی یا اطفال
که ادبی و ستم که از کفر ایشان غل قوی بهم رسد که او کشته است
یا به پند که او تازه کشته شده و کسی حربه خون آلودی در خون زد و یک

سید

استاد و نیز یک او بگزید و کشته در خانه حبس یافت نه بیا که از قریه
قدیم است قریه کوچکی محسوس یافت شود و میان ایشان دشمنی ظاهری بود
به شد در قتل ایشان لوث خواهد بود بنا بر شش هر که اگر او را شت خون دعوی قتل کند
برایشان یا بر بعضی از ایشان قسم یا بسته اند که برای اثبات دعوی خود بگویند
آرد و بر پند که مدعی حربه حرکت میدهد و بجا نرسد باید و چون نزدیک پند
کشته را بپندایان بوجوب لوث است یا که یک عادل یا دو عادل شهادت بدهند
که یکی ازین دشمنان او را کشته در قتل هر یک شهادت می دهد که اگر او را شت کی تعیین
که قسم بسته اند یا که در چنین اگر حقی بر پند شده و نه کشته شده در میان افشا و پند
در وقت محامد لوث در قتل هر یک ثابت است و اگر کشته را در میان و قریه
پند بهر یک که از دیگر است لوث ثابت است بنا بر تحقیق است و اگر کشته شد
سادی باشد ثابت بهر دو لوث ثابت است آنرا طر عداوت ظاهری که میان او
و ایشان بوده باشد و اگر متغول پیش از مدعی بگویند که در این زمان مرا ضربه زد و لوث
نیست باز مشهور و بعضی گفته اند لوث است و مشهور است که در لوث شرطیت که نه

جراحی بود بهشت زیرا که ممکن است گشتن بر نفس نفس نایزدان خصیه و امثال اینها
 بود بهشت و اگر گشته را در خانه پدید آورد در آن جنانه غلامی بود بهشت
 است نسبت به خدمت ثابت می شود و آن غلام مقبول بهشت یا غلام دیگری
 و در آن باقی است بر عهدیت و آن غلام را بکشید یا بکنید اگر غلام دیگری
 بهشت و اگر مقبول بهشت نیز فایده در بعضی از امور ظاهر می شود و اگر گشتن نسبت
 به خدمت ثابت شود یکی از این ثابت کند که در وقت گشتن شدن و در آن خانه
 بزرگ است از اوست قصه می شود و اگر ثابت شود که در تقسیم از وضع می شود **بجای دوم**
در حدوق است و حدوق بهشت در آنکه در دعای قتل چه بجهت قتل است و در
 شش بهشت و خلافت بعضی گفته اند در اختیار خوب و قسم است بعضی گفته اند
 بهشت پنج قسم است دین فلک بیل و قیر است و اول را احوط دانسته اند
وقت از پنج بخش در گشتن بهشت و در جرات اخذ تیری بهشت مثل آنکه
 دست کسی را بریده اند و اگر نسبت به کسی حاصل است و اگر اینست و در حدوق جوی
 میکند و اگر گشتن بر او ثابت شده و بقیه متبوعان ثابت کرده اند در حدوق قسم در آنجا

غلام

افلاک

نیز خلافت بعضی گفته اند در حدوق که دیت او برابر دیت آدمی بهشت و عکس بهشت
 مثل است که مطلقا پنج و قسم است بنابرین فل و بنا بر قول دیگر در حدوق است
 و در شش بهشت و خلافت پنج و پنج و اگر گشتن بهشت یا نسبت کم می شود پس اگر غصه می
 دعوی کند که عهد ابریه و دیت او مثل دیت آدمی بهشت مثل آنکه زبان او را
 بریده و پنهانی او را با هر دو دست او را بریده و به پنج و قسم ثابت می شود و اگر دعوی میکند
 که یک دست او را بریده و یک چشم او را اگر کرده که دیتش نصف دیت آدمی است
 بهشت پنج قسم خواهد بود و اگر مطلقا گفته اند که در احضار اگر مثل است آدمی بهشت
 مطلقا شش قسم است و هر چه کمتر بهشت بهین نسبت کم می شود و چنانچه اگر یک دست را
 بریده بهشت سه قسم خواهد بود و این فل اقصی است **بجای ششم در بیان کیفیت**
وقت و عکس است که هرگاه درین بهشت بهشت در خصوص شش دعوی کند که در آن
 که خدا شخص موات مرا گشته است و من علم دارم باین و قسم یا میگویم باین
 از جانشان و پسند خود بعد وقت جمع میکند و هر یک قسم یا میگوید که خدا شخص
 فلان متحمل را بکشته است و اگر عهد دعوی کنند چنانچه کسی باینه خواهد داشت

خون باشند و داخل مدعیان باشند و خواهان باشند و اگر چنانچه نباشند
 باشند و بعضی قبل از تقسیم قسم برابر ایشان میگیرند تا چنانچه تمام شود
 مثل آنکه اگر پست پنج نفر باشند هر یک دو قسم باید میکنند و اگر ده نفر باشند هر یک
 پنج قسم باید میکنند و در دعوی قتل خطا پست پنج نفر قسم باید میکنند بنا بر قول آقای
 و در اخص بنا بر قول آقای شش نفر اگر سه نفر باشند هر یک دو قسم باید میکنند
 و اگر غیر مدعی هیچکس نباشد همه قضا را او باید میکند و اگر کسی در قسم واقف شود
 در ریت که باید تا هم نشنود و ظاهر علم است که در قضا و قیامت میان آنکه
 تقول و بستان بزرگ باشد و در هر دو پنج قسم است در عهد و مشور
 که شرط است در قضا که اگر کند در قسم کنند و اگر او گشته شده و از ایشان
 بخوبی که گشته اند که گشته اند که گشته اند که گشته اند که گشته اند
 و آنکه بعد گشته است بیشه بعد با بخند هرگاه مدعی و خویشان آن قید او آن
 عهد که می باید از قسم باید میکنند مدعی است و آنکه که در آن قسم برابر
 که او قبیل و عشیره او جمع چنانچه کند باید کند که او را گشته اند

۱۱۰

و اگر عشیره و قبیل و عشیره نباشد که قبیل چنانچه کند باید کند و اگر خود مدعی
 نماید و قسم باید میکنند و عشیره و خویشان چنانچه کند باید کند و بعضی گفته اند
 که اخص برای دفع دعوی و بعضی گفته اند تا خود در کند باید میکنند که چنانچه کند
 باشد دفع دعوی میشود و اگر مطلق خطا قسم باید آن عدای که باید و اگر
 شکر و اقارب او باید میکنند مشهور است که دعوی قتل برابر ایشان نیست
 میشود و بعضی گفته اند است و آنکه شکر و اقارب مدعی پس اگر مدعی قسم
 کند دعوی او باطل نمیشود و اگر یک قسم باید کند دعوی ثابت میشود و اگر کافر
 دعوی قتل بر مسلمین باشد باید که کافر را گشته است و در عهد و مشور
 خلافت که آیا ثابت میماند که و مانده و اول اشهاد است و اقامت
 مقام خود را اخص بر ثابت میماند که و بعضی گفته اند در پنج یک قسم کفو است
 و این قول ضعیف است **بسم الله الرحمن الرحیم** و این قول ضعیف است
 مطلب است **اول** هرگاه آنست که دعوی قتل برابر ایشان میکنند زیاد
 از یک کس باشند مثل آنکه دارند میگویند فلان و فلان هر دو پدر مرگشته اند

اگر مدعی بگوید که یک پنجاه قسم در عهد کفایت و اگر قسم را یک
 زده کند و وقت بعضی گفته اند پنجاه قسم را اگر کائنات ممکن است
 علماء گفته اند که هر یک پنجاه بگوید یکستند **دوم** هرگاه بر دو کس دعوی باشد
 و در یکی لوث باشد و در دیگری لوث نیست باید برای آنکه لوث بر او ثابت
 پنجاه قسم بگویند و نسبت شرکت بر او قیاس است مثلاً پس اگر دعوی عهد
 کرده باشد و قسم بگوید خواهد بود اگر یکستند باید که نصفیت او را
 به هر دو ادراک باشد و دیگری که لوث در او نیست یک بگوید و بگوید
 و اگر او را بگوید که یکستند و قیاس بر او نیز قیاس شرکت است
سوم هرگاه در اثبات خون متعه باشد مثل آنکه مقتول دو برادر باشد
 و لوث تحقق باشد جمیع دو پس باید با قیاس قیاس مقتول پنجاه قسم
 بگوید و بگوید در عهد و اگر یکی از دو پس غایب باشد باید با قیاس باشد و اگر
 حاضر و قیاس است یا در او اگر سخن بر صبر میکند تا دیگری حاضر باشد یا قیاس شود و اگر نخواهد
 خود با قیاس پنجاه قسم بگوید یکستند و بعد از عهد او ثابت میشود و چون غایب

حاضر شود یا قیاس با قیاس شود و بعد از عهد او ثابت میشود و چون غایب
 هرگاه لوث بر کس سخن تحقیق باشد و در پدر شهادت باشد باید که
 که سخن شهادت است که لوث در او تحقیق است و دیگری که بگوید که او یکستند
 خلاف است که آیا لوث بر طرف میثاق است و یا بر شهادت که لوث بر طرف
 نیست و پدر اول پنجاه قسم بگوید و نصفیت را بگیرد **چهارم** هرگاه
 در اثبات خون پدر و در اثبات او در وقت نه قیاس مقام است **هفتم**
 خلاف است که متهم قبل از اقرار ثابت شدن یا جبر میکند یا نه بعضی گفته اند
 تا شش روز جبر میکند اگر مدعی ثابت نکند او را را میکند و بر این
 روایتی است و بعضی گفته اند تا سه روز جبر میکند و بعضی گفته اند تا ثبات
 نشود جبر میکند و بعضی گفته اند که حاکم شرع را قیاس بهر سبب است که او
 قائل است او را شش روز جبر میکند و الا فلا و قول نادر است که اگر
 مدعی دعوی کند که گواه دارم و حاضریت تا یک سال صبر میکند و این قول
 ضعیف است **هفتم** هرگاه شهادت در میان باشد مردم چنانچه باشد

بازاری که کثرت بسیار در آن باشد و از هر صنف مردم جمع شوند یا
بر سه پایی یا جبری یا بجهت جامعی یا در پاسبانان که در نزاکت قریه
و شهری نباشد در اینجا است غمی باشد و دیت را
امام علیه السلام از بیت المال سلمان بنیه **فصل ششم در**
کیفیت تنفیص قصاص و در آن چند مقصد است **مقصد اول** مشهور این
علمی است که در قتل عمد قصاص لازم می شود و بس و اگر داشت خون قاتل
هر دو راضی بیت بشوند و صلح کنند بر ما قصاص است و قاتل شود آنچه
صلح کرده اند لازم می شود و اگر داشت دیت طلب کند و قاتل راضی
نباشد و اگر بر اغراض بخشش او را جبر نیست و آنکه در دیت و اگر قاتل
گوید دیت بدهم تا داشت راضی شود قصاص است و غیره و بعضی از
علمائے اند و غیره یکی از قصاص و دیت لازم می شود و داشت خون
آتش بسیار دارد اگر خواه قصاص بکند و اگر خواهد دیت بگیرد و قاتل را
آتش بسیاری نیست **مقصد دوم در بجا داشت قصاص و دیت** بدانکه خدا

بیت جهان خداوندی و تو هر چند قصاص عاریت و قصاص مجبوری
بیت است و اگر کسی را در صلح کند بگوید است و است که در تو هر از دیت
بیراث می نهد و بسیار در چهار قول است اول آنکه در میراث مال می برد
بیراث از دیت می برد و آتش قصاص در ردیم آنکه مخصوص مجبوری است
یعنی خویشی که پدری پس برادران و خواهران مادر و تنهاده اختیار قصاص
داده اند از دیت میراث می برند و همچنین خاله و عمه و هموی مادر می اند
قصاص و دیت میراث می برند و بعضی حکم کرده اند بر این که برادران و خواهران
مادر و تنهاده در سایر اقارب مادر می جاری می کرده اند زیرا که دیت
در خصوص خویشان دارد و دیت و این قول فعال از قول است مستقیم
آنکه اگر خویشی پدر و مادر می باشد تنه خویشی پدری تنهاده و دیت میراث
می برد چنانچه آنکه زن را مطلق اختیار قصاص کردن و عمو که زن نیست و خاله
پدر و دیت و اگر دیت قرار دهند دیت میراث می برد مقصد سیم حکم
و عدلت و انعقد و اگر داشت خون یک کس باشد خلاف است که باید و آنکه

امام باقر علیه السلام فرمود که از دست او بگریز و بعضی گفته اند از رنگ
 قاتل مقتول شده بگریزد و در زمان او در وقت که قاتل را کشته بگریزد
 و اگر گفته اند میان این دو روش فخر قول اول است که در او در وقت قاتل که
 مقتول است است بقتل او می ترساند و باید دیت مقتول را بر او بفرست
 ثالث و سابع در وقت مقتول آت بدیند از رنگ مقتول شده که قاتل اول است مقصد
 چهارم در وقت مقتول و اگر در وقت خون شده باشد مثل مقتول غایب است
 چند بار در بعضی ها فرموده و بعضی غایب نموده است که در وقت حاضر است
 استیعای قصاب می کند بر او اگر غایب است از دست قصاب شود و بعضی
 گفته اند باید اشعار بکشد تا آنکه حاضر شود و اگر بعضی را می بیند بپوشد و بپوشد
 باشند بعضی گفته اند اشعار بکشد که قاتل را بداند و او را قاتل نموده
 و بعضی گفته اند در این وقت قاتل را جاس می کنند اگر در وقت پیر یا قدیمی
 که هر یک را بداند و در وقت بپوشد بعضی گفته اند و لا یتراک استیعای
 قصاب بکشد و بعضی گفته اند بپوشد و بپوشد و باید که در وقت

در وقت مقتول و اگر در وقت خون شده باشد

امام باقر علیه السلام فرمود که از دست او بگریز و بعضی گفته اند از رنگ
 قاتل مقتول شده بگریزد و در زمان او در وقت که قاتل را کشته بگریزد
 و اگر گفته اند میان این دو روش فخر قول اول است که در او در وقت قاتل که
 مقتول است است بقتل او می ترساند و باید دیت مقتول را بر او بفرست
 ثالث و سابع در وقت مقتول آت بدیند از رنگ مقتول شده که قاتل اول است مقصد
 چهارم در وقت مقتول و اگر در وقت خون شده باشد مثل مقتول غایب است
 چند بار در بعضی ها فرموده و بعضی غایب نموده است که در وقت حاضر است
 استیعای قصاب می کند بر او اگر غایب است از دست قصاب شود و بعضی
 گفته اند باید اشعار بکشد تا آنکه حاضر شود و اگر بعضی را می بیند بپوشد و بپوشد
 باشند بعضی گفته اند اشعار بکشد که قاتل را بداند و او را قاتل نموده
 و بعضی گفته اند در این وقت قاتل را جاس می کنند اگر در وقت پیر یا قدیمی
 که هر یک را بداند و در وقت بپوشد بعضی گفته اند و لا یتراک استیعای
 قصاب بکشد و بعضی گفته اند بپوشد و بپوشد و باید که در وقت

غایب است

و شهور است که در آن هر یک شام ویت در ایام یک **مقتضی**
ادب استغای قضا عمل کند که است است که امام باجم شرح و کوا
عادل که سبب قضا را دانند حاضر کنند و در حکامی که استغای
قضا میکنند و باید که اگر قضا در اعضا باشد آتی که بان قضا میکنند
نیاموده باشند و در قضا نفس تر کشته اند باید آلت مسوم باشد اگر
بجست آن شود که با دکنه یا زخم پیشه و در اخل شوان و اگر نفس نبوان
کرد و باید که آتی که بان قضا میکنند نیز نباشد و کشته باشد که تعزیر زیاده
با و بر سبب از چند قاتل بآلت کند و اگر کشته باشد بعضی در صورت
تجزیات کند کرده اند و باید که سبب از خور قاتل نباشد و اول اعطای
و مشهور است که در قضا قتل باید که شمشیر و اگر در آن نباشد در چند
او بخور و اگر کشته باشد مثل آنکه غرق کرده باشد و اگر ایستاده
باشد یا غیر بکشت یا چوب کشته شده و بعضی کشته نه همان
طریق که او کشته است و او را میتوان کشت که اگر آنکه بخور ای کشته باشد

نکته

مثل آنکه از بسیاری لوازم او کشته باشد یا کجا و در کشته باشد و شهور
در صحت او بر کشته باشد و او مرد و پشه که در این صورت کشته کردن
در آن میکنند و اگر کشته اند که باید که امام شخصی را تعیین کند برای قتل و قضا
کردن و از جهت دلیل او را و غیبه بدو اگر بپشت المال نباشد بعضی کشته
و بپشت او را قاتی به جنایت کنند و بگیرند و بعضی کشته اند و اگر برای او
قضا میکنند میگیرند و اگر کوبه که بکارید من خود کیشم خود را یا دست خود را
بر او کشته اند که بجز نیست و اگر در قضا خود را یا تغییر قطع کنند و او را
بر او چیزی نیست و اگر در آن عمل کسی کند قتل یا قضا شده باشد پس آن
وضع عمل بجز نیست و او آنست که یا قضا کردن برای رعایت ذرزه
در چند عوام را داشته **مقتضی** **الحکم** **مقتضی** و در آن قضا
اول اگر شخصی است کسی را ببرد پس اگر کسی را بکشد آلت است او برای
اول کسی را ببرد و آنرا برای او ببرد و دوم میکنند و همچنین اگر اول کشته باشد
کسی را آفر که در شمشیر یا ترشند **دویم** اگر دو دست کسی را ببرد و دو دستش را

و اگر دست دیگری را ببرد یا دست دیگری را ببرد

بعضی بریده پس چست مخرج اول است که در دهان جرات بر او
 یکشنبه و چندی بعضی دستها برین باویند و نه بار یکشنبه و در
 اشکالات سیم هرگاه قاتل عذریز و در اودست نیامده باشد
 اگر قاتل کشته است و بعضی گفته اند اگر قاتل کشته شود باز قاتل
 نزدیک او یکشنبه پس از خورشید و در تره بر این مضمون روایت معبری از
 شده است و بعضی گفته اند مطلق است یکشنبه چهارم در روایت معبری
 مشهور است که مردی جوان در غم خود کشته شد و در کشته شد و در او روایت
 برادر مقتول داد که او را کشته شد پس او را در آن مکان کشته او را
 پس او را در آن او کشته شد و در او روایت معبری یافته و معبری گفته اند
 باصلاح آن چون از خانه پسرون آنه باز برادر مقتول او را کشته گفت
 توافق برادر منی و من او را یکشنبه او گفت هر یک کشته شد چون او را از
 عمر بریده و حکم کرد که او را کشته شد چون بر او کشته شد یکشنبه
 مردم این مرد را یکشنبه است و چون او را بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام

در آن

کذا اینده در جلال او مطلع شد فرمود که بر او بچل کنید تا من بر دم بزنم
 عمر و سنده را بیدار کنم چون نوزده عمر آنه فرمود که حکم قتل این نیست
 که او کشته گفت پس حکم چیست فرمود که این قاتل باید قصاص خود را بکشد و از او
 مقتول برای یکشنبه است باو کرده است پس برادر مقتول او را کشته برادر
 چون این را شنیده است از او روایت داد و در آن کشته برای آنکه ریشه
 که اگر آن کشته است باو کرده است باو بکند کشته شد و مضمون این روایت
 اگر قاتل می عمل کرده آنه و بعضی این روایت را حل کرده آنه بر آنکه او را
 او را بغیر طریق شرعی قصاص کرده باشد چنانکه ظاهر روایت است
 که آنقدر چوب بر او زده بود که بکمان خود او را کشته بود پس اگر شمشیر
 کران او زده باشد و کاری نیافته باشد این حکم ندارد و او را می
 نماند کشت پنجم در روایت معبری حضرت صادق علیه السلام مشهور است
 که اگر شخصی مرد را کشته و مقتول دستش بریده باشد اگر دستش را
 در جاتی بریده آنکه بر خود کرده است یا دستش را کسی بریده و دست

خود را بریده و دستش را کسی بریده و دستش را

برید و اگر قاتل بپسندد او را قصاص کنند و اگر خواهند بکشد باید دست
 دست را معطوف کنند و یا قتل بگیرند و اگر دستش در جانی بریده شده
 و دست دست خود را گرفته قاتل را در عوض بکشند و دست دست را بکشند
 و اگر دست بگیرند دست تمام میگیرند حضرت فرمود که چنین باید که در کتاب
 ابراهیم بن عبد السلام و اگر علی باین روایت عمل کرد دهانه و بعضی گفته
 مطلقاً است و اگر در میگوید **ششم** در روایت معتبر حضرت امام محمد
 علیه السلام ثبوت که اگر شخصی آشتی کند دست کسی را برود و دیگری بآن
 کف او را بر داند و اگر خواهد که دیم را قصاص کند باید که دست آشتی را
 با بوی بود دست او را بر داند اگر علی باین روایت عمل کرد دهانه و بعضی گفته
 دست دیم را نمی تواند بر داند یا بر داند کفر **فصل هفتم در بیان احکام قصاص**
اعضا و جراحت و در آن چه میجوئد است **اول** آنکه شرط است در قصاص
 اعضا که عمد آن حضور قطع کرده باشد یعنی که غایب باشد تلف شود
 یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشد هر چند آن فعل غایب باشد

و یا

چنانچه در قتل عمد ذکر شد و **ایضا** چنانچه در قصاص نفس ذکر شد در
 قصاص اعضا نیز شرط است که در اسلام داراوی مثل یکدیگر باشند یا آنکه
 شخصی که جانی بر او واقع شده که اگر بپسندد از آن جانیست کرده
 مثل آنکه بپسندد دست آزاد را بر دیا کافر دست مسلمان را بر داند که در این دو
 صورت قصاص میکنند **و اگر** بپسندد کافر را که از آن عضو بر داند یا بر
 رزاق قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد و یا در اوست دست در زن
 نمیکند و اگر مردی عضو زن را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد
 اما زن تفاوت دست را می باید به مثل آن مردی یک دست زن را بریدند
 و اگر زن خواهد دست او را بر داند باید نصف دست دست را که برید دست
 باشد با بوی بود دست او را بر داند و دست زن که باشد که باشد
 دست زن دست مرد زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضا کافر و مسلمان
 مسلمان میکنند و قصاص اعضا بنده بعضی آزاد میکنند اما قصاص مسلمان را
 بعضی کافر و آزاد را بعضی بنده قصاص نمیکند و **ایضا** شرط است که عضوی

که قصاص میکنند یا خنجر قطع در ساداتی و علت مساوی باشند یا خنجر قطع
باشد مثل آنکه دست صحرای بصری دست شل نمیزد بلکه دست شل دیگر
دست شل بصری دست صحرای دست شل در دومی بزرگتر آنکه ارباب خیرت
و طبیبان صادق خبر دهند که اگر این دست شل بریده شود خوش نشین
نخواهد شد تا او ببرد در حضورت دیت یکمیرد **دویم در کیفیت قصاص**
جراحات در جراحت که بر سر واقع شود و آنرا ششمی می نامند باید که
در همان موضع از سر جراحت کرده است قصاص کنند و طالع عرض آن
جراحت را برینا یا غیر آن گیرند که بهمان قصاص قصاص کنند و
اول و آخر آنرا نشاند بکنند که زیاده بریده نشود اما غمی است باز دارد
باید گفت در فرو بردن که اسم آن جراحت بر آن صادق آید مثل آنکه جراحت
موضع بوده است یعنی استخوان نمایان شده و بوده است در این جراحت
انقدر تریه میزند که استخوان ظاهر شود **سیم** شرط است در قصاص جراحت
که در آن چشم خطرزدن نباشد و غالب آن باشد که آن جراحت کشنده

نباشد پس اگر چنین نباشد و خطرزدن باشد قصاص میکنند بکده است
یکمیرد مثل آنکه جراحت بر شکم کسی زد که با نذر و نرسیده و او نذر و نذر
ماند در پنج قصاص نمیتوان کرد زیرا که غالب کشنده است و اگر جراحت
بند دست چسبیده است که نذر و است و همچنین جراحتی که بر سر
بر خیزد و مانع بر شکم باشد که آن جراحت چسبیده است در آن قصاص نیست
و دیت یکمیرد **الف** قصاص نمیشد در شکستن استخوان بر شکستن
استخوانی بدن یا بر گردن استخوان از جای خود زیرا که خطرزدن
در اکثر و در بعضی جراحت را ضربه می توان کرد و مانع شکستن استخوان
می توان ضربه کرد که همان ضربه را شکسته **چهارم** در جراحت
میان عمدا که پیش از زدن می شن جراحت فروع جرح بر آن قصاص است
که دیدند اگر شکسته جوار است و بعضی گفته اند باید میسر کنند تا معلوم شود که
او باین جراحت نخواهد بود و بعد از آن قصاص کنند زیرا که اگر آن جراحت بزرگ
قصاص نفس لازم شود و قصاص عضو است و یکمیرد **چشم** گفته اند که قصاص

تایید میکنند از شدت که او سبب اعتدال بود و قصاص را باین میکنند
 که است شرب باشد و اگر شخصی چشم مردم را بکشت بر او دو انگشت که او نیز
 میخواند بکشت چشم او را جدا شود و در صورتی که بکشت بر کسی بر او دو
 که زخم رسیده و قطع ننمود **هشتم** هرگاه شخصی گوشش را برید و او در همان
 ساعت گوش را بجای خود بپسباند و قطع ننهد شربت است که قصاص
 ساقه بشود و گوش صحیح را می تواند برید و خلافت گردانی تواند
 گفت که گوش خود را به انگشتی من بگذارم که گوش مرا می بیدار کند
 اگر بعد از قصاص گوش صحیح خود را گوش خود را بپسباند خلافت
 گردانی می تواند کرد که گوش خود را به انگشتی من بپسباند **نهم** اگر کسی
 در گوش صحیح دست اگر بعد از قصاص گوش خود را بپسباند بر هر حال
 اگر گفته اند که اگر صدای در بعد کردن گوشش بپسباند و باشد می بیند
 جدا کند برای آنکه بعد از جدا کردن حکم میتی بهم میرساند و باین نماند
 و آنکه در جمیع احکام مذکور و فعل شکاست **نهم** اگر کسی کسی را بکشت

و اگر دیکت چشم کسی را که دو چشم داشته باشد که اگر از او قصاص میکنند
 هر چند هر دو دیده که برینود چشمش که بر شود بابت چشم مردم را که بکشد
 و اگر بر عکس باشد که هیچ العین چشم صحیح او را که بکشد چون این
 یک چشم بجای دو چشم است اگر دست دومی بیدیت دو چشم را
 به دینی دست تمام است آن و اگر قصاص کند شربت است که یک چشم را که
 میکند دست یک چشم را نیز بکشد و بپسباند اگر چشم را قصاص نکند چشم
 قصاص میکند دست دوم میشود و احادیث معتبره بر قول اول وارد شده است
هشتم هرگاه کسی زخمی را بر کسی کند و حد بکشد خود باشد او را
 قصاص میکنند بهمان نحو که حد بکشد باقی باشد و اگر شرب زایل شود چنانچه
 در روایت معتبر حضرت صادق علیه السلام شربت که شخصی نزد عمر آمد
 و دعوی کرد بر شخصی که بکشت بر روی او زخم که آب در دیده او نزل
 کرد و دید بایش کجاست دست آنرا پس می بیند آن شخص گفت من دست
 چشم را با دیکت چشم او بکشد بر او عمر حاضر شد و هر دو را بر دست حضرت

ایرا همین علیهم دست و گریبان ایشان حکم نه چنانست کنند
دیت داد و در انقضی نشد تا آنکه دودیت داد و در انقضی نشد گفت
نیم اسم قصص کم حضرت فرمود که آئینه را گرم کردند و پنبه را
تر کردند و بر یک چشمش در همه اطراف چسباندند و آئینه را
در برابر قرص آفتاب داشتند و تکلیف کردند که اگر آنظر کنند
در آئینه تا نور دیده آتش بر طرف شد و صد آتش بحال خود مانده و آن
علما باین صحنه عمل کرده اند **نهم** قصص سیب باشد در ابرو و موی
سر دریش اگر نزدیکند و اگر بریند آتش خواهد بود چنانکه گوید
خواهد شد انشاء و در بریدن ذکر نیز قصص سیب باشد و تفادنی نیست
میان ذکر پر و جوان و کدک و باغ و خسته کرده و خسته کرده
تا آنکه صبح را که جماع تواند کرد بعضی ذکر عینین که جماع تواند کرد نمی برند
بلکه ثبیت انسان میکنند و در خضیه نیز قصص میباش و در
یک خضیه نیز قصص میباش و آنکه آتشند که خضیه دیگر نیز ضایع شود

که در کوزه

که در خضیه است دیت یکینه **دهم** قصص صمغ است بعضی میگوید
بر عکس کشند که صمغ را بعضی غشوی که خورده در آن بسم بر کشند
قصص میکنند و اگر چربی از آن بقیه ده باشد و پنبی که احسن بود
کنند بعضی پنبی که احسن بکنند بپزند و کوشش شود و بعضی کوشش
کوفی برند و اگر بعضی از پنبی را بریده باشد و حله میکنند که نسبت
بجمع پنبی او چنانست و در دهان قند را می برند مثل آنکه آنچه
بریده باشد و نصف پنبی او است نصف پنبی جان را بریده و
پنبی است و در غشیه نیز بپزند که ممکن است که پنبی جمیع بزرگ باشد
و اگر بپزند بپزند تمام پنبی جان و بپزند و آنکه یک جانب پنبی را
بریده باشد از دهان جانب قصص میکنند و این حکم خود
کوشش چنانست و کوشش صمغ را بعضی کوشش بر افروخته کرده بپزند
و اگر کوشش بریده را بریده و عذافت بعضی کشند که کوشش صمغ را
می برد و دیت پاره کردن را با بپزند و بعضی کشند که کوشش او را

تا آنجا که گوش و مخرج صحیح بوده است میسر نه و از برای قدر پاره شده
 از شن میگیرند **در شکستن دندان** قصاب منبت بکوبد و بکوبد
 نیز بر شش و بعضی گفته اند که اگر آن به مفتد اگر شکسته است
 پاره و در نقصان بر نه قصاب منبت میکند و اگر دندان کمی در آنکه چند قسم است
اول دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی بکار میکنند **دوم**
 اگر کسی دندان را زیاد و کمی را بکشد و خود دندان زیاد و داشته باشد
 دندان را زیاد و او را بعوض میکند و اگر داشته باشد دندان اصلی
 بعوض میکند و دیت میگیرند **سوم** اگر بالعی دندان شیر انداخته
 و دندان را نوار آورده و دندان سفید طبعی را بکشد که هنوز زنده آخر شده
 مشهور است که در آن حال صفا و دیتی منبت و اختصار میکنند
 تا دندانهای دیگر بزرگ و عوض آن پاره آن اگر آن دندان نیز
 درست رویید بعضی گفته اند چندی بر او لازم نیست و اگر گفته اند اگر
 لازم است یعنی غلامی که در این مدت یک دندان نه داشته باشد پاره

غلام که دندان داشت بدست اگر قیضش نفاذ داشت **سوم**
 از دیت آن صفت میکنند و یک کوزه را در روئیده سیاه بکوبد
 سمیت و دندانها با خلقت دیگر که عیب باشد پاره و از آن پاره
 دندانها بکوبد و تراز است در این صورت **دانش** میگیرند چنانچه
 مذکور شد و اگر دندانهای دیگر روئیده و آن روئیده اگر گفته اند که
 برنج میکنند باطل حضرت اگر گویند ممکن است بر رویه دندان
 مدت میگذرد و بعضی گفته اند یک سال انتظار بگذرد و بعضی
 اگر روئیده اگر گفته قصاب منبت است و آن که دندان او را بکشد و بعضی
 بدیت قابل شده اند و بعضی موافق چند روایت قابل شده و اگر برای
 هر دندان آن طبعی بکشد میسرند **چهارم** اگر بالعی دندان بالعی را بکشد که
 همچو یک دندان شیر نه داشته باشد و از آنجا قیض است که
 قصاب منبت میباید و لیکن اگر اهل حضرت توقف گویند که این
 دندان عوضش خواهد روئید اگر گفته اند تا قیض میکنند قصاب منبت را

و در قتل عمد خاص لازم می شود بیش از بیست و یک سال که گذشت و اگر بیست و راضی شوند
 و بیست و یک از بیست و یک سال و اگر راضی نشوند و بیست و یک از بیست و یک سال و اگر راضی نشوند
 بیست و یک از بیست و یک سال و اگر راضی نشوند و بیست و یک از بیست و یک سال و اگر راضی نشوند
 بعضی فرموده اند که هر چند از حد است که هر چند از حد است و هر چند از حد است و هر چند از حد است
 معتبری ندارد و شش هجری از حد است که هر چند از حد است و هر چند از حد است و هر چند از حد است
 از اینها را که خواهد بود و بعضی گفته اند اگر قاتل از جاعنی است
 که غالب مال ایشان شش است مانند اهل بادیه شش می دهند و اگر غالب
 مال ایشان گاو است گاو می دهند و همچنین در سایر اجناس و
 شهور در دیت شبیه عمل اگر شتر دهند آنست که سی و شش داده
 و سال به در سه و یک شش داده سه ساله یا در چهار و سی و چهار
 شتر چنانچه در شش است و بعضی گفته اند که هر چند از حد است و هر چند از حد است
 زنجانیه باشند و بعضی گفته اند سی و شش داده و دو ساله و سی و شش داده
 سه ساله و چهل شتر خانه و در سایر دنیا مثل سابق است و این است

موافق مشهور در عرض دو سال و او می شود و این دیت و دیت سابق
 هر دو از مال قاتل داده می شود و دیت خطا موافق مشهور بیست و شش داده
 یک ساله یا در دو است و دیت شتر در دو ساله یا در سه
 و دیت شتر در دو ساله یا در سه و سی و شش داده سه ساله یا
 در چهار و در قول دیگر بیست و پنج شتر داده یک ساله و بیست و پنج
 شتر در دو ساله و بیست و پنج شتر داده در سه ساله و بیست و پنج شتر
 داده چهار ساله و این دیت در عرض سه سال داده می شود و
 دیت قتل باشد و حواد دیت اعضا و بر قاتل دیت بر عاقله است
 چنانچه که خواهد بود و اگر قاتل در سه ساله یا در چهار و شتر
 و گاو و گوسفند و قتل شتر است که در عهده گذار شده و اگر کسی سببی را
 در راههای حرام بکشد یعنی نه دنی القعه و نه ای ایجه و محترم در حب
 میباید کشت دیت بر دیت پنجاه و بدیه از هر جنبی که به جمعی
 از آنها قاتل شده اند که اگر در محرم بکشد نیز این حکم دارد و اگر

مناخران گفته اند مستندی ندارد و مخالف است نه در تائید
و کفنی هر دو حدیثش مذکور است و اگر هر دو در حرم باشد و هم در با
حرام بعضی گفته اند کیفیت و بعضی به وقت قبل شده اند
که انصاف باینکه در حدیث اعضا اگر در اشهر حرم یا محرم واقع
شود چیزی زیاده نیست و حدیث زن در جمیع اجناس مذکور نصف
حدیث مرد است و حدیث ولد از آنکه از پدر اسلام کند موافق
شماره حدیث مسلمان است و بعضی گفته اند مثل حدیث کافری است
و بعضی گفته اند در اصل حدیث ندارد و در حدیث وقتی یعنی یهودی و نصرانی
و مجوسی که خورید و دهنده و در آن پیش نه خلاف است که گفته اند که ششده است
و در بعضی از روایات چند هزار در هم است که وارد شده است و در
بعضی موافق حدیث مسلمان وارد شده است و حمل کرده اند بر کسی که عادت
کرده باشد بکشتن آب بنام علی السلام می تواند که در حدیث
غلیظ کرده اند تا رفع حرارت او بشود و زیاده است هر حدیث زن

و نیمه چپ احد در هم است و حدیث خلام قیمت اوست مادم
که زیاده از حدیث هر جنبه و اگر زیاده باشد بهر بیت از او
پرسید که در زیاده است را اعتساب میکنند و بر احتسابی است
او را نسبت به قیمتش اعتساب میکنند پس اگر جنبه ای را بر او
شود که در از او نصف حدیث باشد در او نصف قیمت نخواهد
بود و چنانچه که شد **مقصد دوم در بیان مقدار در هم و دنیا است**
در دلی این زن چنان موافق شد بر اختیار دادن اجناس مذکوره با
قل و مخرج است و غلبه غیر حلال و ثمره متعارف است
که داده شود باید که مقدار در هم و دنیا بهر هم بود و بدانکه
خلاف حدیث مسلمان است که زیاده در جالبیت و اسلام شده
نگارده است و دنیا در مقابل شرعی نیست و هر یکی موافق است
تمام الوزن و بعضی چنانکه در آنک و نیم مقابل صغیر نیست
بر مقابل صرافان است پس هزار دنیا که بجا باینان

هزار ششم تا تمام عیار است و در زمان سابق چون شمره گزیده
باطله از اثر بوده یکبار مساوی ده درهم بوده است لبنه
ده هزار در سهم بعضی هزار دینار و هر ششده است و در این
زمان از دو برابر نیز تفاوت پخته شده است و چون بنابر شهر
اختیار با قتل است زیاده از هفت دارد هزار درهم است از
جبریت توان کرد اگر چه احوط است که دیت دهنده بکس طله
بد و در سهم موافق آنچه فقیر در سهم از اوزان تحقیق کرده ام موافق
نشد و در دینار فارسیست اغنی سیمتی و سهم موافق
عباسی ده ذاکلی است و موافق وزنه ذاکلی و غنی جدید در سهم
موافق شش و شش دینار و نه جزو از وزنه ذاکلی و یکبار خواهد بود
که اگر سینه ده غازی و نیم کمتر باشد پس دیت هر دوازده که ده هزار
در سهم است بزرده ذاکلی است و نیم شصت و سه تومان است
و وزنه ذاکلی و غنی جدید شش و شش تومان و سه هزار و صد و

پنجاد و شش دینار و دیت زن نصف این مبلغ است و دیت
اهل ذمه موافق شهر که ششده درهم است نصف جدید پنجمان و
هزار چپاد و سه دینار و یک دینار است که انشا الله بعد از این گذر
میشود برابر قیاس است و باین حساب معلوم میشود فصل دوم
در بیان ضامن که موجبیت میکند و آن بر نوع است نوع اول
آنکه خود بتر باشد نه بعد و آن افراد بسیار در اول است
کردن و مشهور میان علمای است که اگر طیب بوقوف باشد یا معالج
طبی یا دیوانه بدون حضرت ولی شرعی او کند یا بالغی را بر خصیت او
معا که کند ضامن است که دیت از مال خود بدهد و اگر طیب حادثی باشد
و بر حضرت چهار معا که کند وقف شود چند قول است یکی آنکه ضامن
مطلق و می باید دیت بدهد هر چند که همکار نباشد و بعضی گفته
مطلق ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر بیشتر از دیت او کرده است
چهار ضامن نیست و الا ضامن است چنانچه در روایتی از حضرت

شعور است که هر که طلب است کند یا بپار می کند باید که بر آن پیکر دارد
او را لا اوصاف است و در حدیث دیگر شعور است که آنحضرت حکم از نفس
بودن خدا که در وقت خفته طفل را بریده بود **دوم** آنکه کسی که در خواب
بر روی کسی بغلطه یا سبب دیگر کسی را بکشد یا مجروح کند اکثر گفته اند که
بر عاقبت او است و بعضی گفته اند از مال خود **سیم** هرگاه مردی
در جماع قبل یا در زن خنیا در نشسته دن او در بر کشتن او غشی بکشد
که زن بسیار دشوار است که دیت بر مال او لازم است **چهارم**
شعور است که اگر کسی مستی بر رخ دیگر که بحسب یا بر دو برادی
بخورده او را بکشد یا جراحتی بکند از مال خود ضامن است که دیت
پنجم هرگاه کسی مسد یا بر کسی زنده و او پیر و اگر عده ای باقی زنده که قتل
نشد و چهار و دیو از نباشد ظن غلب حاصل خواهد که از آن
عده اندوه است و بزرگ خود را است چیزی بر او لازم نیست و اگر
آن مرد چهار یا که در کت یا دیوانه یا غافل باشد و مقدار آن عده پیرد

و شعور است که دیت بر او لازم است در مال او و بعضی گفته اند
دیت بر عاقبت او است و همچنین است حکم اگر شمشیر بر کسی حمله کند
او پیر **ششم** هرگاه شمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در کشتن
بجای یا از باقی صحت یا شیری او را برود و بعضی گفته اند من باید دیت
بدهد و بعضی گفته اند اگر کور باشد دیت میدهد و الا دیت بر او نیست
و بعضی گفته اند اگر در کشتن یا چست یا باشد بر او دیت لازم است
هفتم هرگاه دو کس در دین بر یکدیگر بکوزند و هر دو پیرند و وارث
بر یک نصف دیت از وارث دیگر می یکینه و اگر یکی پیر
نصف دیت بر دیگری لازم شود و بعضی موافق روایتی کلی دیت
قابل شده اند و اگر دو کس در دین بر یکدیگر بکوزند و هر دو پیرند خون هر دو جدا
و اگر یکی پیر و نصف دیت او تعلقی بر قبه زنده میسر و اگر دو کس در
در تاش بر یکدیگر بکوزند اگر هر دو با اسبشان پیرند نصف دیت
هر یک و نصف قیمت سبشن بر ورثه دیگری لازم است که از مال

او بهیند و اگر یکی پیر یا کشتن نصف بیت او و نصیبت
است بر دیگری لازم است بیاض مشهور و اگر دو طفل یا بالغ سوار شوند
و اسب بتازند و بر یکدیگر بر خیزند و پیرند نصف بیت هر یک
بر عاقبت دیگر است **هشتم** اگر شخصی در میان تیر اندازان بگذرد
و تیری بر او بخورد و پیرد اگر تیر انداز کشته باشد که با خبر باشد و او نشیند
باشد و باز آمده باشد خوش هرات و اگر کشته باشد یا کشته باشد
و او نشیند و باشد یا نشیند باشد در وقتی که او را خنجر مکن باشد
دیت بر عاقبت تیر انداز است و اگر کسی که او را بر دوشش گرفته در
میان ایشان بگذرد و تیر بر آن کوهک بخورد و کشته بعضی گفته اند
دیت بر آنست که کوهک را به دوشش گرفته و بعضی گفته اند بر عاقبت
تیر انداز است **نهم** روایتی دارد شده است که در زمان حضرت
امیر المومنین علیه السلام دشمنی بر دوشش دشمنی سوار شد
دشمن دیگر چو پیادستی بر دشمن زد و او جریست و دشمن او را زد

افتاد و مرد حضرت فرمود که آن دو دشمن هر یک نصف بیت
او را بهیند اگر کشته یا پیر رود است عمل که ده اند و بعضی ثانی است
دیگر قابل شده اند که دیت او سه حصه شود یک حصه تعلق به دشمن دارد
که سوار شده و آن ساقط میشود و آن دو دشمن دیگر هر یک
دیت را می دهند و بعضی گفته اند اگر دشمنی که او بر دوشش بود پیاد
اختیار جریست است تمام دیت را آن سید که چوب دیت
و اگر با اختیار جریست است تمام دیت را او در میزد **دهم** مشهور است
میان خلک که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد ضامن است تا او را
ببخانند بر گرداند و اگر برگرداند سبباید دیت او را به هر طریقی که
کند که او را دیگری کشته است پس او دیت را قسط شود این در
صورتیست که او میاید اثر دیت او را بر او میاید و اگر قتل بر او
نباشد اگر کشته اند باز دیت بر او لازم است و بعضی گفته اند در این
صورت دیت از او ساقط میشود و اگر او را کشته باشد پانصد

و بر دیگری گشتن او را ثابت کند بعضی گفته اند او را بغوی سیرت گشت
 و اگر گفته اند دیت میدید و بعضی گفته اند اگر لوطه متحقق باشد ثابت است
 که او را برده و یا دیگری حکم قماره عمل میکنند و اگر قتل عده بقا ثابت
 شود آن وقت در برای او شده و او را میکشند و اگر شبیه عده یا خطا
 ثابت شود دیت میکنند از و اگر ثابت باشد از آنکه او را از خانه برده
 دیت میکنند و از عمر و بن ایا المقدمات مشغول است که گفت من در مسجد کرم
 بودم و ابو جعفر و اشقی از قفقای بنی عباس مشغول طواف بود مردی او را
 نه ایستاد که ای پسر این دو مرد شب بخانه برادرم آمده و او را پسر من
 پرورن بردند از خانه خود و بسوی من برگشتند و بجهت او که نه ایستادم
 چه کردند با او و او استغنی گفت چه کردید با او گفتند ای پسر ما او سخن گفتیم و
 باز بخت نه خود برگشتند یا ایشان گفت که در اوقات نماز عده در میان
 نزد من پیایب چون برادر دیکر وقت عده نزد او حاضر شد و دستش
 در دست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود بجهت گفتن

بران

ایشان حکم کنی حضرت فرمود که خود میان ایشان حکم کنی حضرت را
 گویند و او که میان ایشان حکم کن پس ای آنحضرت جانی نما
 از حصیری که تیره و حضرت بر روی آن نشست و دو خصم آمدند و
 برابر آنجانب نشستند چون ایشان دعوی و جواب دعوی را
 بخوردند که نشسته عرض کرد که حضرت بکارت خلیفه خطاب کرد
 که ای پسر نبوی بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود که هر که مردی را از خانه پرورن برد ضامن است مگر آنکه گواه بکند از آن
 که او را بخت نه بر کرده اند است ای غلام این را برادر و کوشش را
 بزین گفت یا این رسول الله من او را گشتم من او را نگاهداشتم
 و رفیق من کار بردار و او را گشت حضرت فرمود که ای غلام و
 از او بردار و رفیقش را بکش رفیق گفت یا این رسول الله من عده ای را گدا
 و او را بکفرت گشتم حضرت برادر مشغول را گفت که این را کردن
 بزین انقباص را بردار خود و آن که او را نگاهداشته بود حکم فرمود که بزین

برند و تازه باشد و در نزد آن باشد و هر سال بچاه ناز باشد
برند و کوفت که کوی حضرت در این اقصای علم خود عمل کردند چون بعلم است
پیدا شد که ایشان او را گشتند و این بدبخت را با قرا
آوردند مانند اکثر قضایای جدی خود حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه **ما یازدهم** طفل را که به ایه بدبختی که خود در پیش
به دو بعد از آنکه پسر او را در و اقارب طفل کوئید که این طفل نیست
او را کوئید میسند و قولش صحیح است که اگر معلوم باشد که این
خود آن طفل است در این صورت می باید دیت آن طفل را به هر طفل دیگر
نیارد که محتمل باشد که آن طفل است **دوازدهم** که دایه در خواب بر روی
طفل ببرد و او را ملاک کند روایت بسیار وارد شده است که
اگر غرض او از دایه شدن طلب فقر و عزت بوده است دیت
بر مال اوست و اگر از جهت فقر و شکستگی دایه شده است دیت بر قلعه
اوست و اگر قدما این روایات عمل کرده اند و اگر متاخرین قایل شده اند

کبر

که دیت مطلق بر عاقله است و اول قیر است **سیزدهم** در روایتی از
حضرت صادق علیه السلام شولست در باب دزدی که بخت نه دزد
رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با زن زنار که دزدانه از زن خواست
که او را دفع کند و زن را گشت و اسباب را برداشت که چون برد
زن دزد را گشت حضرت فرمود که از در ایشان دزد دیت پسر را بگیر
و چهار هزار درسم برای آن زن که بچسبند با او زنار که ده از مال دزد بگیرند
و چون دزد در دست و اگر قدما عمل بر دایت کرده اند و استخوان
مناقضه در بعضی احکام مذکور کرده اند **چهاردهم** در روایت دیگر از آنکه
علیه السلام شولست در باب دزدی که در شب ز قاف یار خود را
آورد و در حجب خود پنهان کرد چون شهر را راده میسخت کرد و یار از
پرده در آید و خواست شهر را بگشاید شهر غلبه کرد و او را گشت
و زن شهر را گشت حضرت فرمود که زن باید دیت آن یار را بدد که
او را از غیب داده و بان خانه آورده و زن را بقصاص شوهر بکشد و

و جمعی از غلامان گفته اند که خون یار و رات و دیت ندارد و پانزدهم
در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المومنین صلوات
عبد چهار کس با هم شراب خوردند و دو کس فحش شدند و دو کس
کشته شدند حضرت فرمود که دیت آن دو کس کشته شده اند بر آن
دو کس است که فحش کردند و دیت بر اوست خود را از دیت کشته ها کم میکنند
و در روایت دیگر وارد شده است که دیت دو مقتول را بر قاتل
چهار کس حواله میکنند و دیت دو مجروح را از دیت کشته ها بر می دارد
شانزدهم در روایت معتبر وارد شده است که در زمان حضرت
امیر المومنین صلوات از عیله شش طفل در میان نه فرات بازی میکرد
یکی از ایشان غرق شد از آن پنج نفر که مانده بودند و نفر شهادت
دادند که آن سه نفر دیگر را در غرق کردند **حضرت** و آن سه نفر
شهادت دادند که این دو نفر را در غرق کردند **حضرت** فرمود که آن دو
نفر که کس را ایشان شهادت دادند خمس دیت بر می دارند و آن

نفر که دو کس را ایشان کراهی داده اند و خمس دیت بر می دارند و اکثر
متأخرین این حکم را مخصوص آن واقعه دانسته اند و با وجود دلالت نصبت
قبیل شده اند **نوع دهم** است که سب شده باشد نه باشد
و آن نیز افراد بسیار دارد **اول** آنکه کسی نصب کند یا چاقی کند
و کسی پیشین سنگ بر آید و بخت یا در چاقی بخت و بپرد اگر آیتها را
در ملک خود کرده باشد و کسی سب آن ملک شود ضامن نیست
مگر آنکه شخصی بخت نه تخلف کند و او که بر باشد یا هو اتان باشد یا سه
چهار یا پانزده باشد و با آنکه بگوید که این سنگ یا چاقه بر سر رات
در اجنه است اگر گفته اند ضامن است دیت او را و همچنین اگر در محراب
ساجی کرده باشد بر او ضامن نیست و اگر در ملک دیگری کرده باشد
بر خست او باز ضامن نیست و اگر بخت او کرده باشد و سب
تلف کسی شود موافق مشهور ضامن است و اگر در شرعی چاقی کرده باشد
و کسی در آن بخت و بپرد اگر در شرعی مشکلی باشد یا در شرعی مشکلی

در بیان شرح که غالباً محل تردد است بکنه اگر گفته اند مطلقاً ضامن است
و اگر شرح فراخی باشد و در کنش شرح بکنه در جای که بر آن مرور
واقع میشود اگر برای صحت آن خبر از آن عاقلان یا از برای جمع
شدن آن بباران باشد اگر گفته اند ضامن نیست و بعضی در پنج
نیز بضامن قایل شده اند و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام گفته اند
ضامن نیست و الا ضامن است و اگر از برای مصلحت خود گفته باشد
مانند میت الحمله که در شرح متوجع میکنند ضامن است و میت
هر که را در آن پیرد یا محبس و شود بنا بر مشهور **هم** اگر کسی مجبوری
در کنش شرح ببارد و سبب نفکشی شود و بعضی گفته اند ضامن نیست
و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام ساخته است ضامن نیست و بنا بر
مشهور که احیای زیادتی طایف مسلمانان خبریت مسجد را مثل
حرام است و مطلقاً ضامن است **سیم** اگر کسی زن خود را بکشی و در
کشتن تقیید او کند و او عرق شود اگر تقیید کرده است ضامن نیست و میت

آن طفل را

آن طفل را و اگر تقیید کرده است خلافت اگر گفته اند ضامن نیست و بعضی
حکم بضامن کرده اند و اگر طفلی یا دیوانه را بچست و لا شرعی بر او کشته
تعیین کند و عرق شود ضامن است **چهارم** اگر ده نفر بخیف میزند از نزد
رو شود و یکی از ایشان واقع شود و میرد خود یا نه نفر دیگر کشته شود
قتل او یک نفر حصه مقتول است و تمام میشود و بر هر یک از نه نفر دیگر ده
کیفایت اول لازم میشود و اگر بخیف میزند و بخیف میزند و بخیف
او پند از نه و بر او واقع شود و میرد حکم قتل عمد دارد و حیث
مقتول شود و بعضی از علما موافق روایاتی قایل شده اند که اگر سه
کس شرح کنند در خراب کردن دیواری و یکی از ایشان
فرود آید و او پیرد جمیع دیت او برده نفر دیگر لازم است و اگر
گفته اند چون خود کشتن نیز داخل بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیت
لازم میشود **پنجم** هر که در کشتن در آشنائی حرکت بر یکدیگر بکند و در
شکسته شوند و احوال و نفوس تلف شوند اگر با آتش یا در آتش

بر دو گرفته و بدون احتیاط ایشان واقع شده است و بیک
خاص نیستند و اگر با قیاد ایشان حرکت بیکرده و صاحب گشتی که
گشتی را میرانند و صاحب مال بکیت نصف قیمت هر گشتی و بیکده مال
و نصف اموال هر گشتی در است و نصف قیمت هر گشتی و آنچه در آن
بوده از اموال بر صاحب گشتی دیگر است و اگر گشتی از ملاصحت
و اموال دیگران نصف قیمت هر گشتی بر دیگر است و هر دو خاص اموال
هر دو گشته خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در گشتی تلف
شده باشند اگر عمد کرده اند نصف اموالشان لازم میشود و اگر
بخطا کرده اند ویت بر مال ایشان لازم نمیشود **ششم** اگر کسی در حرکت
خود یا در زمین باحی دیواری بسازد و منهدم شود کسی تلف
نمود او خاص نیست و اگر دیواری متصل بسایه یا بنای صبی
بازد اگر است ساخته یا بنای بکس باشد و منهدم شود
و کسی تلف شود خاص نیست و اگر دیواری بنای بکس یا بنای دیگر

باز

بنای صبی یا بنای بکس یا بنای دیگر ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن
میل کند یا بنای بکس یا بنای دیگر ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن
دیواری بکس یا بنای دیگر ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن
تلف شود یا بکس یا بنای دیگر ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن
علی رضوان آره علیه السلام که جایز نیست ناودان بر راه مسلمانان
نصب کردن و همچنین چوبها از دیوار برودن آوردن و چوبها از دیوار
ساختن یا دامن کردن و تلف یا بشنیدن و ضرر به پیاده و سواره و کجاده و نشانه
اگر چه بر دیواریات وارد شده است که حرمت صاحب لایم علیها
که ظاهر شود اینها را از راه مسلمانان بر طرف خواهد کرد و بنای بکس
که جایز است اگر منهدم کسی را بکشد یا بکس یا بنای دیگر ساخته
کنند خلافست در خاص بودن صاحب ناودان و غیر آن و جمیع کسرها
از علی قایل نیستند اما بکس خاص نیست ویت نفوس و قیمت اموال
از مال خود و بنای بکس یا بنای دیگر ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن

میان قایلین بجهان نیست که عمر را ضامن است و اگر مردمان بختند که
 بعضی در میان دیوار است و بعضی مردمان اگر گفته اند که مطلق نصف
 آنچه تلف شده است ضامن است و بعضی گفته اند که قیاس میکنند قدر
 مردمان دیوار است در اندرون را و به نسبت اندک و کثرت
 نیست و به نسبت پر و کم ضامن است **هشتم** اگر آتش در ملک خود
 بر حنث او برافروزد و با و آتش را با تعدد اسرار او بر سر
 و تلف نفسش اهل مال شود عمر را ضامن است و اگر در ملک خود
 یا در زمین بسبب محب آتش برافروزد و چنین بگذرد و اگر تلف
 تعدد می باشد یا تلف باشد یا تلف بقدر ضرورت کرد باشد
 ضامن نیست و اگر در وقت وزیدن باد آتش بر باد از قدر
 احتیاج آتش برافروزد و آتش در خانه مسایکمان بپاشد و آن
 بنا بر پیشه **نهم** اگر آب کمی در میان شمع بول کند و پای
 کسی بماند و بپزد و بمیرد بعضی گفته اند ضامن است و دیت او را

و بعضی اگر کسی در دره دوستی بر آید از دوش بگذرد و ضامن است و اگر گفته
 ضامن نیست و اگر راه را آب بپاشند و کسی بلغزد یا آب کسی بپاشد و آب
 یا صاحبش تلف شود یا پوست خمر زده یا مسند و از یا خیار و ویشال اینها را
 چیزهای لغزنده و بر سر راه بپاشند از دوش کسی سبب آن تلف شود یا مال کسی بپاشد
 خلافت میان عمدا بعضی در اینجاست که حکم بعضی کرده اند و بعضی گفته اند مطلق
 ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر اینها را دیده و می توانست است خنجران
 و کرده است ضامن نیست و الا ضامن است و مثل غالی از آتش کلاه نیست
دهم اگر کوزه بر آب یا بر جامه یا بر خانه و بگذارد و بپاشد و کسی را تلف کند یا را
 ضامن است اگر تقصیری در گذشتن کرده مشهور است که ضامن نیست **یازدهم**
 اگر شتری است نه دی یا حیوانی که شش اموزی شود یا سنگ درنده باشد یا به
 صاحبشان محظوظ است آنرا بکند و اگر بکشد حیایت ندارد و اموالی شود ضامن است
 و اگر نداند که آنست چنین اند یا نداند و تقصیری در محظوظ است آنرا بکند یا باشد
 ضامن نیست و اگر آنرا بکشد کسی چنانکه نداند و برای دفع ضرر از خود بپاشد

بنده و پیر و خاصیت و اگر از غیر حجت دفع بکشد خاصیت و اگر اگر کسی ضرر
 رسد صاحب خاصیت اما گفته اند اگر ضرر رسد بی تو اثر نکند **دوازدهم**
 اگر حیوان باطل و حیوان دیگر برود و از آنجا که بیایم و چون گفته شد است که اگر صاحب
 تقصیر در حفظ آن کرده است خاصیت است و اگر نه خاصیت است و اگر حیوان صاحب
 آن را که داخل شده است بکشد صاحب خاصیت است و در حدیث معتبره حضرت صادق
 علیه السلام فرمود که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کاهنی خری را
 مراغه بخت حضرت آوردند و در وقتی که حضرت ابوالقاسم را بر او موعظه و جمع دیگران
 صبح حاضر بودند اول حضرت فرمود ای ابوبکر میان ایشان حکم کن ابوبکر گفت
 یا رسول الله حیوان باطل و دیگر را کشته است چیزی لازم نمیشود حضرت بعد فرمود
 که تو حکم کن میان ایشان او نیز شرف اول را بگفت حضرت فرمود که یا علی تو حکم
 کن حسین گفت یا رسول الله اگر کاه و در طایفه داخل شده است و آن را
 کشته است صاحب کاه خاصیت است و اگر داخل طایفه کاه شده است
 و کاه آنرا کشته است خاصیت صاحب کاه نیست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله

دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوندی را که برای من کبی قمار داده است
 که بگویم بچهران حکم میکنم **نهم** اگر کسی داخل خانه دیگری شود و سگ صاحب خانه را بکشد
 اگر چفت صاحب خانه داخل شده است صاحب خاصیت است و اگر چفت داخل
 شده است خاصیت است و برای چمن احادیث بسیار است **چهاردهم** دایه که چندی
 که بر کسی بکشد خیمه قسم دارد **اول** آنکه صاحب دایه بر او باشد و زاده در آنست
 مشهور است که کوهاره خاصیت است آنچه چیت کند دایه بدست خود اجماع است
 حوزن بر شمشیر و چیتی که با کاه خاصیت **دویم** آنکه نواری باشد و استیفا
 باشد در انصورت مشهور است که خاصیت است چیت سرد است
 و پاره را **سیتم** آنکه پاره دایه را کشته خاصیت سرد است
 است و خاصیت پاهایت **چهارم** آنکه پاره باشد و پاره باشد
 و پاره مشهور است که جمع چیتهای آن خاصیت **پنجم** آنکه در جمع آن
 صحره دیگری آن دایه را زده است بلکه بعضی روایت ظاهر میشود که اگر
 کسی چری در راه بکشد که دایه بر کمر چیت می کند یا است **ششم**

بهر دوستان سبب خفا میکنند بر آن کسی که از او است

اگر دانه بزرگتری باشد و شخصی که بایه یا عاید سوار باشد اگر صاحب
 نباشد در عداقت هم مثل ساقوت و اگر صاحب همراه باشد مشهور است
 که صاحب خاص جانیست نه سوار و اگر درین صورت دانه سوار را
 چند از صاحب دانه خاص نیست که اگر سبب او شده باشد چنانچه عادت
 بعضی از نگاران راه که است **مفهم** اگر شخصی غلام خود را سوار دانه کند
 اگر غلام تابع نجابت دانه بر آفت و اگر تابع باشد اگر نجابت برین
 کسی واقع شود غلام نجابت غلام میگردد و بعضی گفته اند اگر نجابت بر مولی
 بر سوار است و اگر نجابت بر مولی واقع شده است اگر گفته اند مولی
 صاحب نیست و لیکن بعضی گفته اند بعد از آزادی او میگیرند و بعضی گفته اند او را
 سعی میفرمایند که دیت را کس کند و به **نوع سیم** است که چرخه در چوب با
 یکدیگر جمع شده باشند و آن چرخه قسم است **اول** اگر باشد و سبب یا یکدیگر جمع
 شوند و غالب باشد اوقی است مثل آنکه کسی چاقی کند و دیگری شخصی را در آن چاق
 چند از دانه یا یکی شخصی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد و او مثل اینها که در این موص

بلکه در

بیشتر قیر است و گاهی با جیب سازند و با سبب سبب انقوی شود
 اگر کسی چاقی در خیر ملک خود کند و بکشد و در ویش را پوشیده باشد
 و دیگری که نه آنکه که چاه در آن چاق است و حتی بر کسی بزند و با سبب
 در آن چاه افتد در آن چاق سبب در اوقی دانسته اند یعنی چاه که چاق است
 و درین سبب فرضند در چاق گشت و گاه است که دو سبب با هم جمع شوند
 مثل آنکه یکی سببی بر سر راه که نشسته و دیگری چاقی کند و اول سبب
 بر آید و بعد از آن بچاه افتد چون اول سبب سبب شده اگر گفته اند
 که او خاص است و درین تمام متعارف است که سبب سبب است و اگر
 میکنند یعنی که دانی میکنند و آنکه شیر در آن چاق و شیر در آن چاق
 صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که در زمان حضرت امیرالمؤمنین
 چهار هزار قنده برین شیر که در زنده افتاده بود یکی پیش از شیر و افتاد
 بر دیگری چفت زده گرفت و ازین سبب چسبید و سیم چهارم چسبید
 و هر چهار یک را دال افتد و شیر ایشان را ملاک کرد و حضرت امیر علیه السلام

در باب ایشان حکم کرده که اول طهر شیر و دیگر پس سبب افاده فرمود
 که در ثلث اولی دیت بارش دهیم بدینست و در ثلث دوم دیت
 بارش دهیم بدینست و در ثلث سیم تمام دیت بارش چهارم بدینست و در ثلث
 دیگر در شده است از حضرت صادق علیه السلام که چنین واقع درین
 واقع شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که در
 آن جماعت که بر سر زبانه از دعام کرده بودند باید که در ثلث اول ربع
 بدینست و در ثلث دوم ثلثیت و در ثلث سیم نصف دیت و در ثلث چهارم
 یک دیت تمام و علی را در تو جراین و در دایت سخن بسیار است و فخر نیز
 در تصنیف خود در این مقام تحقیقات کرده اند که این رب را محمل ذکر
 آنست و اقیح باینست که واقع میشود **فصل سیم در بیان اعضاء**
 و آن بار در قسم است یکی آنکه تقدیری از شرع بخصوص در آن دارد
 نشده است و در آن از شرع یعنی فرض میکنند که اگر این شخص نبوده باشد
 بسبب این جنایت چه مقدار نقص در حقیت او بهم میرسد همان تفاوت را

نیز

نسبت بهیت آن شخص حساب میکنند مثل آنکه گفته شده بود که یک فتمتیش
 کم میشود در آنچه ده یک دیت او را یک **فصل دیگر** آنست که از شرع
 بخصوص دیتی در آن دارد شده است و غالب آنست که آنچه در آدمی
 دو تفاوت در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت مانده
 و در ثلث و یا آنچه در آدمی یکیت مانده ذکر در زبان در آن یکیت است و
 هر یک آنست آنکه تفصیل خود را خواهد شد **اول** در دیت سری سر و ریش
 مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکنند که سری سر و در طرف نهاد
 و زنی تمام دیت مرد لازم میشود و اگر برود ثلث دیت لازم میشود و همچنین
 در سری ریش و اگر زنی و بعضی گفته اند در سری سر و ریش هر یک اگر زنی
 از شرع باید داد و مستند این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند در هر یک
 از سر و ریش اگر برود از شرع میکنند و بعضی گفته اند اگر سری سر برود
 از شرع است و سری ریش اگر برود ثلث دیت آدمی و اگر سری سر
 زنی برود یا بر آتش اگر زنی تمام دیت زن لازم میشود و اگر برود مهر

تمام زنی که از شرع است

مثل آن زن لازم شود و بعضی گفته اند اگر برویدیت زن لازم شود و در روایت
 معتبره آورده شده است در باب کسی که سوی سر زن را تیرا کشد او را
 نیز نه زنی در آورده و جس می کنند او را از زن ان مسلمانان
 بمسلمان شود که برایش بر و میانی و بر و میانی هر شش زن و خوش آن
 از او می گیرند و اگر زنی دیت تمام از او می گیرند و بعضی گفته اند دیت
 معلوم کردن که بر و میانی و بر و میانی است در دایمی بر این مضمون دارد
 شده است و بعضی گفته اند قول اهل خبرت و توقف کافیت و اگر خدایت
 ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد و اگر بعضی از زن یا برایش را می کشد از او
 آن بعضی را با کل تیرا کش می کنند و بآن نسبت دیت می گیرند **در سومی** اگر
 اگر گفته اند که در هر دو پانصد اثر نیست و در هر یک دیت و پنجاه اثر
 خواهد بود و خواهد بود و جمعی گفته اند اگر بر و میانی را کش می گیرند و بعضی گفته اند
 در هر دو پنجاه دیت آن شخص است و در هر یک نصف دیت و بعضی
 است نه تیرا کشد در هر دو اول شهر است **سیم** در سومی ثروتمانی که

اگر از او بکشند و زنی خدایت بعضی گفته اند اگر ثروتمانی هر دو چشم است
 تمام دیت آن شخص است و اگر چشم نصف آن و اگر زنی را کش است
 و بعضی گفته اند خواهد بود و خواهد بود و اگر کش است و اگر بکشید بن تقدیر
 دارد و دیت شده است اگر هر یک نصف دیت باشد اگر کش خواهد بود **چهارم**
 در هر یک زن هر دو چشم تمام دیت آن شخص است و در هر یک نصف
 آن دیت و دیت میان دیده صحیح و احوال و شکور و غیر آن
 و در یک چشم خدایت اگر گفته اند اگر بکشید چشم را قطع کنند تمام **پنجم**
 دیت آن شخص لازم شود و در هر چشم نصف آن و در هر یک
 ربع آن و بعضی گفته اند در یک بالاد و دیت چشم است و در یک پایش یک دیت اگر گفته اند
 یک پایش نصف دیت چشم و بر این مضمون حدیث صحیح دارد و گفته اند
 و قویتر است و بنا بر این اگر مجموع یک دیت است و دیت آن که می شود
 و عمل کرده اند بر صورتی که نماید از یک کس هر دو یا بعد از او دیت
 بعضی با قریب و چون سینه صریح نیست در آنکه در مجموع تمام دیت است

در یک پایش یک دیت اگر گفته اند
 چشم است و در هر

و در نیت که در هیچ سینه من مقدار ثابت نشود اما کسی گرفتند و هم
 که باین قول قایل شده باشد و اگر کسی چشم صحیح کسی را که چشمش بسته بود
 کند دیت تمام آن شخص بر او لازم میشود و اگر چشم دیگرش کور باشد و از او باشد
 یا یافت استند کور شده باشد یا قصاص که در دیت و اگر کسی کور کرده باشد
 و او دیت کور شده باشد یا قصاص کرده باشد یا بخشیده باشد مثل دیگران
 نصف دیت لازم میشود موافق مشهور اما این قبیله از آن رها هر چند که اگر
 صدقه چشم که چشم در دست باشد و چیزی نبیند و کسی از آن بگوید که کور است
 که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است و بعضی ربع گفته اند چشم در دیت
 چنی است و در آن تمام دیت است اگر جمع را قطع کند یا استخوان یا از پیرین
 استخوان جمع آنچه نرم است بر دو اگر بشکند چنی را و با صلاح نیاید و کاسه
 شود باز تمام دیت لازم میشود و اگر در دست نباشد و عیبی در آن نباشد اگر گفته اند که صد
 اشرف میدهد و اگر شل و ناقص باشد و دوش دیت میدهد و در روئنه چنی اگر
 گفته اند نصف دیت و بعضی گفته اند ثلث دیت است اما در تغییر روئنه خلاف گفته اند

اگر کسی

اگر گفته اند و او دیت که در میان پرانی چنی است و بعضی گفته اند چنی است
 و در پرانی چنی اگر دیده شود و خلقت بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت چنی
 گفته اند در هر یک ثلث دیت است و این قول قویتر است و به آنکه کتاب نصف
 مستند اگر احکام دیت است و آن که میست که حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه
 بر اعیان آن خود زشت کرد و باب دیت بآن عمل گفته و اگر چه گفته اند که
 صحیح نیست مانند آنکه سینه شش از نهایت تحت میانه و هر جا که طایف
 سینه که احکام دیت است و آن که تحت میگویم باشد و آن که تحت است و در
 آن کتاب نه کور است که اگر روئنه چنی را قطع کند کورش با پانصد اشرفی میدهد یعنی
 و اگر بهتر یا بدتر و کور را چنی در چنی بکند که صد و دوازده دینش سصد و سی و سه
 و دینار و ثلث دینار است یعنی اشرفی و اگر کور شود و با صلاح آید و پیش
 خض دیت روئنه است که صد دینار باشد و اگر روئنه بر ده میان برسد و در
 گفته و از آن روئنه شش دینش پنجاه دینار است زیرا که نصف چنی را و کور را
 کرده است یعنی یک پاره را با نصف و او اینان و اگر یک پاره را با جمع دیوار

میان سوزن کشته و پاره دیگر اسرار کشته شش و شش و شش و شش
 و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 از این مضامین غافل شده اند و بخوبی و کمال که ده اند در حدیث دیگر وارد
 شده است که کسی که پیغمبر را در وقت دیت پیغمبر دید و این را نیز پیغمبر
 سید دیگری تعرض شده است **ششم** دیت کوشش است و در هر دو تمام دیت
 آن شخص است و در هر یک نصف دیت و این در صورتیست که تمام کوشش برده
 شود حتی پنج کوشش از طرف خدا خواهد کوشش شود باشد و خواهد کرد اگر بعضی
 از کوشش را بر آن شخص راحت میکنند و نسبت به حاجت جمع کوشش آن شخص
 ملاحظه میکنند باین نسبت از دیت بگیرند و بعضی گفته اند در برین زمان کوشش
 دیت کوشش است و در برین کوشش دیت کوشش است و بعضی گفته اند بعضی از
 در شش کوشش که او گفته شود و دیت دیت کوشش است و اگر شش در آن
 بر دیت دیت کوشش سید **هفتم دیت کوشش** و خلافت نیست در آنکه هر دو لب
 بر تمام دیت آن شخص لازم شود و در دیت هر یک از آنها خلافت بعضی گفته اند

در لب بالا شش دیت و در لب پایین دیت و بعضی گفته اند در لب بالا
 و خمس دیت که چهار صد و نود است و در لب پایین خمس که ششصد و نود است
 برای آنکه لب پایین آب را نگاه میدارد و بر دیتی برای این معنوی وارد شده
 و بعضی گفته اند موقوفی لب خلاف که در لب بالا نصف دیت و در لب پایین
 دیت و نسبت بر این لازم است که در هر دو لب زیاده از دیت آدمی
 باشد و این خلاف اجماع و سایر اخبار است که از آن فرق باشد بر آن
 آنکه با هم تری یا جدا بجزند و بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت و تفاوت
 میان بالا و پایین نیست و جمعی از محققین متاخرین بافتن این قول کرده اند
 و مسئله شش است و اوسط صحت و اگر بعضی از آنها باریه شود صاحب میکنند
 آن بعضی نسبت بکل و باین نسبت دیت بگیرند و حد لب پایین از طرف
 عرض آنقدر است که از این زمانها جداست و طولش بقدر طول دهانت تا
 که کشای لبها و لب بالا عرضش آنقدر است که از این زمانها جداست متصل
 بر رانهای پی و آنچه می آید است تا که کشای لب و آنچه که کشای لب که کشای

داخل لیهایت و اگر لیهایت در کم کشیده شود که یکبار متصل شود و نه اندر پیوسته
 بعضی گفته اند تمام دیت لیهایت است و اگر گفته اند از شش باید گرفت و اگر لیهایت
 و او یکجا باشد دیش دوش دیت لیهایت و اگر کسی آن لیهایی او یکجا را بر دوش
 دیت میدهد در کتاب خلاف مذکور است که اگر لیهایت با لیهایت شود که نه اندر
 نمایان شود و او کشنده و قطع شود دیش صد دینار است و اگر چنین نباشد و تسبیح
 باشد دیش صد و سی و سه دینار و دوش دینار است و اگر لیهایت با لیهایت شود
 و نه اندر نمایان شود و قطع شود دیت آن صد و سی و سه دینار و دوش دینار است
 و اگر چنان باشد دیش سیصد و سی و سه دینار و دوش دینار است و اگر لیهایت
 که سر راخ در هر یک از لیهایت شود و اگر با صلاح نیاید دیت آن لیهایت و اگر
 با صلاح آید خمس دیت آن لیهایت **دیت زبان** اگر زبان مسیح را پنج بریه
 تمام دیت او لازم میشود و اگر زبان لال را بر نه دوش دیت است و اگر لیهایت
 لال را بر نه دیت تمام دیت یکبار و اگر بعضی زبان مسیح را بر نه دوش
 است که بنسبت حرف کم شده است و نمی تواند حکم کند با جمع

حرف که پست دیت حرف یکبار بنسبت ساحت زبان و جمع دیت
 بر جمع حرف با لیهایت دیت یکبار بنسبت یکبار دوش لاله دوش زبان
 بر نه دانه و چهار ده حرف کم شده است نصف دیت را یکبار و
 بعضی گفته اند مرد و را اعتبار میکنند و اگر اعتبار بر ساحت شود و اگر
 اعتبار میکنند و اگر اعتبار حرف شش شود و اگر اعتبار میکنند
 در بعضی اندر و آیات صد و حرف پست و نه دانه دوش است بنابر آنکه
 همه ذوالف را غیر یکبار گرفته و اول قوی و اشهر است و بعضی حکم کرده اند
 که فرق میان همه ذوالف است که اول شکر است و غلط ساکن این
 غلط است زیرا که خرج همه در صلی است و جمع الف در قضای دیت
 و **ایضا** معلوم است که فرق است میان تاخذ و قال با آنکه هر دو ساکنند
 و بعضی از اهل علم پست گفته اند که بنی پست است حرف را هم است
 زیرا که الف اسم الف و همه هر دو است و همه نام تسبیح است تازه
 بهم کشیده است پس حرف پست و نه دانه و نه دانه دوش است

پس معلوم شد که حدیث بیست و نه وجه صحیح دارد بلکه اوجده است و اگر کسی
 خواهد نکته بگوید که حمزه را حساب کرده اند و الف را حساب نکرده اند
 برای آنکه زبان در تحسین الف فضل ندارد پی صورت برای
 آنکه در حمزه نیز چندین مد فیکتی ندارد و بنا بر سبب این امر در فیکتی
 که زبان در آنست دخل ندارد و حساب کرده اند مانند با و میم و کو یا حو
 بقی که برای اطفال نمی بینند لکن برای الف الحاق میکنند و الف که در
 اولست برای حمزه میگویند چون اول موقوفی الف حمزه است و هم الف
 ساکن را بدون حمزه که قبل از آن باشد تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را
 پیش از آن در آورده و مخصوص لام است و برای این باشد که بانی
 افتتاح کلمه طیبه لا اله الا الله است که افتتاح اسلام و ایمان بآن
 میشود آدمیم بر مطلب اگر در حروف نقصی بهم خستد آنگاه متراوی
 یکست در سخن گوید باید از سرش بگذرد و همچنین اگر ادای حروف را بخواهد
 که اول میگردشوند که در حروف را بخواهد از سرش بگذرد و اول میگردشوند

لام گوید و در بیت که حکم نقصان حرف داشته باشد و اگر یک حرف جنبی
 کرد و نصف حرف را بر طرف شد و دیگری بجای دیگر کرد و نصف آنچه باقی ماند
 بر طرف ششم جمع است و از اویم بیکرند و اگر زبان مطلق را بر او بکشند
 بنحی نباید و باشد که اکثر گفته اند تمام است لازم میشود و اگر بکشد میسبده باشد
 که اطفال و بزرگتر بیکرند در آن رستن و سخن بگوید و کسی زبانش را بر دشت میبرد
 و اگر بعد از بریدن سخن آید و بعضی از حروف را گوید معلوم شود که زبانش آفت کشیده است
 بقدر درونی که کم شده است است بیکرند و اگر جنبی را بکشد میسبده و او دعوی
 کند که زبانش لال شده است اکثر گفته اند عقب برانند میسبده و در روی او میسبده
 شده است که در زمان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مردی خبری بر مردی
 زد و او دعوی میکرد که چشمش خبری نمی بیند و دماغش بوی خبری را نمی شنود
 و لال شده است و حرف نمی تواند گفت حضرت فرمود اگر راست میگوید سرش را
 آوی بادی باید و او گفتند یا امیر المومنین چه داریم که او راست میگوید و میگوید
 که برای سخن نشانده اش نشود از دیکر پنی او بازند که در سخن غش برود

والا تسکوت اگر کشش را دور در دو آب از دماغش جاری شود در فوج میکوبه و برای سخن
 با صره آتش بر بر فوج آفتاب او را بماند اگر دیده آتش را بر هم نیندازد فوج میکوبه
 و اگر دیده آتش را بر نماند است میکوبه و برای سخن آن زبانش کوفتی بزرگ باشد
 اگر خون سنج پر در آن آید در فوج میکوبه و اگر خون سیاه پر در آن میاید
 میکوبه و بعضی باین رویت عمل کرده اند و اگر جنبی باین زبان کسی وارد شود و
 شود و دیت بکشد بعد از دیت که فوج زبانش کشیده شود و بعضی کشاند دیت را
 پس میکوبه و بعضی کشاند فوج زبانش که فوج حلقه دیت از جانب خدا پس میکوبه و
نهم دیت دندانها و در مجموع دندانها یک دیت تمام است و مشهور است که دیت
 بر پست دشت دندان تحت میکنند و آنچه زاید بر پست دشت باشد حکم دندان
 زاید دارد که دیتش تحت دیت اصلی است و پست دشت دندان چهار راجعه میکوبه
 و وارنالا و وارنایس و چهار دیگر بعد از آن را با تخم میکوبه و وارنالا و
 از پائین و بعد از آن چهار دیگر را با میکوبه یعنی پیش آن دندانهای دندان
 و چهار دندان بعد از آنها را با میکوبه که غالباً در وقت خنده ظاهر

دوازده

و دوازده دندان دیگر دندانهای آسب است از هر طرف سه دندان از بالا
 و سه دندان از پایین و دوازده دندان پیش است میکوبه و مشهور است
 دندان که بعد از زبانش است و اخیر میکوبه و مشهور است که در دوازده
 پیش هر یک پنجاه دینار است که نصف عمر دیت باشد و پنج شصت دینار
 میشود که خمس دیت باشد و در هر یک از شانزده دندان با خمس پنج دینار
 که مجموع چهار صد دینار باشد و خمس دیت هر دوازده نصف است و دیت
 اگر تحت دیت برسد و دیت میان دندان خمید و سیاه و زرد
 اگر کج خلعت چیزی دیده باشد و اگر بعلی سیاه شده باشد در آن نکشت
 دیت اصلی است و اگر جانی بکشد که سیاه شود و دیت آن دندان را
 میدرخانند در حدیث صحیح وارد شده است که اگر چیزی بر دندان نزنند
 یک سال انتظار میکنند اگر افتاد دیت میکوبه یا نقد در دم و اگر افتاد و سیاه
 شد و دیت میکوبه و بعضی کشاند و سیاه شدن دندان از شش است
 و در کشش نیز از شش است و بعضی کشاند در کشش ربع دیت است و اگر

و ندان زیاد را با دندانبی اصلی ضایع کرده باشد زیاد و بر دیت کل
میند و اگر تنها کنده باشد دیت اصلی میده که در جنب آنها واقع است
و اگر در میان قرار دیم است ثلث پنجاه و نیا رسیده و اگر در میان مایه است
پست و پنجه نیا رسیده و بعضی گفته اند در دندانهای زیاد از شش رسیده و اگر
بجایت کسی دندان شکافته شود و میفتد دیت آن دو ثلث دیت آن دندان است
و بعضی از شش گفته اند در دیت طرف نصف دیت دندان است و اگر دندان
شکافته شده را کسی بکشد بجای ثلث آن دندان گفته اند و بعضی ربع موقی
کتاب طرف و بعضی شش اول شهر است و در این یکی دیت که اگر دندان را
بپای شش بکند زیاد بر دیت دندان میند و اگر آنچه برون ظاهر است از
دندان بشکند و پایش بماند اگر گفته اند باز دیت تمام دندان رسیده و بعضی
گفته اند نسبت مجموع حسب بکند و رسیده **دوم** دیت دندان است اگر شکند
و بماند تمام دیت رسیده و همچنین اگر فاع لقمه فرو بردن شود تمام دیت گفته اند لازم
میشود و اگر درست شود دندان بجانب است و چپ درست نظر کند یا بر

به شوازی خود بر مشهور است **باز دهم دیت و پنجم** که یکطرف بگوشت
متصل شود و یکطرف بدقی و از اچانه بگویند اگر هر دو از جا کنده شوند
پای دندان یکدیت تمام است و اگر با دندانها باشد دیت تمام و اگر جدا
نشوند اما خالی بدن یا بگوشتش دیت شش لازم میشود **دوازدهم دیت**
دست و پاست و خلاقی دیت در آنکه در قطع هر دست نصف دیت آن شست
و در قطع هر دو تمام دیت و در این نیز خلافت دیت که اگر دست از زخم
بریزد یعنی فصل کف ساعد صادق است که دستش ابریده است و این احکام
در آن جاریست و اگر از رقی بریزد خلافت بعضی گفته اند بهمان دیت است
و چیزی زیاد میشود و بعضی گفته اند دیت دست رسیده و از شش هم رسیده برای
ساعد که پایین رقی و دندان است و بعضی گفته اند دیت دست رسیده یکی برای
دست تازه و یکی برای زنده مانده رقی و قول اخیر ضعیف است قول اول صحیح
و قول ثانی خالی از قوت نیست و چنین اگر دستش از دوش برده شود قول در آن
است و بنابر قول اخیر دیت دست خواهد بود و اگر تعبیر از آنکه دستش را

از زنده بریده و باشند دیگری از مرقی بر بعضی بایش قابل شده اند و بعضی به
دست و اگر دیگری از دوش بر باز این دو قول است و اگر بعد از زنده دیگری
از دوش بر و احتمال دودیت است و احتمال اگر است و احتمال اگر است
موظف است و اگر کسی در زیر بند دست دو کف داشته باشد یا در زیر
مرقی اگر هر دور این را البته یکی اصلی است و یکی زاید و غالباً آنکه اصلی است در
دو تری است پس یکدست است میسر برای اصلی و میای زاید بعضی گشت است
دیت اصلی را میسر و بعضی بایش قابل شده اند **سیر دیت انگشت**
و خلاصه دیت در آنکه در مجموع انگشتان دست یکدست آن شخص است و در جمع
انگشتان پانزیر یکدست تمام است اما در دیت بر انگشتان خلاصه دیت بعضی
گفته اند دیت جمع انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیت او دیت و بعضی
در ابهام که انگشت همین دیت است و دوش است و یک چهار انگشت
مساوی قیمت میشود موافق کتاب طایف و قول اول شهر است و دیت انگشت زاید
ثلاث دیت انگشت اصلی است و کسی که انگشتی را مثل کند دوش دیت آن انگشت

باید و اگر انگشت مثل قطع کند ثلث دیت انگشت صحیح را میدهد و دیت هر انگشتی بر
مصل آن قیمت میشود و دیت ابهام بر دو مصل قیمت میشود و با تسویه پس اگر
مصل دویم انگشتان خنجر ابهام را بر دو دوش دیت آن انگشت را میدهد
و اگر مصل اول را بر دوش دیت انگشت را میدهد و در ناخنها شش است
که در هر یک از ناخنهای دست و پا که قطع کند اگر زو یا سیاه برود
و در میان میسر دهد و اگر سفید برود پنج دینار میدهد و در روایت
صحیح در و شده است که در ناخن پنج دینار است و حمل کرده اند بر آنکه گفته
بروید **چهار دینار** پست که انگشت کند و با صلاح نیاید یا باید
و خورنده یا شومانه شست تمام دیت میدهد و اگر با صلاح نیاید و چسبی نهاند
ثلث دیت میدهد و در روایت طایف در و شده است که اگر با صلاح
نیاید صد دینار میدهد و اول شهر است و اگر شستن را بشکند و با چسبی او
بان سبب مثل شود و یکدست برای شست میدهد و دوش دیت برای یا
سبب اگر مثل و چشمت بر و بر طرف شود و دیت میدهد و این شستن

کشم که اگر پیشتر باشد که در سبب راه رفتن و جانشین و در هر
شود و دیت میدهد و اگر نخواهد که در میان فقر است قطع شود تمام دیت
بده داد **پانزدهم در پستانهای** هر دو اگر بریده شود تمام دیت زن لازم شود
و در هر یک نصف دیت اگر نگردد پستان بر ابرو و بعضی گفته اند آن قسم
حکم پستان دارد و بعضی پایش قابل شده اند و اگر پستانهای مرد را
قطع کند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت مرد است و در هر یک نصف دیت
و بعضی می افشاید دیت غایب گفته اند در هر دو دیت یک دیت قابل است
که صد و پست پنج نیا است و در وایت احتمال دارد که در هر یک نصف
بوده باشد و بعضی پایش قابل شده اند **شانزدهم در قطع مشق پنج** اگر
تمام دیت مرد لازم شود خواه جوان باشد و خواه پیر و خواه طفل و خواه
خفیه دار و خواه خفیه کشیده و اگر بعضی از خفیه را بر دیت کل خفیه
دیت یکگزند و اگر یکت کل خفیه را بر دیت دیگری باقی ذکر را بر اول دیت
لازم می شود و بر ثانی ارزش مرد در خفیه است و دیت خفیه

نبت **مقدم در بریدن در دیت** تمام دیت است و در هر یک نصف دیت
نیاز بشهر و در روایات معتبره وارد شده است که در خفیه چپ
دو ثلث دیت است و در خفیه راست یک ثلث دیت زیرا که فرزند از
خفیه چپ بهم میرسد و جمیع رقیبها با این بخون قابل شده اند و نسیب دیت
دارد و این خفیه قابل شده است که در خفیه راست نصف دیت
و در خفیه چپ تمام دیت و نسخ کافی مواضعی با خفیه و عطا میکند
و اگر خفیه ای که که قطع بهم رسد و پست خفیه از یک شود چهار صد
و نیا رسیده که دیت دیت باشد و اگر چنان شود که پاره است
که از دو وقت در راه رفتن نباشد که بدستاری شود دیت
بدهد که چهار دیت باشد در کتاب غایب چنین وارد شده و اگر
علما عمل کرده اند **جدهم اگر شغری زن را که بهای فرجش باشد** بر د
تمام دیت زن میدهد و اگر کتف ابرو و نصف دیت میدهد و اگر
نیز پایش را بر دایش میدهد و اگر کسی دقیری را که زن او باشد پایش

نه سال و طی کند و افشا شود یعنی ملک بل و حیض او یکی شود و میسباید او را
 به هر دیت او را بد و بر او همیشه حرام است و می باید تا آن زن زنده است
 نقشه به هر گز اگر خود ببرد و اگر بعبه مازنه سال زن خود را و طی کند و افشا شود
 دیت بر او نیست اما هر نقشه بر او لازم است و اگر زنش نباشد و زن باشد و افشا
 شود اگر اگر کرده است او را هر مثل دیت بر او لازم است و اگر بار کرده
 باشد اگر زنش بکارت نباشد لازم است و اگر با کثرت بکارت خوری میبرد که
 بول و انش نیز پاره شود و بول را نگاه ندارد داشت اکثر نقشه اند تمام دیت
 میدهد و بعضی ثلث دیت گفته اند و در روایتی مهر مثل نیز دارد شده است
 و بعضی گفته اند هم دیت میدهد و هم مهر مثل **فرد و هم دیت البتین است**
 یعنی دو طرف نشسته نگاه دارد و یک دیت و در هر یک نصف دیت است و از
 زن دیت زن است و در هر یک نصف دیت زن است موافق مشهور و اگر کلام بعضی
 خلاف پیش بود که مراد بریدن کوشتهای برآمده است که چون می پیسته بنبه تر
 از زن است و بعضی گفته اند مراد شکستن کشتهای زیر آند است **پنجم**

بنابر آنچه در کتاب رضای زن آمده است مهر ساقط میشود و بعضی گفته اند اگر زن بکارت بزنند ساقط است

در قصه های پادشاه و در هر یک نصف دیت میدهد و در نخستان پنجم
 که در دستها گذشت و خلاف در پنج نیز خاریست دیت هر یک است
 بر سه بند نخستان با توبه تمت میشود و دیت اتمام بر دو بند نخست
 و در هر یک از ساقها و در آنها نصف دیت و در هر دو ساق تمام دیت
 و همچنین بر هر دو در آن تمام دیت و بعضی گفته اند در ساق و در آن با پیش قابل
 شده اند و اگر پا را از زانو ببر و بعضی گفته اند همان دیت است و دیگر خوری
 بر او دیت و بعضی گفته اند دیت برابر با پیش ساق میدهد و بعضی بر دو دیت قابل
 شده اند و همچنین خلاف است اگر از پنج ران ببرد و اگر پیش را بکش کند دیت
 دیت پامید و اگر پا پیش را ببرد دیت پامید و در روایتی دارد
 شده است که اگر پا را بکش کند تمام دیت میدهد و حل کرده اند بر آنکه سلف را
 شود و رفت **پنجم و یکم** در روایتی دارد شده است که اگر کسی استخوان
 عقب ببرد اگر عصب می کشد شکسته که غایب از عصب شود که تمام دیت
 میدهد و در روایت دیگر دارد شده است که اگر چیزی بر ماسن چنین و در شک

بزند که اول غایب از آنکه در بایست تمام بد و بهر درایت جمعی ارباب
 عمل کرده اند **پرتویم** در ردایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام شخصی بایشان شخصی تقدیر مایه که غایب از اوامه حضرت
 که از خبر خبر کند بایست که بگوید این عمل بد و جمعی از علما عمل کرده اند و بعضی
 بایشان قایل شده اند **پرتویم** در کتاب خلاف وارد شده است که کسی که
 دزدی کسی را بکشد اگر دزد بایست که مخالفه قبیله است برای هر دزد
 میت چنانچه دزد است و اگر دزد بایست که در جانب بازو است برای او
 دنده دینار است و اگر علی چنین خنجره اند که برای کسی دنده دانه خنجره است
 و میت اول سید و او آنچه در پیوست دیت دوم و این یعنی بسیار بعید است
 بکتابش موافق فقه ناقص خبر است که دنده های پایین که مخالفی دل واقع
 شده است خواه از پیش و پیوسته از پس خواه از جانب راست
 خواه از جانب چپ است و آنچه سار است و آنچه بالار است بکتاب
 ده دینار است **پرتویم** اگر شخص وضو آن آید علیه کشته اند که شکستن استخوان

هر عضو دیش خنجر دیت آن عضو است یعنی بچیک و اگر باصلاح آید بدن
 بکمی و بعضی دیش چهار خنجر دیت شکستن آن عضو است در موضع هر عضوی
 یعنی اعضا که استخوان نهان شود چهار یک دیت شکستن آن عضو است
 و در گوشت پدید شدن هر عضو که استخوان خورد شود دیت آن عضو است
 و اگر باصلاح آید بکمی و بعضی چپ خنجر دیت گوشت شده است و در جدا
 شدن هر عضوی که آن عضو محط شود دیت آن عضو است و اگر
 باصلاح آید بدن چپ دیش چهار خنجر دیت جدا شده است و این احکام را
 از کتاب خلاف اخذ کرده اند و در آن کتاب تفصیل احکام هر عضو مذکور است
 و بعضی این قواعد موافق است و بعضی مخالف و غیر بعضی از مخرج کتب
 حدیث تحقیق تفصیل این احکام کرده اند و این سار و خبره که بچیک
 آنها اندارد و در آن کتاب مذکور است که کسی که یک طرف خنجره کردن کسی را
 بشکند و باصلاح آید چهل دینار سید بد و در هر دو طرف شکست ده دینار جمعی
 از علما عمل کرده اند و بعضی بایشان قایل شده اند **فصل چهارم در بیان جانیات**

برناهی که سبب فعل اوقتی از قوت که حق تعالی در آن مقرر
فرموده ضایع یا ناقص شود و در آن چند بحث است **اول** برطرف شدن
عقل است اگر بالکل ناپدید شود تمام دیت شخص لازم میشود و اگر زایل نشود اما
کم شود از شخص لازم میشود و اگر گفته اند قدرش منوط به ظرف حکم شرعی است که اگر آن
ملاحظه نماید که چه قدر ارا حلال در عقل او بهر سبب و زبان نسبت
از جمیع دیت حکم کند و بعضی گفته اند بزبان تقدیر میکنند مثل اگر اگر یک روز
عقل باشد و یک روز دیوانه نصف دیت باید داد و اگر دیگر روز عقل
باشد و یک روز دیوانه ثلث دیت باید داد و معتدلم است که این
تجتمنی است قاعده کلیه از پنج ظاهر میشود و با باشد که هر دو
متشابه باشد اما نسبت به تالی شعور و تیشش کم شده باشد و اگر
جزی بر شخص نماند که جراحی در شخص بهم رسد و عقلش نیز زایل شود و اگر گفته
که دیت جرح است و او دیت بر طرف شد عقل اجدد میگیرند و بعضی
که اگر هر دو یک قدرت و اقتضا است کمتر در شبته داخل میشود مثل آنکه چوب

بر شخص زد که هم جرح است و هم دیوانه است یک دیت میگیرند و دیت جرح
جدد نمیگیرند و اگر چوب بر دستش زد و دستش را شکست و بعد از آن برش
هم زد و دیوانه شد دیت هر دو را میگیرند و برای این همچون روایت صحیحی دارد
شده است و در آن روایت مذکور است که یکی از اشخاص میبیند و اگر در عرض
بال میزد و او را بعضی میکشند و اگر زنده ماند و خوشش بر طرف نشد دیت
میگیرند و برای این همچون گفته اند تا قایل شده اند و اگر بعد از دیت که در عقل
شود و اگر گفته اند دیت را پس نمیگیرند و بعضی گفته اند مقدارش میگیرد از
و باقی را پس میگیرند و بعضی میگویند که اگر اهل جرحت گیرند که جرح عادت
نمی باید با صلاح آید و بر خلاف عادت با صلاح آید این سخنش است
از حق تعالی است پس میگیرند و الا پس میگیرند **دویم** ابطال شدن **کوش**
است و اگر از هر دو کوش بالکلیه شدن بر طرف شود تمام دیت میگیرند
اگر که اهل دیت اهل غلبه است که دیگر خود نمیکند و اگر گویند که ممکن است
بعد از مدت خود کنند اما مثل آن مدت میکشند اگر خود نکرد دیت

قرار یک **د** در حدیث صحیح و در شده است که بحال اشعار یکشنبه
و اگر جایت کرده نگذاید او کند یا گوید که نیکم است یکشنبه و انجمن
او را در سنگام صدای شنیده اند در حدیث و در حدیث غنیمت او صدای عظمی
میکنند و در کتاب خلاف نه گوید که در حدیث که در حدیث عظمی برادرین
اگر سوار شد در دفع یکشنبه و اگر با نیت معلوم نشد بقیه ثابت میکنند
برنجی قسم نه بر یکشنبه و شش قسم نه بر قول و مکر از کتاب خلاف ظاهر
که با تخمین باز قیامت و اگر دعوی کند که شش یا یک کوشش بر طرف
شده است بعد از امتحان وقت نصفیت خواهد بود و اگر دعوی کند
که شش یا یک کوشش کرده است قیاس کوشش و اگر امتحان میکنند چنانچه
در احادیث سمره و در شده است که کوشش معیوش را محکم می خندند و
کوشش صحیح را اندر میگذرانند و زکی را در برابر روی او حرکت میدهد و میگوید
بشتر تا جایی که گوید می ششم آن موضع را است میکنند پس از پشت سرش
نیزند و وقتی که گوید می ششم آن میکنند و همچنین از جانب راست و چپ

اگر مانی است همه معلوم میشود که راست میگوید و بعد از آن کوشش صحیح را محکم
و کوشش معیوش را میگذرانند و از چپ طرف باز تخمین میکنند اگر مانی است و اگر نه
کوشش صحیح آن تفاوت را نسبت به چپ ملاحظه میکنند که چپ است و آن نسبت از
دیت یک کوشش میگذرانند و در وایت خلاف با تخمین نیز دارد شده است
و این قوی سینه را درگاه باشد که کوششش بر از جایت این تفاوت را داده
و باید که این تخمین در وقت می کنند که با نیت شده و هوامعادل باشد زیرا که
رو به باد شینه از جوف مختلف می باشد و اگر کوشش کسی را بر باد و شش
بر طرف شود و دیت لازم میشود در کوشش و کیفیت یک کوشش **سیستم طرف**
شده چنانی دید است اگر چنانچه در چشم بر طرف شده باشد تمام و شش
میشود و اگر از چشم بر طرف شده باشد نصفیت و قسم قبول او عادل از اطلاق
حقوق ثابت میشود و دیت بگفته مگر دو وزن نیز ثابت شود و اگر شش گفته اند که
اصل خبرت گویند که او دیگر نخواهد دید یا گویند ممکن است بر مینه آن شش معلوم نیست و
میگویند که در تعیین کنند برای بر شش اشعار آن مدت میگذرانند که بر شش است

بیکینه والا اگر شش بیکینه در حدیث معتبر دارد شده است که یک سال بیکینه
 و بعد از یک سال اگر بیکینه دیت بیکینه و اگر بعد از آن برگردد دیت را پس بیکینه
 و اگر در دیده اش علقه ظاهر نباشد و دعوی کند که نمی بینم بقا ثابت می شود
 و که نشئت در روایت که حضرت امیر علیه السلام فرمود که در بقا کفایت او را
 باینست که در آن چشمش باز میماند برسم نترند است میگوید و اگر دعوی کند
 که چند یک دیده اش بیکینه است که دیده معلولش می بندد و دیده
 صحیحش را باینست که از اندوختن مرغی یا شتر مرغی مایه است بیکینه و در هر دو
 تا جای که گوید می بینم آن مرغ را نشانی بیکینه در چهار طرف چشم می بیند اگر وافی
 یکدیگر است راست گفته است و اگر مخالف است میگوید در رخ کفشی و بار دیگر
 امتحان بیکینه تا موافق آید چشم چشم عیال را یکشاید و باز از چهار طرف
 امتحان بیکینه اگر موافق آید دیت را بقا تفاوت مسافت بیکینه مثل آنکه اگر نصف
 مسافت تفاوت کرده است نصف دیت چشم که هیچ دیت است بیکینه
 و در روایت ظریف باین است که بیکینه از آن بوده است که قوت میکند

امتحان بیکینه با نخ در چهار جهت صحیح دارد شده است

صحیح ای بندند
 چشم

اگر شش

بر شش چشم اگر نصف کم شده است و قسم بیکینه و اگر شش کم شده است و قسم بیکینه
 و همچنین باینست و این قوی و احوط است چنانچه شیخ در نهجیه صاحب جامع
 نیز قایل شده اند و اگر دعوی تقوی در هر دو دیده کند نظریه دیده است
 او دعوی که که نشئت امتحان بیکینه در پنج اگر شش قاسم را کم کرده اند و امتحان
 دیده را اندر زمین هموار و هوای صاف میکند و در روز بار و زمین نامحوار که او
 قات جهات مختلف نشویند و اگر دیده کسی را بیکینه و دعوی کند که چشمش کور بود
 و چیزی نمی بیند و او که چشمش روشن بود بیکینه که شش چشم بیکینه است
 و بعضی گفته اند چشم کم شده است **چهارم بر طرف شدن قوت شش است**
 و در آن نیز تمام دیت اگر دعوی کند که شش اش طرف شده است معذور باشد
 با حصول نشئت بعد از آن امتحان بیکینه شود و در روایت حضرت امیر علیه السلام
 که نشئت که خود را از شش می بیند و نزدیک مفاغش می آید و اگر سر را پس بیکینه
 و آب از دیده اش می آید در رخ میگوید والا تصدیقش میکند و با این اگر
 قاسم شود چنانچه اگر گفته اند شش یا احوط باشد و اگر دعوی کند که شش

که شده است و قریبه بر صفتش باشد ظاهرش آنست که بقایه ثابت شود و
 تقدیرش را نسبت بکلی باشد و ابراهیم برای حکم شرح کرده اند و احوط است
 و اگر نمی آید و یا بر دو شمارش نیز بر یک است و بعد از ثبوت و دیت لازم می شود
پنجم بر طرف شدن و ایت است و اگر گفته اند تمام دیت ثابت می شود و برش
 بقایه است و همچنین بعضی گفته اند ثبوت می شود و تقدیر بر دو و گشت نسبت
 بکلی منوط بر این حکم شرح است **ششم** اگر صدا بر طرف شود که مطلقا بخش می شود
 گفته اند دیت لازم می شود و اگر حرکت برین بر طرف شود و دیت ثبوت می شود
 و اگر کاری بکند که طعام را مطلقا نتواند خایید دیت لازم می شود **هفتم** اگر حیث
 باعث آن شود که جمیع شود که در وقت جماع انزال نمی شود و دیت لازم است
 و همچنین گفته اند که اگر فرزند بهم رسانیدن بر طرف شود دیت لازم می شود **هشتم**
 اگر حیثی بکند که او نتواند رفت دیت لازم است و اگر جماع نیز بر طرف شود
 و دیت لازم است **نهم** اگر لذت جماع بر طرف شود که جماع کند و لذت نیاید
 یا طعام خورد و لذت نیاید و در هر یک بعضی دیت گفته اند و بعضی برش **دهم**

طعام ص

و اگر...

اگر شکفته اند که اگر حیثی بی شخصی بکند که بستن شود و بدست بر لب و بی فم است
 بول از او متصل آید بر او دیت کامل لازم است و در روی او دیت دارد شده است
 که اگر ناشی یا ناخود از او متصل آید تمام دیت لازم می شود و اگر ناظر آید و دیت
 دیت و اگر ناچای آید ثبوت دیت و بعضی این دیت عمل کرده اند **یازدهم**
 در حدیث صحیح وارد شده است اگر کسی بر شکم زن از نزدیکی حیض بر طرف شود
 اگر تا یک احوال نکند دیت نیست زیرا میسر **دوازدهم** اگر زن از چنین کند که برش
 بر طرف شود و اگر گفته اند شش میسر و بعضی احتمال دیت نیز داده اند **فصل پنجم در بیان**
دیات جراحات و جراحت و در آن چند مقصد است **اول** جراحات
 سر و دست که در اشبه میانه و آن نیز بر نه قسم است **اول** اگر کسی که ضربه کند که پوست
 شکاف شود و دیت آن یک شتر است **صوم** و اگر کسی که در گوشت فرو رود و
 خون در آید و در آن گوشت شتر است **صوم** و اگر کسی که در گوشت بیارد و در آن
 پیرده که بر روی اشچ است و در آن شتر است **چهارم** نخاع است و آن
 جراحات است که بر سبب برده که بر روی اشچ کشیده شده است و در آن چهار شتر

پنجم مخرج است که آن پرده شکافته شود و استخوان نایلین شود و در آن
 شش **ششم** است که استخوان لیکنه در آن ده شش است هر چند
 است که گشت شکافته شود و در شش شش در شش به عمد و خطا بخوبی که
 در دیت نفس کوشت و اگر عمد باشد در اینجا قصص نیست باشد و دیت یک
هفتم متعلق است که استخوان از جراحی حرکت کرده باشد و در این قضا
 نیست هر چند که در ده باشد و دیت شش موافق شش پانزده شش است
 و بعضی شش کشته اند **هشتم** مانده است که با مالتاخ رسیده باشد
 یعنی پرده که غش در میان است اما آن پرده شکافته شده باشد و در آن
 شش دیت است و در بعضی آیات و کلام اگر نفسی و سه شش دارد
 شده است با آنکه شش می و سه شش و شش می باید باشد پس شش پر
 کچل دارد شده است یا لفظ شش بعد از می و سه مراد است یا از رو آه
 افتاده است **نهم** دامن است که خریطه که دماغ در میان است آن نیز
 دریده باشد و با نخاله مانده فاندن بسیار بعید است و باین سبب اکثر

علی دیت است و اگر کرده اند و اگر زنده باشد بعضی قضا دیت است برای مانده
 سید و اگر شش برای در بدن غریبه بود و در مانده و دامن قصص نیست
 چون محل **نقصیم** در باقی احکام شجای است و در آن چه کند است
اول اگر در دو جایی جراحت موضعی باشد از برای هر یک شش شش می باشد
 و اگر همان شش میان این دو باشد که یک متصل شود اگر کشته اند یک شش
 میشود و شش شش شش و بعضی گفته اند یازده شش میوه و احتمال دارد که یازده
 شش لازم شود و حکم که موضعی داشته باشد و اگر دیگری میان دو موضع یک شش
 کند خدا نیست در آنکه موضعی لازم است دیت یک موضعی شش **دوم** اگر یک
 جراحت موضعی که بعضی از آن بر سه واقع شود و بعضی بر شش شش است که حکم
 دارد پنج شش است **سیم** آن جراحت که در سه شش است اگر در دو واقع شود
 حکم دارد دو شش آن است که شش است که در شش است اگر شش شش واقع شود در آن
 مقدار است دیت آن شش است که شش است که در شش است و در پنج شش
 سه شش و در شش مساوی کل دیت است زیرا که یک شش آن جایت آبی غنیه

دست کل آدمی هرگاه صد شتر باشد پنج شتر است بآن نصف عشر است یعنی پست
یکت پس اگر هفتاد در یک دست واقع شود دست یک است نصف دست انسان است
پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر باشد در آن خواهد بود و چنین گفته اند اگر هفتاد و
کتاب طایفه بعضی تفایس در میان هر شتر و چهارم خط هر کدام تفایس است که این است
که شتر دارد شده است اگر دست را از آن خالص کرد که از آن بهمان نسبت میدهند
مثل آنکه در جلد که ده شتر دارد شده است ده شتر نسبت به صد شتر که دست کل است
و یک است پس اگر از طلا دهند و یک هزار دینار را خواهند داد که صد شتر
باشد و اگر از نقره دهند و یک هزار در هم را بدهند که هزار در هم باشد
و همچنین اگر از اجناس و احوط است که چون در خصوص این دست شتر و دنیا
دارد شده است از زمین شتر و نیا بدهند **مقصود** در احکام سایر جهات
بدست و در آن چند فایده است **اول** جهات که با درون شکم آدمی برسد از
هر جهت که باشد اگر چه از کمال گردن باشد و او بیزد در آن ثلث دست
آن شخص است و اگر آن شخص نیست و اگر جهاتی در خصوص کسی کنند و بعد از آن بگویند

و اصل دست آن جهات دست حیایه و در اسی باید بدین شکل که بخوبی بر
دوش کسی بزنند و اصل شکم او نوزدهم دست جهات دوش را می باید بدویم
ثلث دست بدای آنکه از اصل جدا شده است **دوم** اگر کسی کاری یا چیزی را در گردن
بازد و در شکم او اصل است پس در گردن که کار می بخیر آن بهمان صورت خود
برده و جهات زیادتش در شکم اصل است حیایه امید بود بر ثلث غیر از دست لیکن
حاکم شرع او را تغییر میکنند و اگر چه بر دویم اندرون جهات را است و تر که دو پهلو
کمال خود را بیا برون را است و تر که دو اندرون کمال خود را بدارش می دهند
از درون و برون هر دو است و تر که یکیت حیایه و یکیم سیبیه به **سیم**
اگر کسی چیزی بزند و شکمش را بشکافد و دیگری اش را از دوش بپزد و او را بکشد
قاتل دویم است **چهارم** اگر چه بر بند اش بزند که از پشتش بر برد و او را بکشد
دو حیایه است و دو ثلث است باید داد و بعضی گفته اند یکیت فایده است **پنجم** چیزی از
قاتل شده و از موافق کتاب طایفه که هر که بر بند بر اطراف بر می که از طرف دیگر
رود و صد دنیا طلا بدهد و ظاهر آنست که مراد باطراف مستطاب و باطل باشد

مانند صاعده و ساق کف دست و بطنی که در آن انداخته اند و دست بایستد
دست در آن اگر نماند در یک بند انگشت باشد صد دینار چنانچه بر او دست آن شود و
کتاب غرائب نقیص ذکر در این باب است که اگر شتر مرغی را بکشند و اندوه باین عبادت
چون تمکین شده و آن **ششم** در کتاب غرائب ذکر است که اگر کورانی در خانه بختی بگویند
رضایه بهم رسد که اندرون آن نماید و شتر صد دینار است و اگر در آنست و در
شتر و آن اثر خشی نماید چنانچه دینار است و اگر هر دو اطراف باشد و اثرش نماید صد دینار
و اگر تری بر نه که در استخوان نبینند و از زیر چانه بر بدن آید و شتر صد دینار است
و اگر کور را بکشند و بر بدن نرود صد دینار است و اگر جراحی در خرف راه بهم رسد و اثرش
نماند و شتر صد دینار است **هفتم** در روایت تبری دارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام میفرمود در سببی که کمی بر روی کسی نهاده و جایی آنکس پناه شود و شتر صد دینار بدهند و اگر شتر نرود
صد دینار بدهند و اگر نه نرود یک دینار بدهند و اگر نه نرود نیمی از این بقیل شده و
و بعضی در سبیه شدن نیز دینار یک دینار گفته اند و اگر گفته اند که شتر مرغی که اگر شتر مرغی بماند
و گفته اند اگر این در بدن واقع شود و شتر نصف دینار است و دست چنانچه باین باب و در حدیث آمده

در این باب که فصل باین روایت ذکر کرده است **ششم** در هر حضوری که دینار تهری
داشتند باشد اگر آن حضوری اشک کند و وقت دین آن حضوری بایستد و او را اگر شتر مرغی
قطع کنند شتر مرغی حضوری بایستد و او چنانکه گوشت **هفتم** در کور است که دین در دوزخ در آن
و جراح س او نه تا بوقت دین برسد پس دین آنحضرت از نصف دین آنحضرت
مرد می شود و او را اگر بخت کرده است مرد باشد و او را زن و بختی قصص میکنند در راه
آنحضرت زن بی آنکه خبری از دینت به دست نماند پس اگر آنحضرت در آنحضرت
قصص میکنند نصف دین آنحضرت بدهند و قصص میکنند و اگر دینت یک دین نصف دینت
یک دین و بعضی از علما گفته اند که اگر کسی که تا بوقت جراحات زن و دینت مثل جراحات
مرد است در صورتی که جراحات گفته مرد باشد و اگر جراحات گفته زن باشد
مرد جراحات بر نصف است پس در یک بخت شتر است و در دو انگشت ده شتر است
و اگر سه پانزده شتر است و در چهار پست شتر است و بختی باین نسبت بالا برود
بجای آنکه جراح مرد باشد که در یک انگشت زن ده شتر است و در دو انگشت
پست شتر در سه انگشت یک شتر و در چهار انگشت پست شتر **هفتم** در هر حضوری که در مرد

دیت مرد باشد در زن سادی دیت زن است مانند زبان و ذکر و دوست و دوپا
و همچنین نصف ثلث دهر است که بادی مرد و کور شد در زن دیت شدن خلج
خواهد شد و در کافری دیت او در غلام با قیمت او بشرطی که زباده انداخت
از او باشد مثل آنکه در غلام را بیهوش کند و بچانه نکند و اگر کشد و اگر
در شرح حق است ای غلام که اگر کش میبندد از او را غلام زنی میکند و عاقل میکند
که به دل این عیب و قیمت داشته و این عیب و قیمت دارد و این قیمت را از او
از او بگیرد **فصل ششم** در جانیست که بر چنین واقع شود یعنی آنکه در کرم باشد
یا برقی و اعتقد و در آن چنگ است **اول** شهر ریان علی است که دیت
چنین آزاد مسلمان بعد از آنکه خلقش تمام شده باشد و هنوز روح در آن نباشد
باشد صد دينار است و شهر رانست که فرقه نبی میان شهر و بر و بعضی گفته اند
در هر صد دينار است و در هر پنجاه و دينار و حق الی از قوتی نیست این حد نیست
قبل شده است که دیت چنین مسلمان یا عده میت یا کفری که قیمت هر یک نصف عشر
دیت باشد و این باقی حد عام است و اول صح است و اگر کافری باشد

چنین او دیتش عشر دیت پدر است که موافقی شهر رانست و در هم است و در زن
دارد شده است که عشر دیت دارد است که چهل در هم است و در جانیست که دیت
مکنت حل و ایت را بگویند و عشر است و شهر ریان علی است که دیت
چنین نبه عشر قیمت دارد است و بعضی گفته اند اگر بر باشد عشر قیمت پر است
و اگر دانی باشد عشر قیمت دارد است و بعضی گفته اند اگر زن و برای و چتر باشد
قیمت دارد است اگر مرد و نبه از نصف عشر قیمت دارد است **دوم** اگر کاه روح
در چنین دیده شده باشد و بسبب جانیست پر و معلوم شود که جانیست و نبه
و بسبب جانیست مرده است در اجماع است دیت کامل لازم نبود برای بعضی
آن برای و اگر اگر عین آن است و جانیست که دیت نبه گفته اند نیز لازم نبوده **سیم**
هر کاه پیش از تمام شدن خلقت تقدیمند از بعضی گفته اند خلای سیه یا کفری و بعضی
تقدیم نیست بهی و دنیا کرده اند و شهر ریان علی است که مرآت مخلوق دارد
اول اگر اگر کسی در انسانی جمیع کس یا بر حسب آنکه کتب نبی پر و در آن نبه گفته اند
ده و دینار باشد و اگر از نطفه در رحم قرار گرفته باشد و بسبب اینها ضامن نبوده

پست دنیا رسیده و اگر عقده شده باشد یعنی پیر چرخ بسته چرخ دنیا رسیده
 و اگر عقده شده باشد یعنی پیر چرخ بسته دنیا رسیده و اگر استخوان شده باشد
 نشانه دنیا رسیده و اگر گوشت بر روی استخوان رسیده و عقده تمام شده باشد
 همه دنیا رسیده و چنانچه گوشت و شمع غلیظ یعنی از عقده کفشت در پهنی برشته باشد
 و دیگر باینست حدیث میکنند و این در پس حجاب تو کلام این گویند که است که چرخ روز
 نقطه است و پست روز عقده و پست روز عقده پست روز عقده و هر روز که دنیا
 زبانه میزند و بخت کرده اند و اگر این تفسیر فعالیت اعیانست بقدر است چنانچه در
 حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که روی منی با نیرینه
 و عقده می اندازد و فرمود که پست دنیا را لازم است گفت نیرینه او را و عقده دنیا را
 فرمود که را و چرخ دنیا را لازم است گفت او را نیرینه و عقده می اندازد و فرمود که شفت
 دنیا را لازم است گفت نیرینه او را و چرخ دنیا را لازم است گفت استخوان را و بهم رسیده
 فرمود که را و دیت کامل است یعنی دیت چنین و فرمود که حضرت ابی الحسن علیه السلام
 چنین فرمود که است گفت عقده کلام است که تو آن شنیدی فرمود که عقده

مانند آب منی غلیظ پس در جسم چرخ دنیا رسیده و عقده میزند و عقده کلام
 فرمود که را و چرخ دنیا رسیده است مانند خود که از عقده کلام بدست چرخ دنیا رسیده
 سیانه تا عقده میزند و عقده کلام است که تو آن شنیدی فرمود که را و چرخ دنیا
 رغبت که در میان آن در گمانی سبب است بعد از آن استخوان شود پیر رسیده
 استخوان چرخ دنیا رسیده که بعد از آن که استخوان چرخ دنیا رسیده که چرخ دنیا رسیده
 و چهار شش تیت می باید پس دیت چنین تمام شود و در حدیث دیگر از حضرت مسلم
 شهادت که این ششانی پرسید که اگر در عقده کفشت و خون بهم رسیده حضرت فرمود
 که عقده نیرینه میزند و پست و دیت دنیا رسیده و اگر در عقده بهم رسیده پست و چهار دنیا
 و اگر در عقده بهم رسیده پست شش دنیا رسیده و اگر چرخ عقده بهم رسیده پست و دیت دنیا رسیده
 عقده بهم رسیده سی دنیا رسیده نسبت بالا رسیده و تا عقده شود پس آن چرخ دنیا رسیده
 و بعد از عقده که یک کد از گوشت در آن بهم رسیده و دیت دنیا رسیده بالا رسیده و چرخ دنیا
 و دیت دنیا رسیده و تا عقده کفشت می شود و دیت آن شفت دنیا رسیده تا که در آن باشد
 استخوان در آن بهم رسیده و دنیا رسیده تا که بعد استخوان شود و دیت آن

دینار است و همچنین اگر گشت و پوست بر آن میزد و چون پنجاه شش در آن
 میزد و شش احادیث و تفصیل خلقت انسان و شرح از آن تفصیل در کتاب سما
 و عالم ذکر کرده ام **چهارم** اگر زن در آب گشت و در شکم او فرزندی باشد و او او گشته شود
 و ندانند که پسر بوده است یا دختر **شهر** بر میان علی سوادنی احادیث مبرره است
 که دیت زن را میسر دهد و از برای طفل نصف دیت مرد و نصف دیت زن میسر دهد
 بعضی گفته اند در حدیثی آمده که اگر کسی پسر را بدیت پر سید دهد و اگر بگشمت
 در آن بدیت و **شهر** **خمس** اگر کسی زن را راوی داشته باشد و بدون نفقه او
 در وقت جماع نمی برانند و در پیر و ن فرج بریزد و بگشمت اند و اجبت کرده
 است و بدیت نصفه را از آن بدد و اگر حل بر استجب کرده اند **ششم** اگر کسی
 بکند و طفل زن در پیشش و بعد از آن کسی او را بگشمت گفته اند اگر حیات مستقره
 داشته که مدت تغییرش تا آنکه دقایق دویم است و بر اقل بدیت نیست اما عیام
 شرح او را تغییر میکند و اگر حیوة مستقره داشته و در کار مردن بوده بدیت بر او
 و دویم را تغییر میکند و اگر حالش معلوم نباشد بعد از اقامت کردن زن و دیار زن

و اگر کسی را برید باشد قصاص با قاضی شود و بدیت بریدن برتبت را میسر دهد چنانچه
 مذکور خواهد شد **آنها** **هفتم** بدیت بر اجتناب که بر جنین افتد و بدیت بکل نیست
 صاحب میکند پس اگر چیزی بر شکم زن نداده و دستش را طفل را بکشد و اگر زن پسر بدیت زن
 و بدیت جنین هر دو را میسر دهد و اگر زن بدیت جنین که پنجاه دینار است میسر دهد
 و اگر او بدیت پخته و بعد از آن جنین پخته بدیت جنین را میسر دهد و بدیت بدت
 با قاضی شود و اگر زن در پخته و دیگر بدیت انسان کامل میسر دهد و بدیت با قاضی
 میشود و اگر زن نداده بدیت است را میسر دهد **هشتم** کسی که برتبت معان را زدی و اقل گفته
 حکم جنین دارد و بدیت او صد دینار است و این بدیت مال و ارث نیست و بدیت بدت
 بر وجه وجود بر و خیرات و صدقات برای تبت و خلافت که اگر قرض داشته باشد
 و اجبت که قرضش را بدهد و از بدیت یا نه و اگر گفته که کسی توان داد و نفی گفته
 و اخلت المال سلطان میکند و این با یوید رحمه الله قابل شده است که اگر در حال حیوة
 او را او گشمت او گشته بعد از فوت او را بریده یا کاری که ده که اگر زن بدد بود
 بآن جنایت میزد و بدیت کامل انسان میسر دهد و اگر این اراده نداشته صد دینار است

و گفته اند که بر استقامت که بر او واقع شود نسبت به دنیا بسیار بیکندگی است اگر کسی در این
 بر پنج دینار رسیده و اگر در خود در سرش بکند پنج دینار رسیده و اگر گفته اند هر روز
 و صغیر و کبر در این حکم تفاوت ندارد و اگر عرصه ای برابر و غیرت باشد رسیده
 و اگر در دینی برابر و بعضی گفته اند عشر دین دینی را رسیده و بعضی گفته اند دین ندارد و حال
 از قول نیست و اگر جنایت بخلاف واقع شود خلافت که دین در مال است یا بر عاقل
 و بعضی از تنجین است و او را ده که در اصل دین باشد و در خلافت پنج ظاهر است
 حسن بن خاله است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که اگر شخصی بایستی که او را
 خرد کند که او را در آن غسل دهد پس بر سرش بگذارد و پس از آن شش و پند و پرست که بر سر است
 و گفته اند که در پنج روز بر او لازم است در هر روز که در چنین باشد و خلافت خواهد و گفته اند
 بنده را از او که دست بیاورد و پادشاه در روز داشتن بیعت میکند با او
 هر یک که بگذرد و کسی که تقریباً بنا بر بعضی از تقییدات بچهار یک رسیده باشد و در
 حدیث حسن دارد شده است که بر این سر بر رفته بدست از زمین ستم زنده و در
 حدیث دیگر رسیده اند از حضرت صادق علیه السلام که کسی که استخوان مرده را بشکند و در

که از

که هر تن نفیسه از مردن زیاد از حضرت است در زندگی **فصل ششم** در بیان عاقل است
 که دین خطا بر او لازم است و احکام آن در آن چند بنفصه است **اول** در بیان عاقل
 بدانکه چون در باب قتل و طاعت تعصب بسیار کرده اند و خویش آن و چند و بیشتر
 قتل حیات یکده اند و در باب قتل خطا که قاتل را در آن قصیری نیست و در
 است که بداند قتل کند که هم بحث قتل حیات است آن بود و هم کار بر قاتل است
 شود و چون قصیری نداشته و حکمتی جناب متعسف آبی در هر حکم بسیار است
 که حقول اکثر خلق آزادگان آنها قاصد است و عاقل کسی را میگویند که متعسف است از جناب
 صحت جنایت می شود و آن چهار طایفه است **اول** خویش آن صاحب جنایت **دوم**
 کسی که او را از او کرده باشد **سیم** کسی که ضامن جریزه او یعنی جنایت او شده باشد
 زیرا که متعارف بوده است که دو کسی که در آن نباشد با یکدیگر قرار کرده اند
 که هر یک که جنایت خطا بکند دیگری دین او را بدو و هر یک که بیشتر بدو را در
 او باشد چنین کسی که جنایت خطا بکند ضامن جریزه دین او رسیده **چهارم**
 امام زمان است علیه السلام که اگر هیچیک از آنها نباشد امام دین او رسیده

و اگر پدر میراث او نیز از امام علیه السلام است اما اقرب که عاقله مذکور است
 که چه جا خنده است و در بیان علما است که عاقله عصبه قاتله یعنی مردانی که قاتل
 ایشان نسبت بقاتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر و مادر از جانب
 مادر تنها مانند برادران و اولاد ایشان و عمه و اولاد ایشان خواهد بود
 قاتل باشند که اگر پدر و مادر میراث زن و دخا نه و خلافت که پدر و جد پدری و اولاد
 از پدر و عصبه و خنده یانه و اگر متاخرین قاتلند که و خنده و بعضی گفته اند هر که از
 دیت قاتل اگر گشته شود میراث می برد عاقله است این قول ضعیف است
 و بعضی گفته اند عصبه و عاقله آنند که مستحق میراث قاتله از ایشان نزدیک است
 قرآن برای ایشان چه از میراث مقرر شده و مانند پدر و مادر و فرزندان و اگر
 آنها نباشند سایر اقرب قاتل می باشد از مردان و قاتل بالغ خواهد از جانب
 پدر و مادر و خواهر از جانب مادر و اگر از هر دو ضعیف باشند و
 دیت از بر خویش پدر و فرقی می کنند و یک ثلث مادر خویشان پدری و
 شده اند در این قول بر دایمی که سید بن کبیر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت

کرده و اگر گویان روایت در ضعیف می باشد و شش است بر آنکه اگر خویشان نباشند
 دیت را از هم شش بران و یکگزین و این مخالف مذکور است و موافق مذکور است
 لکن اگر تحمل بر این دایم نکند و از دست در غایت شکاست و این احکام از احادیث
 مستبره این باب است بنا بر این معبر است و مشهور است که مذکور شده و
 بعضی روایت معتبره ظاهر شود که عاقله در نزد کار بالغ عاقله **دوم** در ضعیف
 عاقله است گفته اند شرط است که مذکور باشند زن عاقله یعنی باشد و شرط است که بالغ
 و عاقل باشند بالغ و دیوانه عاقله نیست و شرط است که غنی باشد و در دیت باشد
 پس بر غیر دیت لازم نیست و غنی و فقیر بودن در وقتی که مال تمام شود وقت
 دادن شود اجتناب دارد **سیم** در مقدار آن و بی است که عاقله تحمل شود و جمعی از
 احناف دانست که عاقله هر دیت خلیفه را تحمل می شود و خواهد بود و خواهد که جمعی گفته اند
 تا هر دیت فرجه بر نرسیده است که نصف عاقله دیت باشد و خارج خود می باشد
 دیت فرجه و زیاده را عاقله سید **چهارم** آنچه عاقله سید بر وجه نیک که از جانب
 یکزه و طاعت که رجوع می کند و آن ضعیف است **پنجم** در بیان کیفیت تقبض و

برای قدر چهره و در آن چند سینه است **اول** که خلعت که ایاقه بر معنی دارد که بر کس
چند جلد کنند به بعضی نشانه از غنی و قریح میگیرند که نصف دنیا باشد و غیر
یعنی کسی در عرف او را غنی و مالدار گویند و قادر بر ادا باشد چنانچه قریح میگیرند
که ربع باشد زیرا که هر دینار بیست قریح است و بعضی گفته اند قدر شصت
یکه چیم که شصت کجا احوال آن جماعت و حد ایشان از قدر که منبیه آن
و اد میگیرند **دوم** خلعت که آیت قرینی در بیان آن جماعت است در حد اگر در آن
یا به بعضی گفته اند بزرگ و دور و در حد و اد میگیرند بیک نسبت و اکثر مصل قابل
شده اند بآنکه دیگر تر است دم سیدانه و اگر وفا کنند بر در و اد میگیرند پس
بر قسط که پدر و جد پدری و فرزندان ذکر و اخلاص اول بایشان است
میکنند بعد از ایشان برادران و بنابر قول دیگر اول از برادران میگیرند اگر
وفا کنند از اول ذکر ایشان میگیرند پس از عم و پس از پسران عم و پس از عموی
پسر پس از پسران ایشان پس از عموی جد پس از اولاد ذکر ایشان
و همچنین تا آنکه اقارب نسبی پدری تمام شوند و اگر باز باقی مانده است از نازاد کنند

و میگیرند اگر از آتش شده باشد آن قاتل یا جراح پس از خویشان پدری
گفته اند بر قریح که سابق پدری که سرش بر کس ازاد کنند و اگر ازاد کنند پس خویش
پدری او بر تربیت سابق پدری ازاد کنند و پدر جان پس خویشان پدری او
ازاد کنند و ازاد کنند پدر او پس اقارب پدری او و در عمر مراتب او
مقدم است بر اجداد و اگر نزدیکتر و فاصله به دورتر قریح میگیرند و بعضی گفته اند
خویشان چه پدر و جد پدری مقدم است بر خویشان پدری تنها و اکثر در این قسم
اعتبار کرده اند و سیبیه که معلوم شود که عاقله مراتب عرقی است و دارد
بعضی گفته اند از قریبید او باشد کافیه است و اکثر اینها که گفته اند که سرش و فایده
نگرفته بعضی گفته اند زیاد از امام علیه السلام میگیرند و خلعت که آخرت
از مال خود میدهد یا از پست المال مسلمانان و اکثر گفته اند که مال خود میدهد
و تحقیق این مسئله بر صورتی که دارد و بعضی گفته اند اگر عاقله بیستند یا عجز کنند
از دادن و بیت مطلق یا بعضی مال خبیث کنند پس میگیرند و الا از امام علیه السلام
میگیرند و اگر گفته اند مطلقا رجوع نمیکنند و عجب ایشان از امام یا از پست المال

مسلمانان یکدیگر **سیم** اگر عاف در زاده از دیت باشند یعنی نقد زودتر زنده که در شت
 بندیکش قول یا آنچه که شمع صحت از بنا بر قول دیگر جرح است که نقیض گفته شده
 عاف در زاده از آن باشد یعنی گفته شده است مدار بر عین توزیع میکنند و بعضی گفته
 اند هم چنان که شمع بعضی که صحت میداد تعیین میکنند که بهمانه و اگر بعضی از قضا
 باشند شهور است که خط آنها را بر عین اوقات نمیکند بلکه اظهار می کنند که
 آنها را فرغند یعنی نویسنده بجا که شمع که در آن جدا است از ایشان بگرد **چهارم**
 چون بقا نکند که در دست خط را خواهد قتل و خواهد قتل در عرض سیر
 بیکر نه گفته اند ابتدای دست رسال در قتل وقت مردن آن مقول است و در جرا
 که مرآت کرده باشد از وقت جراحت که دست را جراحتی باشد که مرآت
 کنند مثل آنکه انگشتش را برید و مرآت کرد و جمع گفتند ای بابیه به و خلافت
 که ابتدای سالتار از وقت حساب میکنند بعضی گفته اند از وقت حساب میکنند
 که آن جراحت مندرج شود و در شش بر طرف شود و بعضی گفته اند از وقتی که گفتند حساب
 میکنند که منور مندرج شده باشد و اول شهر است **ششم** از قضا و سابقه

در این صورت نیست

در بیان ثبوت جنایت است بر عاقله آن که بواسطه بی ثباتی یا قسرها عاقله دور
 است که بقا بر عاقله جنای ثابت نمیشود بلکه دیت بر مل جانی لازم نمیشود
 خطای محض باشد و همچنین اگر قاتل است یا اگر نه تعقل خطای جانی است یا اگر نه
 خطا دیت زود شش لازم نمیشود و اگر قتل عمد را بدیت صحت کند به قضا
 جری لازم نمیشود و در قتل عمد اگر قتل بکریز در داتی و در دست است که دیت
 از مال دیگری و اگر مالی نه داشته باشد از اقارب و میگزید الا اقرب فلا قرب
 از صلبا هیچ این روایت عمل کرده اند و اگر کفر اول قایل شده اند بکفر ثانی چنانچه
 سابقه گوشت در قتل شبهه بر بعضی قایل شده اند که اگر بکریز و یا میگزید
 و مالی نه داشته باشد از اقارب و میگزید و اگر آنها باشند از پرت المال
هفتم اگر کسی خود را بخل بکشد دیت بر عاقله نیست و بعضی از بنیان قایل شده اند
 که دیتش بر عاقله است **ششم** در حدیث صحیح دارد شده است که اولی مرتبه یعنی فرار
 که جزیه دهنده عاقله بکریز نیستند در جاتی که گشته اند خواه قتل باشد و خواه جرا
 بلکه دیت از مال جنایت کننده میگزید و اگر مالی نه داشته باشند امام علیه السلام

میسر دیت ایست از از برای که ایست از خبر به نام میسر دیت مانند غلامی که
 مقرری با قاضی خود دهد و ایست از غلامان است و هر یک از ایست
 که مسلمان نبوده آزاد میشود و علی بن ابی طالب عمل کرده **نهم** اگر پدر فرزند خود را
 بیکه دیت در اوارشان دیگر میسر دهد و خود بهر از آن و غیر آن نمی برد
 و اگر در ارث دیگر نباشد از امام علیه السلام خود بود و اگر فرزند خود را
 بیکه دیت به کشته باشد بعضی گفته اند مطلقا میراث نگیرد و بعضی گفته اند
 مطلقا میراث میبرد و بعضی گفته اند از دیت نگیرد و از خبر دیت می برد و اگر او را
 بغیر از عاقبت نباشد بنا بر آنکه پدر میراث نبرد دیت ساقی خود
 شد و اگر کینه که می برد یا از عاقبت بیکه دیت و عاقبت و اگر کینه
 نمیکند **در هم** عاقبت دیت نفس و اجابت این از خاصیت است و عاقبت
 نیست اجابت غلام کسی را اگر اجابت بر کسی نباشد از روی عیال یا جانت
 حیوان خویش او را که بر کسی نباشد یا جانتی که خویش او بر حیوان کسی یا
 کسی از روی عیال بیکه **فصل ششم** در بیان کف آرد اقام قتل است

و محل

در قتل

و قتل عمد کف در جمیع وجبت که یک بند و از آن کف دو دوماه است
 روز و بدو دشت یکسری اطعام به هر یک را یکداده و علی بن ابی طالب
 و مدعی را اگر صد درم کف کند بیکه ظاهر اخوت و شهوات است که کف کند
 و قاضی واجب میشود که خود یا کف قتل شد یا کف کشته شد یا کف بیکه
 و کف آرد قبل مسلمانان ثابت میشود خواه قتل طفل باشد خواه
 بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه عاقل و خواه زن باشد خواه مرد
 خواه مملوک قاتل باشد یا مملوک دیگری یا آزاد و شهوات است که در
 کافه هر چند در امان باشد کف آرد و واجب نمیشود و اگر در قتل عمد او را
 بیکه عفو کند یا دیت بیکه ثابت نشود و شک نیست که کف آرد و واجب شود
 و اگر او را قصاص کنند اگر کف آرد باز کف آرد و اجابت که از مال اوید
 حتی روز و از مال او است یا زینت و بعضی گفته اند هرگاه قصاص کنند
 کف آرد ساقی است و کف آرد قتل شبهه عمد و خطا کف آرد تربیت اگر کف
 است بنده آزاد میکند و اگر عاقبت است از بنده آزاد کردن دو دوماه است

روزه خود را بیدار و اگر از آن نیز غایب است شستن بکین اطعام میسر
و اگر مسلمان مسلمان را در راه محب و بلاد کفار بکشت بجان آنکه کافر است
کفار قتل خطا واجب و قصاص الهی نیست اما در وجوب نیست قتل
بعضی گفته اند مطلقا نیست و بعضی گفته اند اگر اسیر بوده است در دست
کفار نیست واجب و اگر با اختیار خود بمیان ایشان رفته واجب نیست
و احوط آنست که مطلقا نیست و بعضی گفته اند اگر در وقت جنگ کشته شود
ویت دار نیست المال میرسد و اگر آنقدر نزدیک قتل گشتی باشد برادر
کفار و تاهل لازم است و اگر طفل یا دیوانه کسی بکشت خلافست که کفار را
واجب نیست یا اگر گفته اند واجب و عتق و اطعام از مال او پس دادن میکنند
و روزه را بعد از این نوع عقل خود میگرداند اگر پیشتر پیر گفته اند
مالش اجرت روزه را میدهد و بعضی گفته اند کفار از ایشان ساقط است
و اگر چنینی که در جسم باشد مطلقا اگر روح در او دیده شده کفار
واجب است و الا واجب نیست و احکام خصال کفار را در رساله کفار است

ذکر کرده

ذکر کرده ام فصل پنجم در احکام جنایت حیوانات و در آن پنج بحث است
بحث اول در کشتن حیوانات حلال کشت است اگر حیوان حلال گوشتی
برنج کند یا ذوق مالک اگر گفته اند که تفاوت قیمت زنده و کشته بر اولی است
و بعضی گفته اند مالک نمیتواند گفت که این کشته را برادر وقت حیوان زنده
بده و اگر او را بغیر پنج تلف کند که آن منتهی شود باید قیمت او را در وقت
کشتن بدهد و اگر بعضی از اجزاء باشد که از آن بمنفعه توان شد مانند چشم
و موی در گاو و پراکنه از مالک قیمت آنها را از قیمت حیوان پس دادن میکنند
بحث دوم در کشتن حیوانات که حلال گوشت نباشد اما قابل ذبح باشد
مانند شیر و ببر و پلک و یوزا که یکی از آنها را ذبح کند یا در مشهور است
که تفاوت قیمت کشته و زنده در آنهاست و اگر بگوید که تلف کند
قیمت را و اگر بعضی از اجزای آن قیمتی داشته باشد از آن قیمت ساقط
میکند مانند فیل که دندان و استخوانش قیمت دارد و اگر در قسم اول در این
قسم جنایت بر عضوی از اعضای حیوان واقع شود مثل آنکه چشمش را

میدهد

گویند یا پیش را بشکنند و اگر گفته اند از شمس بدین معنی تفاوت
 قیمت صحیح و معیوب و بعضی گفته اند مانند آدمی آنچه در حیوان دو نما
 بقطع هر دو تمام قیمت را میدهد و بقطع هر یک نصف قیمت مانند چمنها
 و دستها و پاها و گوشها و در احادیث معتبره وارد شده است
 که کسی یک چشم حیوان را اگر ببرد قیمت آن را میدهد و بعضی از قدما
 قایل شده اند و خالی از قوتی نیست **بجای** در کشتن جنونانیت
 که قایل نیستند مانند سگ فحش **سگ** را قیمتی بسیار
 و ملک کمی میشود و کشتن آن جنونی لازم نمیشود مگر چهار سگ **اول**
سگ شکاری که تعلیم شکار کرده باشند و بعضی گفته اند قابل تعلیم
 باشد و خلاف آن که مخصوص سگ سلوکی است یا شال هر سگی
 که تعلیم شکار کرده باشند است و سلوکی گفته اند منسوب به سگ
 که قریه است از قریه های مین و در صورتی که سگ تازی باشد و اگر
 گفته اند خصیصی سلوکی ندارد و در دیت آن خلقت و مشهور است

که چهل درم

که چهل درم است که موافق زرده ذاکلی است **دوم** دو هزار و پانصد و
 دینار است و بعضی گفته اند اگر قنبرش کمتر از این باشد قیمتش را میدهد و بعضی
 مطلقاً بقیمت قایل شده اند و بعضی احتمال داده اند که برای سگ
 چهل درم باشد و برای سگی دیگر قیمت **دوم** سگ که است
 و در دیت آن نیز خلقت اکثر سگ که گفته اند و بعضی است
 درم گفته اند که بکندار و دو دیت و شصت دینار باشد و زردی
 و بعضی قیمت قایل شده اند **سیم** سگی است که حر است باج میکند
 و اکثر است درم گفته اند و دیت آن را و بعضی قیمت گفته اند و ثانی آن را
چهارم سگ زراعت است و اگر گفته اند و دیت آن یک نفر کندم
 و در دیت **پنجم** سگ که درم دارد شده است و در **پنجم**
 قنبر است و بعضی قیمت گفته اند و بعضی گفته اند دیت سگی که حر است چمنها
 میکند یک زینل خاکست و بعضی گفته اند این نمایه از آنست که دیت دارد
بجای اگر کسی چوکی از دیتی بکشد که پنهان در خانه خود نگاه داشته باشد

1511

1511

دایه و
فصاح

